

# استطار موعود

نقش غایی امام در نظام آفرینش / علی ربانی گنابگانی

تکوشی در روایات سید حسنی / نجم الدین طیبی

گونه‌شناسی آیات مهدویت بر اساس روایات تفسیری / محمد علی رضایی اصفهانی

دلایل حیات امام عصر علیه السلام / علی نمیری

برهان لطف و فیض / حسین الهی نژاد

آسیب شناسی فرهنگ مهدوی در عصر جهانی شدن / زینب منقّی زاده

نقش و جایگاه قرّة العین در فرقه بابیه / لرجس عبدیانی



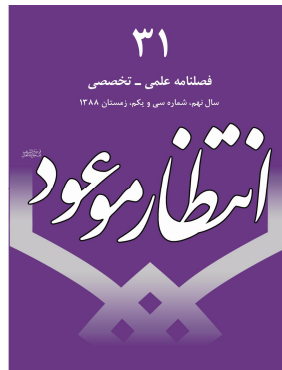
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صاحب امتیاز:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود  
مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم



مدیر مسئول: حجت الاسلام و المسلمین محسن قرائتی  
سر دبیر: حجت الاسلام دکتر روح الله شاکری زواردهی



#### هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

بهروز لک، غلامرضا (استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام) / جباری، محمدرضا (استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام) / خسروپناه، عبدالحسین (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) / رضائزاد، عزالدین (استادیار جامعه المصطفی العالمية) / رضایی اصفهانی، محمدعلی (دانشیار جامعه المصطفی العالمية) / زارعی متین، حسن (استاد دانشگاه تهران) / شاکری زواردهی، روح الله (استادیار دانشگاه پیام نور) / عیوضی، محمدرحیم (دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی علیه السلام) / کریمی، رضا علی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی) / کلباسی، حسین (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی) / کلباسی، مجتبی (استاد حوزه و دانشگاه) / محمدرضایی، محمد (دانشیار دانشگاه تهران)

#### همکاران پژوهشی:

نصرت الله آیتی - محمدصابر جعفری - رحیم کارگر - سیدرضی موسوی گیلانی - محمدرضا نصوری

مدیر داخلی: احمد مسعودیان

ویراستار: محمدرضا مجیری؛ صفحه آرا: رضا فریدی

مترجم انگلیسی: اکبر فرجام فرد

مترجم عربی: ضیاء الزهاوی

تلفن: ۰۲۵۱۷۷۳۷۸۰۱ - شماره: ۰۲۵۱۷۷۳۷۱۶۰

آدرس سایت: [www.entizar.ir](http://www.entizar.ir)

ایمیل: [entizarmag@gmail.com](mailto:entizarmag@gmail.com)

قیمت: ۲۰/۰۰۰ ریال

نشانی: قم، خیابان شهداء (صفائیه)، کوچه آمار، مرکز تخصصی مهدویت، دفتر فصلنامه انتظار موعود علیه السلام

#### فصل نامه «انتظار موعود» علیه السلام

فصل نامه ای ویژه فرهنگ مهدویت بوده و از مقاله های علمی استقبال می نماید. مقاله های رسیده پس از ارزیابی علمی چاپ خواهد شد. فصل نامه در ویرایش مطالب آزاد است.

رعایت شیوه نامه مندرج در صفحه بعد الزامی است.

نظرات مندرج لزوماً نشانه دیدگاه فصل نامه نیست. نقل و اقتباس با ذکر نام فصل نامه آزاد است.

## راهنمای ارسال مقالات به فصلنامه انتظار موعود ﷺ

«فصلنامه انتظار موعود ﷺ» نشریه‌ای علمی تخصصی است که به صورت تخصصی در حوزه معارف مهدوی به منظور ارتقای علمی معارف مهدوی و ایجاد فضای نقد و بررسی بین محققان و اندیشمندان حوزه مهدویت به نشر مقالات علمی- پژوهشی می‌پردازد. مخاطبان اصلی نشریه متخصصان و صاحب نظران معارف مهدوی بوده و فصلنامه تلاش می‌کند آخرین دست آوردهای علمی را در این زمینه به جامعه دینی عرضه نماید. مقالاتی در این نشریه منتشر خواهند شد که به تأیید ارزیابان علمی مجله رسیده و دارای شرایط زیر باشد:

۱. مسأله محور بوده و بر یک موضوع خاص تمرکز نموده باشد؛
۲. دارای قدرت استدلال بوده و تبیینی باشد؛
۳. مستند به منابع معتبر اسلامی و به ویژه معارف اهل بیت علیهم‌السلام باشد؛
۴. دارای نوآوری و ابتکار در تبیین آموزه‌های مهدوی بوده و تبیینها و استدلالهای جدیدی در عرصه مهدویت عرضه نماید؛
۵. به شبهات و مسائل علمی پیشروی جامعه اسلامی پاسخ دهد.

### مقاله باید از نظر ساختاری دارای شرایط ذیل باشد

- الف. مشخصات مقاله: در صفحه نخست باید عنوان دقیق مقاله، نام و نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، رتبه علمی، تلفن و ایمیل درج شود؛
- ب. چکیده: حداکثر در ۱۵۰ کلمه که حاوی مسأله مقاله و مهمترین نتایج مقاله باشد؛
- ج. کلید واژه: (کلمات اصلی و کلیدی مقاله جهت نمایه)؛
- د. تیتراهای اصلی و فرعی مقاله مشخص شود؛
- ه. نتیجه گیری مطالب در انتهای مقاله، در ۱۰ الی ۱۵ سطر ذکر شود؛
- و. شیوه ارجاع به منابع داخل متن و طبق الگوی زیر باشد: (عباسی، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۱۵)؛ در صورت تکراری بودن عنوان در یک سال: (حسینی، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۲۴)؛
- ز. در پایان مقاله فهرست کامل منابع به شیوه زیر ذکر شود: نام خانوادگی، نام، **عنوان** (پررنگ)، مترجم، محقق یا مصحح، مکان نشر، ناشر، تعداد جلد (مثل: ج ۳)، نوبت چاپ، سال نشر؛
- ح. برگرداندن لاتین اسامی و مفاهیم مهم و هم چنین توضیحات ضروری در پاورقی بیاید.

## تذکرات

۱. مقالات بیش از ۲۵ صفحه (حدود ۷۵۰۰ کلمه) نباشد.
۲. دو نسخه از مقاله تایپ شده (در قالب WORD در صفحات A4) به همراه لوح فشرده آن به دفتر فصلنامه ارسال شود.
۳. نتیجه ارزیابی مقالات حداکثر تا ۳ ماه به نویسنده اعلام خواهد شد.
۴. مقالات ترجمه‌ای پذیرفته نمی‌شود.
۵. هر مقاله باید دارای موضوع مستقل باشد (مقالات مسلسل پذیرفته نمی‌شود).
۶. مقاله قبلاً در هیچ جای دیگر نباید چاپ شده باشد (از ارسال هم زمان مقاله به مجله دیگر جدا خودداری شود).
۷. مقالات ارسالی بازگردانده نمی‌شود.
۸. فصلنامه هیچ تعهدی در چاپ مقاله ندارد و تنها مقالاتی که امتیاز لازم از نظر ارزیابان مجله دریافت دارند چاپ می‌شود.
۹. فصلنامه در ویرایش مقالات (به شرطی که به اصل مطلب صدمه نزند) آزاد است.
۱۰. مطالب مندرج در فصلنامه صرفاً دیدگاه نویسنده بوده و بازتاب دیدگاه فصلنامه نیست.
۱۱. نقل و اقتباس از مطالب فصلنامه به شرط ذکر دقیق و کامل منبع بلا مانع است.

## دفتر فصلنامه

## فهرست مقالات

سرمقاله ✍ سردبیر / ۵

نقش غایی امام در نظام آفرینش ✍ علی ربانی گلپایگانی / ۹

نگرشی در روایات سیدحسنی ✍ نجم الدین طبسی / ۲۵

گونه‌شناسی آیات مهدویت بر اساس روایات تفسیری ✍ محمد علی رضایی اصفهانی / ۵۱

دلایل حیات امام عصر ✍ عجل الله فرجه علی نصیری / ۷۹

برهان لطف و غیبت ✍ حسین الهی نژاد / ۹۹

آسیب شناسی فرهنگ مهدوی در عصر جهانی شدن ✍ زینب متقی زاده / ۱۲۵

نقش و جایگاه قرّة العین در فرقه بابیه ✍ نرجس عبدیائی / ۱۵۵

\*\*\*\*\*

ترجمه خلاصه مقالات به عربی و انگلیسی / ۱۷۵

## سرمقاله

### امام مهدی عجل الله تعالی فرجه احیاگر قرآن و سنت

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در فرازی از نهج البلاغه می‌فرمایند:

او - امام مهدی عجل الله تعالی فرجه - خواسته‌ها را تابع هدایت وحی می‌کند، هنگامی که مردم هدایت را تابع هوس‌های خویش قرار می‌دهند، در حالی که به نام تفسیر، نظریه‌های گوناگون خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند، او نظرها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد... و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا آن روز متروک ماندند، زنده می‌کند.<sup>۱</sup>

بیانات نورانی فوق بیان کننده یک حقیقت و یادآور خطری جدی برای همه مسلمانان به ویژه مردم این زمان است، مشکل ما مسلمانان این است که برای درمان دردهای پیدا و پنهان مان، به جای دریافت صحیح از نسخه‌های شفابخش آیات قرآن گاهی چنان مقهور هوا و هوس می‌شویم که خواسته‌های نفسانی مان را بر آن ترجیح داده و حتی تلاش می‌کنیم قرآن را تابع خواسته‌های نادرست خود نمائیم. و این همان خطری است که امیرالمؤمنین علیه السلام ما را بدان هشدار می‌دهد که امروز ما آن را به نام «تفسیر به رأی» می‌شناسیم. البته این امر ممکن است

---

۱. «يعطف الهوى على الهدى، و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى... و يحيى ميّت الكتاب و السنة.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸، ص ۱۸۲).

مصادیق مختلفی داشته باشد، زیرا تفسیر به رأی، گاهی تفسیر قرآن بر خلاف موازین علم لغت و ادبیات عرب و فهم اهل زبان و تطبیق دادن آن بر پندارها و خیالات باطل و تمایلات شخصی و گروهی می‌شود<sup>۱</sup> و گاهی ممکن است آیات قرآن را بر اساس نظر و عقیده خویش تفسیر نمایند، نه بر اساس حقیقت کلام وحی، و حتی ممکن است مفهوم آیه‌ای را آن چنان که قواعد ادبی و سنت اقتضا می‌کند بپذیریم، ولی در تطبیق آن بر مصادیق مرتکب تحریف شویم و چیزی که مصداق آن نیست، بر طبق سلیقه شخصی خود مصداق قرار دهیم؛ همه این گونه رفتارها تفسیر به رأی تلقی می‌شود که قرآن ما را از آن نهی کرده است، ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>

و این عمل در سیره معصومین علیهم‌السلام در روایات عدیده نظیر: «من فسر القرآن برأیه فلیتوبوا مقعده من النار»<sup>۳</sup> و «من فسر برأیه آیه من کتاب الله فقد کفر»<sup>۴</sup> و یا «ما آمنَ بی من فسّر برأیه کلامی»<sup>۵</sup> مورد نکوهش قرار گرفته است.

در این زمان که عصر غیبت است، شاهد افزایش بدعت‌ها، تأویل‌ها و پیرایه‌ها هستیم که مصداق «عطفوا القرآن علی الرای» است. امروزه اندیشه‌های کهنه ابن تیمیه‌ها را می‌توان در قالب سلفی‌گری معاصر در حوزه‌های مختلف دین در برداشت‌های تحمیلی و سطحی آنان از آیات نورانی قرآن و سنت نبوی به وضوح مشاهده کرد که چگونه با قرائت‌های بی‌مبنای خود و بی‌تفرقه و جدایی را بین امت مسلمان ایجاد کرده و بطوریکه هر روز شاهد فرقه‌های نوظهور انحرافی در جهان اسلام می‌باشیم؛ امروز سرزمین وحی (مکه و مدینه) گرفتار اقلیتی کج فهم

۱. راغب اصفهانی، *المفردات*، واژه رأی.

۲. اعراف (۷): ۱۰۰.

۳. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان*، ج ۳، ص ۷۵، (به نقل از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

۴. بحرانی، سیدهاشم، *برهان*، ج ۱، ص ۱۹ (به نقل از امام صادق علیه‌السلام).

۵. حر عاملی، محمدبن الحسن، و سایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸، ح ۲۲ (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوند متعال).

که هدفی جز احیای جاهلیت نوین ندارند، شده است، کسانی که فقط به ظواهر قرآن و برداشت‌های بدعت آمیز از سنت بسنده کرده‌اند و از حقیقت و روح تعالیم آسمانی قرآن و سنت غفلت ورزیدند، آنان بسیاری از واجبات دین نظیر آیات جهاد و مبارزه علیه شرک و کفر و حمایت از مسلمانان، و مظلومان و محرومان را به فراموشی سپرده و در مقابل برخی از محرمات را با حیل‌های گوناگون و تأویل صوری جایز می‌شمارند و احکام دین را به دلخواه تأویل می‌کنند و از قرآن فقط به قرائت و تجوید و احترام ظاهری آن اکتفا می‌نمایند.

در چنین حالتی باید پرسید، وظیفه عالمان روشن ضمیر در عصر غیبت چیست؟ آیا عالمان دین - شیعه و سنی - در قبال برداشت‌های غلط و تفسیر به رای آنان مسئولیتی ندارند؟ چه کسی باید گرد و غبار تفسیرهای هوس آلود آنان را از ساحت دین بزداید؟ عالمان دین به عنوان سنگربانان حفظ میراث اسلامی، وظیفه‌ای بس سترگ بر دوش دارند که همان تفسیر صحیح قرآن، احیای سنت نبوی و علوی، احیای ارزش‌های دینی و کرامت اخلاقی، حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از بروز هرگونه عامل یا عوامل تفرقه، حفظ هویت دینی مسلمانان در پرتو بسط و گسترش تعالیم قرآنی و... می‌باشد. عالم دین هیچگاه نمی‌تواند در برابر سیطره بیگانگان بر منابع مادی و معنوی سکوت کند، او نمی‌تواند توجیه‌گر کارهای خلاف شرع سلاطین و حکام جور باشد، او کتاب الهی را به عنوان ودیعه الهی در دست بشر و مصباح هدایت می‌بیند، او در درد و رنج برادران مسلمان خود آرام و قرار ندارد و در کلام آنان خود را شریک می‌بیند، و... چنین عالمی را می‌توان انسانی بصیر و با درایت و تدبیر و بسترساز برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام دانست نه آنانکه مدعیان دروغین‌اند؛ او چراغ امیدواری را روشن نگاه می‌دارد تا دل‌های مالمال از عشق به خدا همچنان امیدوار باشند تا وعده الهی محقق شود، چرا که راه و روش او همسان پیامبر صلی الله علیه و آله است. امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«راه و روش او، چون پیامبر است، یعنی هرچه پیش او باشد ویران می‌کند، چنان



که پیامبر جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را از نو می‌نمایاند.<sup>۱</sup> به امید آن روز. در پایان بر خود لازم می‌دانم از برادر ارجمند جناب حجت الاسلام آقای دکتر غلامرضا بهروزلک که چندی سر دبیری فصلنامه *انتظار موعود* را برعهده داشتند کمال تشکر و امتنان را داشته و از کناره‌گیری ایشان به دلیل کثرت مشاغل و نبود فراغ لازم، ابراز تأسف نمایم. امیدوارم همواره از نظرات ارزشمند ایشان در پویایی فصلنامه بهره‌مند باشیم.

سردبیر



سال نهم / شماره ۳۱ / زمستان ۱۳۸۸

---

۱. نعمانی، محمد، *الغیبة*، ص ۲۳۱.

## نقش غایی امام در نظام آفرینش

علی ربانی گلپایگانی\*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۷/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۵

### چکیده

امام، انسان کاملی است که صفات کمال خداوند در عالی‌ترین درجه ممکن در او تجلی و تبلور یافته است. او خلیفه و حجت خداوند در زمین و در میان انسان‌ها است. غایت - در کارهای اختیاری - مرتبه‌ای از کمال و جودی است که فعل به انگیزه آن، از فاعل صادر می‌شود و به آن، غرض و هدف نیز گفته می‌شود.

از دیدگاه عقل، غایت و هدف جهان که فعل خداوند حکیم است، سرانجام به خدا منتهی می‌گردد؛ اما در مرتبه‌ای پس از آن، موجودی است که نسبت به موجودات دیگر، از کمال و جودی بالاتری برخوردار است. این موجود، انسان کامل است که در قوس صعود، از عقول مفارقه نیز فراتر می‌رود.

از قرآن کریم نیز به دست می‌آید که هدف از خلقت عالم، انسان کامل بوده است. انسان کامل، امام و پیشوای بشریت در حرکت به سوی کمال مطلوب است. مقصود نهایی از آفرینش جهان، انسانی است که هر زمان از عالی‌ترین مرتبه معنویت و کمال وجودی ممکن برای غیر خداوند برخوردار است. چنین انسانی خلیفه خدا در زمین است.

در روایات اسلامی نیز بر این مطلب تأکید شده است که امام، حجت خداوند در زمین است و اگر لحظه‌ای در زمین وجود نداشته باشد، زمین، اهلش را فرو خواهد برد. این بدان معنا است که وجود امام که مصداق عالی انسان کامل است، فلسفه و غایت خلقت زمین است و وجود معلول بدون علت غایی آن، محال است.

کلید واژه‌ها: امام، انسان کامل، حجت خداوند، علت غایی، فلسفه خلقت، خلیفه خدا در زمین.

## تعریف امام

از نظر لغت شناسان عرب «امام» کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود (ابن منظور، ۲۰۰۰: ج ۱، ص ۱۵۷؛ مصطفی، بی تا: ج ۱، ص ۲۷؛ معلوف، ۱۹۷۳: ص ۱۷). واژه «امام» در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد و به دو گونه بشری و غیر بشری تقسیم می‌شوند. لوح محفوظ (یس، ۱۲)، راه آشکار (حجر، ۷۹)، و کتاب آسمانی (هود، ۱۷)، از معانی این واژه‌اند. پیشوایان کفر (توبه، ۱۲) و کسانی که به دوزخ دعوت می‌کنند (قصص، ۴۱)، مصادیق باطل امام، و پیامبران الهی (انبیاء، ۷۳) و انسان‌های شایسته (فرقان، ۷۴)، مصادیق حق امام در قرآن هستند.

امام در اصطلاح متکلمان اسلامی، دو کاربرد عام و خاص دارد. در کاربرد خاص، امام بر کسی اطلاق می‌شود که رهبری امت اسلامی را در جایگاه جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عهده دارد:

«الإمام هو الذی له الرئاسة العامة فی أمور الدین و الدینا نیابة عن النبى (مفید، ۱۴۱۳: ص ۵۳)؛ امام کسی است که رهبری عمومی مردم در امور دین و دنیا را به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار دارد». و کاربردهای عام آن پیامبران الهی را نیز شامل می‌شود: «الإمام الذی له الرئاسة وهی رئاسة عامة فی أمور الدین و الدینا بالإصالة (بحرانی، ۱۴۱۶: ص ۱۷۴)؛ امام انسانی است که رهبری می‌کند و این رهبری به صورت بالإصالة و عمومی امور دین و دنیا را شامل می‌شود».

در روایات شیعه هر دو کاربرد دیده می‌شود؛ چنان که امام صادق علیه السلام از دو گروه از پیامبران یاد کرده است؛ گروهی که امام نبودند و گروهی که امام بودند. لوط علیه السلام را برای گروه نخست و ابراهیم علیه السلام را برای گروه دوم نمونه آورده است. این‌جا امام، در معنای عام به کار رفته است؛ ولی در باب مربوط به فرق میان رسول، نبی و امام؛ امام در معنای خاص به کار رفته است.

در این نوشتار، معنای عام امام مقصود است که هم پیامبران را شامل می‌شود و هم جانشینان آنان را؛ به ویژه جانشینان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یعنی امامان دوازده گانه شیعه.

## علت غایی

علت غایی، همان غایت است که در پیدایش یک پدیده تأثیرگذار است. البته وجود غایت، پس از وجود پدیده تحقق می‌یابد؛ ولی وجود متأخر آن، در تحقق پدیده مؤثر است؛ چون غایت کمالی وجودی است که پدیده برای دست یابی به آن تحقق می‌یابد. علت فاعلی نیز در پدید آوردن آن پدیده، غایت را در نظر دارد، و از این نظر، غایت فعل را غرض فاعل می‌نامند.

غایت، آن است که وجود معلول به سبب آن، از علت فاعلی صادر می‌شود... و غرض، غایت فعل فاعلی است که دارای اختیار است؛ بنابر این، غرض، اخص از غایت است (طوسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۴۹).

بر این اساس، هر پدیده همان گونه که علت فاعلی دارد، علت غایی نیز دارد و در این جهت، موجود مادی و مجرد یکسانند. غایت یا علت غایی دو کاربرد دارد؛ یکی آن که فاعل، آگاهانه و با اختیار آن را برمی‌گزیند که غرض نامیده می‌شود، و دیگری آن که فعل، بدون آگاهی و اختیار به سوی آن روی می‌آورد که غایت نام دارد. حتی کارهای عبث و جزاف نیز بدون غایت و علت غایی نیستند؛ هر چند غایت آن‌ها عقلایی و حکمی نیست (صدرالمآلهین، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۵۱ - ۲۵۳)، یعنی تفاوت بالغیر است نه بالذات.

غایت یا علت غایی چند گونه است:

الف. وجود غایت، عین وجود فاعل است؛ مانند خداوند متعال؛ زیرا کمال برتر از وجود خداوند متصور نیست.

ب. وجود غایت، عین وجود فاعل نیست؛ ولی تحقق آن نیز خارج از دایره وجود فاعل نیست؛ مانند این که انسان کاری را برای حصول شادمانی انجام دهد.

ج. وجود غایت در ماده‌ای که فعل در آن رخ می‌دهد، تحقق می‌یابد؛ مثلاً غایت ساختمانی که انسان می‌سازد، سکونت در آن است.

د. وجود غایت در موجود دیگری (غیر از فاعل و قابل) واقع شود؛ مانند این که

کسی کاری را به این انگیزه انجام دهد که دیگری را خوشحال و راضی کند (صدرالمتألهین، همان: ص ۲۵۰).

با نگاه دقیق‌تر، روشن می‌شود که دو قسم اخیر، به گونه دوم باز می‌گردند و غایت در آن دو نیز در واقع در وجود خود فاعل است، نه بیرون از آن؛ زیرا غایت اصلی در این کارها مصلحت و فایده‌ای است که به خود فاعل باز می‌گردد (صدرالمتألهین، همان: ص ۲۷۱).

### انسان کامل، علت غایی جهان است

خداوند متعال، از آن نظر که همه کمالات وجودی را بالذات دارا است، برای افعال او غایتی ورای وجودش نمی‌توان تصور کرد؛ زیرا غایت، نوعی کمال وجودی است که فاعل در انجام فعل خود به سوی آن توجه دارد (طباطبائی، بی‌تا: ۷۵). اما از آن جا که خداوند، حکیم است، افعالی که از او صادر می‌شود، متناسب با ظرفیت و قابلیت وجودی آن‌ها، دارای غایاتی می‌باشد. البته این غایات به خداوند باز نمی‌گردد؛ بلکه خود موجودات مسیر تکامل را طی می‌کنند و موجودات کامل‌تر، غایت موجودات نازل‌تر می‌باشند. بر این اساس، جماد در سیر تکاملی خود می‌تواند تا مرز عالم نبات حرکت کند و رسیدن به این مرحله، حد نهایی کمال و غایت وجودی او است؛ چنان که رسیدن به مرز حیوان حد نهایی عالم نبات، و رسیدن به مرز عالم انسان، حد نهایی عالم حیوانی است.

انسان موجودی است که کمالات موجودات مادون خود (حیوان، نبات، جماد) را دارد و علاوه بر آن از کمالات انسانی نیز برخوردار است؛ بدین سبب انسان را به جسم نامی حساس متحرک بالاراده و ناطق، تعریف کرده‌اند. جسمانیت کمال وجودی جماد، نمو کمال وجودی نبات است. ادراک حسی و حرکت ارادی غریزی، کمال وجودی حیوان و نفس ناطقه (ادراک حقایق کلی) نیز کمال وجودی ویژه انسان است.

افراد انسان، در برخورداری از نفس ناطقه که کمال وجودی انسان است مشترکند، ولی نفس ناطقه دارای دو گونه کمال است: کمال اولی و کمال ثانوی کمال اولی انسان در همه افراد یکسان است؛ اما کمالات ثانویه آن‌ها دارای مراتب و درجات بسیاری است که بر اساس آن‌ها افراد از نظر کمالات و جودی متفاوت می‌باشند. کمالات ثانویه انسان با دو معیار ایمان و عمل صالح مشخص می‌شود. ایمان و عمل صالح، صفات الهی را در انسان می‌سازد؛ از این رو تخلق به اخلاق خداوند، ملاک کمال و تعالی انسان به شمار می‌رود. بنابر این، انسان کامل، کسی است که صفات کمال الهی را در خود متجلی و متبلور سازد، و کامل‌ترین انسان، کسی است که در این جهت بر دیگران برتری داشته باشد، او پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و پس از او خاندان معصوم وی، و پس از آنان پیامبران الهی و جانشینان آنان می‌باشند.

### قرآن و علت غایی جهان آفرینش

آیات قرآن، بیانگر این است که خداوند، زمین و آسمان (عالم طبیعت) را برای انسان آفریده است:

«خداوند زمین را برای شما گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آب نازل کرد و به واسطه آن، میوه‌ها را برای روزی شما از زمین بیرون آورد»<sup>۱</sup>.

در آیه‌ای دیگر فرموده است:

«خداوند، کسی است که آنچه در زمین است را برای شما آفرید»<sup>۲</sup>.

آیات دیگری نیز بیانگر همین مضمون است. روشن است که حیات مادی و طبیعی انسان، غایت و غرض خلقت جهان طبیعت نبوده است؛ بلکه مقصود، حیات معنوی انسان است؛ چنان‌که در ادامه آیه ۲۲ سوره بقره که آفرینش زمین

۱. ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾ (بقره، ۲۲).

۲. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (بقره، ۲۹).

و آسمان را برای انسان دانسته، فرموده است:

«پس برای خداوند، شریک‌هایی برنگزینید؛ در حالی که از دانایی برخوردارید»؛  
یعنی باید اعتقاد و رفتار، از روی آگاهی باشد؛ زیرا شرک و دوگانه‌پرستی،  
اعتقادی جاهلانه و غیر علمی است و سزاوار انسانی نیست که شأن و  
ویژگی‌اش، دانایی است.

در آیه‌ای دیگر فرموده است:

«ما پدیده‌های زمینی [درخت‌ها، دریاها، کوه‌ها و ...] را زینت بخش زمین قرار  
دادیم، تا انسان‌ها را بیازماییم که کدام یک در عمل؛ نیکوتر است».<sup>۱</sup>

در روایتی آمده است که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ درباره معنای آیه مزبور  
پرسید. پیامبر ﷺ فرمود:

«لیلوکم أیکم أحسن عقلاً و أروع عن محارم الله و أسرعکم فی طاعة الله؛  
خداوند، شما را می‌آزماید، تا روشن شود که کدام یک از شما عاقل‌تر و در  
پرهیز از محارم الهی، پروا پیشه‌تر و در اطاعت از خدا، پرشتاب‌تر هستید»  
(سیوطی، بی تا: ج ۵، ص ۲۱۷).

در این حدیث، به نقش عقل در پیروزی انسان در آزمون الهی اشاره شده است و  
این که پرهیزکاری و اطاعت از خدا در دستورات الهی، نشانه عقل ورزی انسان  
است.

قرآن کریم، غرض از آفرینش جن و انس را پرستش خداوند دانسته است:  
«جن و انس را نیافریدم، مگر این که مرا عبادت کنند».<sup>۲</sup>

عبادت مطلوب، عبادتی است که از معرفت و اخلاص کامل سرچشمه بگیرد.

در حدیثی از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«خداوند، بندگان خود را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. هنگامی که  
او را شناختند، او را عبادت کنند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب

۱. ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف، ۷).

۲. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات، ۵۶).

عبادت خدا، از عبادت غیر خدا بی‌نیاز شوند»<sup>۱</sup>.

امام که در جهات وجودی و معنوی بر دیگران برتری دارد، در عبادت خداوند نیز برتر از آنان است؛ بدین جهت عبادت او غایت آفرینش جن و انس است. صدر المتألهین در این باره گفته است:

وجود ائمه علیهم‌السلام غایت وجود جن و انس است؛ چنان که قرآن کریم فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي﴾ و آنان عبادت کنندگان خدا و عارفان بالله می‌باشند که معرفتشان بر پایه بصیرت و کشف، استوار است (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۷۶).

دلیل قرآنی دیگر، این است که خداوند از مؤمنان، تقوای راستین را خواسته و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران، ۱۰۲).

تقوا، یعنی خویشتن‌داری برابر معصیت خداوند. به عبارت دیگر، تقوا عبارت از این است که انسان، تسلیم دستورات خداوند باشد. این حالت، دارای درجات و مراتبی است که مراتب کمال انسان، با آنها سنجیده می‌شود. در نتیجه کسی که با تقواترین افراد باشد، گرامی‌ترین آنان نزد خداوند خواهد بود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات، ۱۳).

بنابراین، غرض و مقصود نهایی از آفرینش جهان، انسانی است که هر زمان، از عالی‌ترین مرتبه تقوا و معنویت و کمال وجودی ممکن برای غیر خداوند، برخوردار است. چنین انسانی است که خلیفه خدا<sup>۲</sup> در زمین و مسجود فرشتگان مقرب الهی است (بقره، ۳۴). آدم بدان سبب از مقام خلافت الهی برخوردار شد و شایستگی آن را یافت که مسجود فرشتگان واقع شود که خداوند، علم اسما را به او آموخت؛ علمی که فرشتگان از آن بی‌بهره بودند<sup>۳</sup> و آدم علیه‌السلام به دستور خداوند، آنان را از آن

۱. ان الله عزوجل ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹).

۲. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره، ۳۰).

۳. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾ (بقره، ۳۲).



آگاه ساخت.<sup>۱</sup>

این منطق، اقتضا می‌کند هر زمان، روی زمین فردی از بشر وجود داشته باشد که به اسما الهی عالم بوده و مصداق کامل‌ترین انسان باشد؛ زیرا در غیر این صورت، پرسش فرشتگان دربارهٔ آفرینش انسان، بی پاسخ خواهد ماند. چنین انسانی خلیفه راستین خداوند در زمین و اسوه و الگوی بشریت و پیشوای انسان‌ها است.

نمونه دیگری از انسان کامل و امام انسان‌ها که قرآن کریم یاد کرده، حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد، تا از مقام والای یقین برخوردار شود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام، ۷۵)؛ این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از صاحبان یقین باشد.

سپس او را به آزمون‌های سختی آزمود. هنگامی که ابراهیم از آن آزمون‌ها سرفراز بیرون آمد، مقام والای امامت به او عطا شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره، ۱۲۴)؛ به یادآور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را به آزمون‌هایی آزمود و او آن آزمون‌ها را به صورت کامل انجام داد، خداوند به او فرمود تو را پیشوای مردم قرار دادم.

خلافت الهی و امامت بشریت، مقامی است که خداوند به برگزیدگان از بندگان خود، عطا کرده است. پیامبران الهی، دارندگان این مقام منیع بوده‌اند. آنان برای رسیدن به این مقام شامخ، از هدایت ویژه خداوند برخوردار شدند.

﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (انعام، ۸۸ - ۸۷)؛

آنان را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم، این هدایت خداوند است که هرکس از بندگانش را که بخواهد به آن هدایت می‌کند.

۱. ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (بقره، ۳۳).

بر این اساس، آنان برترین انسان‌های عصر خود بودند: ﴿وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (انعام، ۸۶)؛ آنان را بر انسان‌های عصرشان برتری دادیم.

بنابراین، خط خلافت و امامت الهی از آدم علیه السلام و با او آغاز شد و در پیامبران و اوصیای آنان ادامه یافت و تا روزی که زندگی دنیایی جریان دارد، ادامه خواهد یافت. همواره انسانی وجود خواهد داشت که کامل‌ترین نمونه انسانیت و شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام خلافت و امامت الهی باشد. همو است که غایت آفرینش همه موجوداتی است که مرتبه وجودی نازل تری از او دارند. این سنت الهی، همواره استوار و پابرجا خواهد بود! ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (زخرف، ۲۸). خداوند، هدایت ویژه‌ای را که ابراهیم علیه السلام از آن برخوردار شد، در نسل او قرار داد. در روایات، «کلمه باقیه» به امامت تفسیر شده است که تا قیامت، در ذریه امام حسین علیه السلام از نسل ابراهیم خلیل علیه السلام باقی خواهد بود.<sup>۱</sup>

### نقش غایی امام در نظام خلقت از منظر روایات

در روایات بسیاری است که زمین، هیچ‌گاه از حجت خداوند خالی نخواهد بود و اگر لحظه‌ای حجت خدا در زمین نباشد، اهلش را فرو خواهد برد و ساکنانش نابود خواهند شد. در این روایات، گاهی کلمه «حجت» به کار رفته و گاهی کلمه «امام» که مقصود، یک چیز است؛ زیرا امام، همان حجت خداوند در زمین است که گاهی در جایگاه پیامبر الهی، بشر را رهبری می‌کند و گاهی در جایگاه وصی و جانشین پیامبر الهی.

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

«زمین، هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نبوده و نخواهد بود، آن حجت خداوند یا ظاهر و مشهور است یا غایب و مستور» (مجلسی، بی‌تا: ج ۲۳، ص ۴۵-۴۸).

۱. «ان الله تعالى جعل الامامة في عقب الحسين علیه السلام و ذلك قوله عز وجل» و «وجعلها كلمة باقية في عقبه». صدر المتألهين: (شرح اصول الكافي، ج ۲، ص ۴۸۰)؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۴۰.

امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: «از زمان آدم تاکنون، هیچ گاه زمین از امامی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، خالی نبوده است. پس از این هم بدون حجت الهی بر بندگان باقی نخواهد ماند» (مجلسی، همان: ص ۲۲).

روایات درباره ضرورت وجود امام و حجت الهی در زمین بسیار است.<sup>۱</sup> در این احادیث، بر این نکته تأکید شده است که اگر زمین، لحظه‌ای بدون حجت الهی و امام باشد، اهلش را فرو خواهد برد.

در شرح این احادیث، چند وجه گفته شده است:

الف. مقصود، این است که زندگی مردم، بدون وجود امام و حجت الهی، دچار هرج و مرج و فساد و تباهی خواهد شد؛ زیرا نبود امام عادل و منصوب از جانب خداوند، به این است که یا اصلاً امام و رهبری وجود نداشته باشد که در این صورت، گرفتاری جامعه به فساد و هرج و مرج روشن است، یا پیشوای ستمکار یا جاهل خواهد بود که در این صورت نیز جامعه بشری، دچار فساد و تباهی خواهد شد.<sup>۲</sup>

ب. این که اگر امام و حجت الهی در زمین نباشد، زمین اهلش را فرو خواهد برد، کنایه از این است که انسان‌ها هلاک شده و از بین می‌روند؛ یعنی زمین، حقیقتاً ساکنان خود را فرو نمی‌برد؛ بلکه مردم، در اثر جنگ و نزاع و فساد و تباهی، نابود می‌شوند.<sup>۳</sup>

ج. زمین، حقیقتاً اهلش را فرو خواهد برد؛ زیرا غرض اصلی از آفرینش زمین،

۱. ر.ک: *اصول کافی*، ج ۱، کتاب حجت، باب: «أن الأرض لا تخلو من حجة». در این باب، سیزده حدیث روایت شده است و در *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۱، باب ۲۲؛ در این باب حدود چهل حدیث نقل شده است. نیز در *بحار الانوار*، ج ۲۳، باب الاضطراب الى الحجّة، حدود یکصد حدیث روایت شده است.

۲. شرح *الکافی*، ملا صالح مازندرانی، ج ۵، ص ۱۲۶، پاورقی از میرزا ابوالحسن شعرانی. وی این نظریه را از سید مرتضی در کتاب *الشافعی* نقل کرده است.

۳. همان، این تفسیر، اولین وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است. علامه مجلسی نیز گفته است: «بعید نیست که مقصود از فرو رفتن زمین برچیده شدن نظام و نابودی اهل آن باشد»؛ (مجلسی، همان: ج ۲۳، ص ۲۱).

زندگی انسان‌ها است و زندگی انسان‌ها نیز بدون وجود امام و حجت الهی، فاقد ویژگی‌های ارزشی و اخلاقی خواهد بود؛ در نتیجه، وجود زمین بدون وجود امام و حجت الهی، فلسفه و غرض اصلی خود را از دست خواهد داد و به وضع اصلی خود باز خواهد گشت؛ یعنی آب، سراسر آن را فرا خواهد گرفت و سکونت در آن، ممکن نخواهد بود.<sup>۱</sup>

صدر المتألهین معتقد است این احادیث، بر دو مطلب دلالت می‌کنند؛ یکی این که مردم، در مسایل و مصالح دینی و دنیایی خود، به امام و حجتی از جانب خداوند نیاز دارند، و بدون وجود امام و حجت الهی، زندگی مادی و معنوی آنان، دچار اختلال و فساد و تباهی خواهد شد. دیگری این که حیات و بقای زمین، وابسته به وجود امام و حجت الهی است؛ زیرا وجود او، علت غایی وجود زمین است. در نتیجه چون وجود معلول، بدون وجود علت غایی محال است، وجود زمین نیز بدون وجود امام و حجت الهی محال خواهد بود؛ زیرا امام علیه السلام فرموده است «لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة، ماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۵۰۲)؛ اگر امام، لحظه‌ای از زمین برداشته شود، زمین مانند دریایی که با امواجش اهلس را فرو می‌برد، ساکنانش را فرو خواهد برد».

نبود امام - حتی برای یک لحظه - در صورتی باعث نابودی ساکنان زمین خواهد شد که وجود امام که انسان کامل است، علت غایی آن باشد؛ چون وجود معلول، بدون وجود علت غایی حتی در یک لحظه نیز محال است؛ اما اگر تنها فلسفه وجود امام، هدایت مردم در مسایل و مصالح دنیایی و دینی آنان باشد، نبود وجود امام در یک لحظه، چنان پیامدی نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

۱. همان، این تفسیر دومین وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است.  
۲. «دل هذا الحديث على ان وجود النبي صلى الله عليه وآله او الامام عليه السلام ليس بمجرد ان الخلق محتاجون اليه في اصلاح دينهم و دنياهم و ان كان ذلك امرا مترتبا على وجوده ضرورة بل انما قامت بوجوده الارض و من فيها لكون وجوده الكوني علة غائية لوجودها فلا تقوم الارض و من فيها لحظة الا بوجود الانسان الكامل و ذلك لقوله «ساعة» اي لحظة اذ على ذلك التقدير لم يلزم من فرض عدمه ساعة بطلان الارض و اهلها»؛ (مازندرانی، همان: ج ۲، ص ۵۰۲).

تبیین علیت غایی امام برای جهان - چنان که صدرالمتألهین شرح کرده است - این است که موجودات از نظر کمال و نقص وجودی، دارای مراتب گوناگونی هستند. پایین‌ترین مرتبه وجود، مربوط به مواد عنصری و زمینی است که در عین این که از لطافت وجودی، بسیار فاصله دارد، قابلیت تحول و تکامل وجودی برای رسیدن به لطافت و کمال وجودی را دارد. اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری، مسیر تکامل را طی کرده و به غایات خود، یعنی مراتب کمال وجودی نایل شوند.

بر این اساس، در مسیر تکامل موجودات که بر اساس علیت غایی تحقق می‌یابد، هر موجود که مقام وجودی بالاتری دارد، غایت وجود پایین‌تر از خود می‌باشد. بدین ترتیب، زمین را برای گیاه آفرید، و گیاه را برای حیوان، و حیوان را برای انسان. از آن جا که میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد، کامل‌ترین انسان را غایت وجود دیگر افراد انسان قرار داد که در حقیقت، غایت دیگر موجودات پایین‌تر از انسان نیز می‌باشد و او همان انسان کامل و صاحب مقام امامت است.

بنابراین، زمین و آنچه در آن است، به سبب امام آفریده شده است و هر چیز برای چیز دیگری آفریده شده باشد، هرگاه موجود دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، شیء اول هم وجود نخواهد داشت؛ پس اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است وجود نداشته باشد، زمین و موجودات زمینی وجود نخواهد داشت (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۸).

### پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام علق غایی جهان

در احادیثی که از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده است، وجود پیامبر گرامی اسلام ﷺ غایت آفرینش به شمار آمده است؛ چنان که حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک؛ اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی‌آفریدم» (مجلسی، بی‌تا: ج ۱۵،

ص ۲۸) بیانگر این مطلب است.

در روایاتی آمده است که خداوند، خطاب به حضرت آدم علیه السلام فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین خلق نزد من است. اگر مرا به حق او بخوانی، تو را می‌آمرزم و اگر محمد صلی الله علیه و آله نبود، تو را نمی‌آفریدم» (صافی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۳۰). در حدیث دیگری روایت شده است که خداوند، خطاب به حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاور و هر یک از امت خود که او را درک خواهد کرد، دستور بده به او ایمان آورد؛ زیرا اگر محمد صلی الله علیه و آله نبود، آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمد صلی الله علیه و آله نبود، بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم (همان).

در روایات دیگری نیز آمده است که خداوند، جهان را به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام آفریده است. شیخ صدوق از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ای علی! اگر ما نبودیم، خدا آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید»<sup>۱</sup>.

این مطلب، نه تنها در احادیث شیعی، بلکه در احادیث اهل سنت نیز آمده است؛ چنان‌که رافعی، از عالمان معروف، در حدیثی طولانی روایت کرده است که خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود:

اینان [=محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام] پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، تو را نمی‌آفریدم. اگر آنان نبودند، بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و انس و جن را نمی‌آفریدم (صافی گلپایگانی، همان: ج ۲، ص ۲۴).

اشکال: در روایات مربوط به غایت آفرینش، نوعی تعارض و ناسازگاری دیده می‌شود؛ زیرا از یک سو، وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یگانه غایت آفرینش جهان به شمار آمده است و از سوی دیگر، وجود اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کنار وجود

۱. «یا علی! لو لا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض» (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۵).

پیامبر ﷺ غایت آفرینش شناخته شده‌اند؛ با این که در بحث پیشین و با استناد به روایات، وجود پیامبران و اوصیای آنان در طول تاریخ بشر، غایت و فلسفه آفرینش جهان قلمداد شده است.

پاسخ: میان روایات پیشین، ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا غایات یاد شده در روایات، در عرض یک‌دیگر نیستند؛ بلکه در طول یک‌دیگرند؛ یعنی در درجه اول، حجت‌های الهی - اعم از پیامبران و اوصیای آنان - غایت‌های آفرینش - به ویژه نسبت به طبیعت - می‌باشند و در درجه بالاتر، وجود اهل بیت معصوم پیامبر ﷺ غایت و فلسفه وجود عالم و حتی پیامبران و اوصیای آنان به شمار می‌روند و در عالی‌ترین مرتبه، وجود پیامبر ﷺ غایت و فلسفه همه موجودات می‌باشد. توضیح این مطلب، این که غایت وجودی، با کمال وجودی ملازمه دارد؛ یعنی آنچه از کمال وجودی بالاتر برخوردار است، غایت وجودی موجود پایین‌تر از خود می‌باشد، تا برسد به موجودی که در سلسله آفریده‌ها، عالی‌ترین مرتبه وجودی را دارد. او غایت همه آفریده‌های پایین‌تر از خود خواهد بود و سرانجام همه غایت‌ها به خداوند منتهی می‌شود که از برترین مرتبه وجودی برخوردار و غایت الغایات است.

### نتیجه

هرگاه امام از چنین جایگاه و نقش تکوینی در عالم برخوردار باشد، تدبیر و هدایت جامعه بشری نیز زیبنده او خواهد بود؛ زیرا حکمت الهی هماهنگی نظام تشریح و تکوین را اقتضا می‌کند. بدین سبب است که خداوند، پیامبر ﷺ را در تدبیر امور مؤمنان از خود آنان برتر و سزاوارتر می‌داند: «النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم» این شأن پس از وی به عترتش اختصاص دارد؛ آنان که چونان کشتی نوح در این امت می‌باشند.

## منابع

۱. ابراهیم مصطفی و دیگران، *المعجم الوسيط*، المكتبة الاسلامية، استانبول، بی تا.
۲. ابن منظور، محمدبن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، ۲۰۰۰م.
۳. بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام*، قم، كاسبه المرعشی، ۱۴۱۶ق.
۴. بحرانی، سیدهاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۵. بحرانی، سیدهاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۳ق.
۶. ربانی گلپایگانی، علی؛ امامت در بینش اسلامی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۷. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸. شرتونی، سعید خوری، *اقرب الموارد*، قم، مكتبة المرعشی، ۱۴۰۳ق.
۹. صافی گلپایگانی، لطف الله؛ امامت و مهدویت، قم، حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۸۰ش.
۱۰. صدوق، محمدبن علی بن الحسین، *کمال السنین و تمام النعمه*، قم، النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۱. \_\_\_\_\_، *علل الشرايع*، قم، مكتبة الداوری، ۱۳۸۵ق.
۱۲. طوسی، نصیرالدین، *شرح الارشادات*، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.
۱۳. کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، تهران، المكتبة الاسلامية، ۱۳۸۸ق.
۱۴. مازندرانی، ملا صالح، *شرح اصول الکافی*، بیروت، دارحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الإسلامية، بی تا.
۱۶. محمدبن محمد عکبری (شیخ مفید)، *النکت الاعتقادیه*، قم، مجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۳ق.
۱۷. معلوف، *المنجد فی اللغة و الأعلام*، بیروت، دار المشرق، ۱۹۷۳م.
۱۸. ملاصدرا، محمد، *اسفار الارسیه*، تهران، انتشارات مصطفوی، بی تا.
۱۹. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، *شرح اصول الکافی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.





## نگرشی در روایات سیدحسنی

نجم الدین طبسی\*

تاریخ تأیید: ۸۸/۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۱۰

### چکیده

در بین احادیث مهدویت، تعدادی از روایات به بحث علائم ظهور اختصاص دارد که بخشی از این روایات، به بحث «حسنی» پرداخته است. بیشتر روایاتی که درباره «حسنی» وارده شده، ضعیف است و برخی نیز از نظر متن دچار اشکالند؛ لذا آنچه می‌توان از مجموع این روایات به دست آورد، این است که وجود و خروج شخصی به نام حسنی از جمله علائم ظهور است؛ اما دیگر ویژگی‌ها و خصوصیات وی با توجه به ضعف روایات، قابل اعتماد نیست. این پژوهش بخشی از سلسله مباحث خارج مهدویت است که در مرکز تخصصی مهدویت توسط استاد نجم‌الدین طبسی تدریس شده و پس از بازنگری برای استفاده عموم، در اختیار فصلنامه قرار گرفته شد. کلید واژه‌ها: مهدویت، علائم ظهور، روایات، حسنی، خروج حسنی.

### مقدمه

در کتب روایی، روایات فراوانی درباره موضوع مهدویت ذکر شده است. برخی تعداد آنها را بالغ بر ۷۰۰۰ روایت دانسته‌اند که این تعداد از نظر ما صحیح نیست. بنابر آنچه که در کتاب *معجم احادیث الامام المهدی* آوردیم تعداد آنها ۱۴۳۶ یا ۱۴۳۹ روایت است. آیاتی که بر حسب تأویل یا تفسیر، مرتبط با مهدویت

\*. استاد حوزه علمیه قم (تدوین: محمد مهدی لطفی، فارغ التحصیل مرکز تخصصی مهدویت).

می‌شوند نیز حدود ۴۰۰ آیه است؛ پس در مجموع، بالغ بر ۱۸۴۰ آیه و روایت در این زمینه وجود دارد.

### نگرشی در روایات سید حسنی

از مجموع روایات فوق، حدود سیصد روایت، در کتب اربعه آمده است که بیشتر آن‌ها در کافی و من لا یحضره الفقیه ذکر شده، البته قسمتی از آن در تهذیب، و در استبصار هم به صورت نادر آمده است. در این میان، هفت یا هشت روایات به موضوع «سید حسنی» پرداخته‌اند<sup>۱</sup> که در این مقاله، به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

#### روش بحث

برای ارائه این بحث، ابتدا به سراغ کتب اربعه رفته و به کنکاش روایات موضوع مورد بحث می‌پردازیم. پس از دستیابی به روایات، به برخی از شروح کتب اربعه مراجعه کرده و به بعضی از اقوال و آرا اشاره می‌کنیم. برای تکمیل بحث، از کتب معتبر و دست اول شیعه نیز استفاده خواهیم کرد. اگر روایات مذکور در کتب اهل سنت نیز آمده باشد - فقط برای آشنایی با آنها - به آن کتب نیز مراجعه می‌کنیم. در ادامه به بررسی سندی روایات می‌پردازیم و پس از فراغت، متن روایات را مورد دقت و تأمل قرار خواهیم داد. در پایان نیز به جمع بندی مباحث و اخذ نتیجه می‌پردازیم.

#### ضرورت بحث

امروزه سخن از منجی آخرالزمان و دادگستر جهان، ورد زبان هر دوست و دشمن است. دوستان، مشتاقانه در پی جاده‌های انتظار و فرا رسیدن دولت یار هستند و

۱. البته ما در این مقاله نه روایت را بررسی کرده‌ایم که با توضیحات متن مشخص می‌شود که تعداد آنها هفت و یا هشت روایت بیشتر نیست.

دشمنان، درصدد ایجاد مانع بر سر راه ظهور مظهر عدالت، حامی مستضعفان و درهم کوبنده مستکبرانند، آنان که می‌دانند با طلوع خورشید عدالت، دیگر جایی برای چپاول، غارت، ظلم و ستم، باقی نخواهد ماند.

یکی از راه‌های مقابله با مهدویت، ایجاد انحراف در این آموزه اصیل اسلامی است. چند سال قبل در اسرائیل، مراکزی تشکیل شد تا به تحقیق در باره مهدویت (باور مسلمانان درباره منجی آخرالزمان) بپردازند. آنان روایات را بررسی می‌کنند که یکی از نتیجه‌های این بررسی‌ها، پیدایش افرادی است که خود را نایب امام زمان علیه السلام، فرزند آن حضرت، یمانی، سید خراسانی و... می‌نامند. چندی پیش شخصی ادعا کرده بود که «سید حسنی» است و برخی روزنامه‌های آمریکا با او مصاحبه کردند. ادعا این بود که این آقا، سید حسنی و امام دوازدهم است؛ او فرزند امام زمان است و اول او ظهور می‌کند و پس از وی پدرش (امام سیزدهم) ظهور خواهد کرد. مستند این آقا برخی روایات بود. اگر در باره روایات و این گونه مباحث شناخت کافی و لازم را داشته باشیم، با قدرت و سرعت بیشتری می‌توانیم از این گونه انحرافات جلوگیری کرده و به روشنگری و ایجاد بصیرت در جامعه بپردازیم.

### روایات درباره «سید حسنی»

#### روایت اول:

و عنه [محمد بن یحیی] عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن يعقوب السراج قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: متى فرج شيعتكم؟ قال: قال: اذا اختلف ولد العباس و هي سلطانهم و طمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم و خلعت العرب اعنتها و رفع كل ذي صيصية صيصيته و ظهر الشامى و اقبل اليماني و تحرك الحسنى و خرج صاحب هذا الامر من المدينة الى مكة بتراث رسول اليه صلى الله عليه و آله و سلم... و يستأذن الله فى ظهوره فيطلع على ذلك بعض مواليه فيأتى الحسنى فيخبره الخبر فيبتدر الحسنى

الی الخروج فیثب علیه اهل مکة فیقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب الامر فیبیاعه الناس و یتبعونه... (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵)؛

یعقوب سراج از امام صادق علیه السلام پرسید: «گشایش شیعیان شما چه زمانی است؟» حضرت فرمود: وقتی بین بنی عباس اختلاف بیفتد و سلطنت آنها سست شود و در آنها طمع کند کسی که در این سطح نیست (که به تسخیر حکومت پردازند) عرب، از حکومت سرپیچی می کنند و هر صاحب قدرتی وارد میدان می شود. شامی ظهور می کند و یمانی رو می کند و حسنی حرکت می کند و صاحب الأمر از مدینه به طرف مکة خروج می کند، در حالی که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله با او است... و از خداوند، اذن ظهور می خواهد. برخی دوستان حضرت مطلع می شوند و خبر به حسنی می رسد و او به خروج مبادرت می کند که اهل مکة بر او یورش می برند و او را می کشند و سرش را برای شامی می فرستند. در این زمان، صاحب الامر ظهور می کند و مردم با ایشان بیعت کرده و همراه می شوند....

#### بررسی سند

مرحوم مجلسی از این روایت با عنوان «صحیح» یاد می کند (مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۲۶، ص ۱۵۴)؛ اما برخی درباره «یعقوب سراج» اشکالاتی را بیان کرده اند که در ادامه به آن می پردازیم:

۱. ابن غضائری وی را تضعیف کرده، لذا روایت ضعیف است.
۲. نام یعقوب سراج بین «یعقوب سراج کوفی» و «یعقوب بن سالم احمر» مشترک است.

در پاسخ به اشکال اول می توان گفت بنابر برخی مبانی، استناد این کتاب به ابن غضائری مورد تردید است؛ لذا به تضعیفات این کتاب نمی توان اعتماد کرد. مرحوم آیت الله خوئی می فرماید که به دلیل عدم اثبات انتساب این کتاب به ابن غضائری، بر آن چه از این کتاب نقل می شود، اعتمادی نیست (خوئی، ۱۴۱۰: ج ۲۰، ص ۱۵۶). ضمن این که بر فرض صحت انتساب این کتاب، تضعیف ابن

غضائری نمی‌تواند در برابر توثیق نجاشی و... مقاومت کند.

اشکال دوم نیز بدین گونه قابل حل است که مسأله از دو حال خارج نیست، یا این که هر دو نفر آن‌ها یکی هستند که در این صورت، مشکلی وجود ندارد، چرا که یعقوب سراج را نجاشی، شیخ مفید و ابن شهر آشوب توثیق کرده‌اند، یا اینکه «یعقوب سراج» غیر از «یعقوب بن سالم احمر» است که در این صورت هم مشکل قابل حل است، چرا که هر دو نفر توثیق شده‌اند (ر.ک: خویی، همان: ج ۲۰، ص ۱۲۷ و ۱۳۴ و ۱۵۵). البته برخی نیز احتمال داده‌اند «یعقوب سراج» همان «یعقوب بن ضحاک» باشد (خوئی، همان: ص ۱۵۶) که این نیز مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که یعقوب بن ضحاک تضعیف نشده است. نکته دیگری که در توثیق یعقوب سراج می‌توان به آن تمسک جست، نقل ابن محبوب (از اصحاب اجماع) از ایشان می‌باشد که بنا بر برخی از مبانی، نقل اصحاب اجماع، بر وثاقت دلالت دارد؛ لذا به این بیان، وی توثیق شده و دیگر اشکالی به سند وارد نمی‌شود. در ضمن او خادم امام صادق علیه السلام نیز بوده است و بعضی از این قضیه، حُسن حال و مدح او را استفاده کرده‌اند (خویی، همان: ج ۲۰، ص ۱۴۲).

#### بررسی متن

از این روایت، به چند مطلب می‌توان پی برد:

۱. حرکت سید حسنی یکی از علائم ظهور است؛ چرا که وقتی از امام سوال می‌شود: «گشایش شیعه چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ حضرت اموری را بر می‌شمارد که یکی از آن‌ها حرکت سید حسنی است و پس از ذکر این امور، می‌فرماید «وخرج صاحب هذا الامر» که مرحوم مازندرانی این جمله را جزای عبارت قبل (اذا اختلف...) می‌داند (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۱۲، ص ۳۰۱).

۲. دو حرکت توسط سید حسنی آغاز می‌شود که یکی از آن‌ها به مدت کوتاهی پیش از خروج و دیگری پس از ظهور اتفاق می‌افتد. در بخشی از روایت آمده است: «و تحرک الحسنی و خرج صاحب هذا الامر» که به حرکت قبل از

خروج اشاره دارد و روایت، درباره کیفیت این حرکت توضیحی نداده است. در بخش دیگر روایت آمده است وقتی خبر ظهور حضرت به او می‌رسد، حسنی به خروج مبادرت می‌کند که در این حرکت، کشته خواهد شد.

۳. حرکتی توسط حسنی آغاز می‌شود که مبدا این حرکت مشخص نیست، اما در ادامه، به مکه منتهی می‌شود. البته برخی شروع این حرکت را از مکه و به انگیزه خروج می‌دانند که با ظاهر روایت سازگار نیست.

۴. زمان حرکت حسنی بسیار نزدیک به زمان ظهور حضرت است، زیرا در روایت بیان شده است که حسنی حرکت می‌کند و امام علیه السلام نیز از مدینه به سوی مکه روانه می‌شود. وقتی امام به مکه می‌رسد، خداوند اذن ظهور می‌دهد. وقتی این خبر به حسنی می‌رسد، مبادرت به خروج می‌کند و کشته می‌شود و سپس امام علیه السلام ظهور می‌کند.

۵. در روایت، به مثبت یا منفی بودن شخصیت سید حسنی یا بر حق بودن یا نبودن حرکتش، اشاره مستقیمی نشده است، اما از قرائنی می‌توان حدس زد شخصیتی مثبت بوده و حرکت وی بر حق باشد، زیرا اولاً در روایت آمده است که «پس اذن ظهور داده می‌شود و بعضی از دوستان حضرت باخبر می‌شوند و خبر به سید حسنی می‌رسد...»، از این که برخی از موالی و دوستان حضرت از «اذن ظهور» مطلع می‌شوند و خبر را به سید حسنی می‌رسانند، معلوم می‌شود وی نیز از خواص است که از این خبر مهم آگاهی می‌یابد؛ چرا که اطلاع از «اذن ظهور» امری نیست که همگان از آن مطلع شوند بلکه خود ظهور علنی است. البته برخی مرجع ضمیر در «موالیه» را سید حسنی دانسته‌اند (مازندرانی، همان: ج ۱۲، ص ۳۰۲). در این صورت، معنای روایت چنین می‌شود که برخی دوستان سید حسنی از اذن ظهور مطلع می‌شوند و به او خبر می‌دهند. در چنین صورتی نیز احتمال صورت اول به قوت خود باقی است و بلکه تقویت هم می‌شود؛ چون وقتی دوستان سید حسنی از خواص باشند، خودش جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت.

ثانیاً: وی توسط اهل مکه کشته می‌شود و سرش برای سفیانی فرستاده می‌شود. با توجه به این که سر او برای سفیانی فرستاده می‌شود، معلوم می‌شود او از دشمنان سفیانی است، اما این که او از دوستان امام علیه السلام نیز باشد، قطعی نیست؛ زیرا معلوم نیست هر کس با سفیانی مخالف باشد، حتماً با امام علیه السلام موافق خواهد بود.

۶. در باره سرنوشت سرنوست سید حسنی چنین گفته شده است که به دست مردم مکه کشته شده و سرش برای سفیانی فرستاده می‌شود؛ زیرا مردم مکه با حرکت اهل بیت علیهم السلام موافقتی نداشته و ندارند، بلکه در زمان ظهور، از مخالفان هستند و حضرت با آن‌ها مقابله خواهد کرد.



## روایت دوم

عن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال، تختلف ثلاث رایات... و تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القرى فی هدوء و رفق و یلحقه هناك ابن عمه الحسنی فی اثنی عشر الف فارس فیقول: یا ابن عم أنا احق بهذا الجیش منك، انا ابن الحسن و انا المهدی. فیقول المهدی علیه السلام: بل انا المهدی. فیقول الحسنی: هل لك من آية فنبايعك؟ فیؤمی المهدی علیه السلام الی الطیر فتسقط علی یده و یغرس قضیباً فی بقعة من الارض فیخضر و یورق. فیقول له الحسنی: یا بن عم هی لك و یسلم له جیشه و یكون علی مقدمته و اسمه علی اسمه... (مقدس شافعی، ۱۴۱۶: ص ۲۱).

سپاهیان حرکت می‌کنند تا با آرامش به وادی القری می‌رسند. آن جا پسر عمویش همراه دوازده هزار سواره به او محلق شده و می‌گوید: «ای پسر عمو! من به این سپاه، از تو سزاوارترم: من فرزند حسن، و من مهدی هستم». امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «بلکه من مهدی هستم». حسنی می‌گوید: «آیا نشانه‌ای بر ادعای خود داری، تا با تو بیعت کنیم؟» حضرت مهدی علیه السلام به پرنده‌ای [که در آسمان در حال پرواز بود] اشاره می‌کند و پرنده روی دست حضرت می‌نشیند و عصبی در زمین فرو می‌کند و آن عصا سبز می‌شود و برگ می‌دهد. حسنی می‌گوید: «ای پسر عمو این سپاه، از آن تو است» و سپاهش را تسلیم امام علیه السلام می‌کند و...»



### بررسی سند

اولین کسی که این روایت را نقل کرده، سلمی شافعی - از علمای اهل سنت - در کتاب *عقد الدرر* است که در قرن هفتم می‌زیسته. وی این روایت را به صورت مرسل و بدون سند نقل کرده است. پس از وی هم متقی هندی در کتاب *برهان* و دیگران این روایت را از *عقد الدرر* نقل کرده‌اند. میان علمای شیعه نیز اولین بار، مرحوم حائری یزدی در *الزام الناصب* با عنوان *خطبه البیان* آورده است. پس این روایت، از نظر سند ضعیف است.

### بررسی متن

۱. سید حسنی از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام است و احتمالاً به همین علت او را حسنی می‌گویند.
۲. سید حسنی شخصیت مهمی است که دوازده هزار نیرو تحت امر او است.
۳. وی، انسان حق مداری است که وقتی حقیقت برایش مشخص می‌شود، آن را به راحتی می‌پذیرد.
۴. او ابتدا ادعای مهدویت دارد که پس از ارائه معجزات از سوی حضرت، از ادعای خود منصرف می‌شود. البته می‌توان این مسأله را چنین توجیه کرد که او ادعای مهدویت نداشته و فقط قصد داشته حقیقت را برای یارانش روشن کند. این توجیه، در روایات دیگر مؤید دارد.

### روایت سوم

اقول روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان عن محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنی عن ابی شعیب و محمد بن نصیر (عن ابی شعیب محمد بن نصیر) عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سألت

۱. اگر با «واو» باشد، دو طریق خواهد بود و اگر بدون «واو» باشد محمد بن نصیر اسم می‌شود برای ابی شعیب.

سیدی الصادق علیه السلام... ثم يخرج الحسنی، الفتی الصبیح الذی نحو الدیلم یصیح بصوت له فصیح یا آل احمد اجیبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح. فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز وای کنوز لیست من فضة و لا ذهب بل هی رجال کزبر الحديد علی البراذین الشهب بأیدیهم الحراب. و لم یزل یقتل الظلمة حتی یرد الکوفة و قد صفا اکثر الارض فیجعلها له معقلاً فیصل به و بأصحابه خبر المهدی علیه السلام و یقولون یا بن رسول الله من هذا الذی قد نزل بساحتنا؟ فیقول اخرجوا بنا الیه حتی ننظر من هو و ما یرید؟ و هو والله یعلم انه المهدی و انه لیعرفه و لم یرد بذلك الامر الا لیعرف اصحابه من هو؟ فیخرج الحسنی فیقول ان كنت مهدی آل محمد فأین هراوة جدک رسول الله و خاتمه و بردته و درعه الفاضل و عمامته السحاب و فرسه الیربوع و ناقته العضاء و بغلته الدلدل و حماره الیعفور و نجیبه البراق و مصحف امیر المؤمنین؟ فیخرج له ذلك. ثم یأخذ الهراوة فیغرسها فی الحجر الصلد و تورق و لم یرد ذلك الا ان یری اصحابه فضل المهدی علیه السلام حتی یبایعوه. فیقول الحسنی الله اکبر مد یدک یا بن رسول الله حتی نبایعک. فیمد یده فیبایعه و یبایعه سائر العسکر الذی مع الحسنی الاً اربعین ائفاً اصحاب المصاحف المعروفون بالزیدیه. فانهم یقولون ما هذا الا سحر عظیم. فیختلط العسکران فیقبل المهدی علیه السلام علی الطائفة المنحرفة فیعظهم و یدعوهم ثلاثة ایام. فلا یزدادون الا طغیاناً و کفراً فیأمر بقتلهم فیقتلون جمیعاً ثم یقول لأصحابه: لا تأخذوا المصاحف و دعوها و تكون علیهم حسرة کما بدلوها و غیروها و حرّفوها و لم یعملوا بما فیها. (مجلسی، همان: ج ۵۳، ص ۱۶).

مفضل بن عمر درباره امام زمان علیه السلام و اوضاع آینده از امام صادق علیه السلام سؤال می کند و امام در بخشی از پاسخ می فرماید:

سپس حسنی که جوانی خوش چهره است، در اطراف دیلم خروج می کند و با صدای فصیح و رسا می گوید: «ای آل احمد! به داد گرفتار برسید؛ به داد کسی برسید که از اطراف ضریح ندا می دهد [یعنی خودش]». گنج های خداوند از طالقان به او پاسخ می دهند. گنج ها و چه گنج هایی که از نقره و طلا نیست،

بلکه مردانی هستند همانند پاره‌های آهن سوار بر اسب‌های سفید، در دستشان اسلحه است. ظالمان را می‌کشند، تا این که وارد کوفه می‌شوند و بیشتر سرزمین‌ها فتح می‌شود و آن سرزمین‌ها را برای فتوحات دیگر، دژ محکم قرار می‌دهد.

سپس خبر ظهور امام مهدی علیه السلام به او و یارانش می‌رسد. اصحاب به حسنی می‌گویند: «ای پسر رسول خدا! این شخص کیست که به قلمرو ما وارد شده است؟» حسنی می‌گوید: «برویم ببینیم او کیست و چه می‌خواهد؟» به خدا قسم! این در حالی است که او می‌داند این شخص، مهدی است و او را می‌شناسد، ولی با این کارش می‌خواهد او را به اصحابش بشناساند. حسنی خارج می‌شود و می‌گوید: «اگر تو مهدی آل محمد هستی، کجا است چوب دستی جدت رسول خدا و انگشترش و لباسش و زره‌اش که فاضل نام داشت و عمامه‌اش به نام سحاب و اسبش به نام یربوع و شترش به نام عضباء و قاطرش به نام دلدل و الاغش به نام یعفور و اسب اصیلش به نام براق و کجا است مصحف امیرالمؤمنین؟» سپس [امام] آن‌ها را برای او می‌آورد و آن چوبدستی را در سنگ فرو می‌کند و فوراً به درختی سبز تبدیل می‌شود.

حسنی با این کارها می‌خواهد فضیلت و برتری امام مهدی علیه السلام را به اصحابش نشان دهد تا با او بیعت کنند. حسنی می‌گوید: «الله اکبر! ای پسر رسول خدا! دستت را دراز کن، تا با تو بیعت کنیم». پس دستش را دراز می‌کند و حسنی و لشکرش با او بیعت می‌کنند، مگر چهل هزار نفر از اصحاب مصاحف که معروف به زیدیه بودند<sup>۱</sup> و می‌گویند این کارها سحری عظیم است.

دو لشکر [امام زمان و حسنی] متحد می‌شوند و امام مهدی علیه السلام رو به گروه منحرف [زیدیه] می‌کند و آن‌ها را موعظه می‌کند و سه روز آن‌ها را [به حق] دعوت می‌کند، اما جز این که طغیان و کفر آن‌ها زیاد می‌شود، نتیجه دیگری ندارد؛ لذا امام علیه السلام به قتل آنها دستور می‌دهد و همه آن‌ها کشته می‌شوند. سپس امام به اصحاب خود می‌فرماید: «قرآن‌ها را [از گردن آنها] نگیرید و رهایشان کنید، تا حسرتی باشد برای آن‌ها، همچنان که آن را تغییر دادند و تحریف کردند و به آن عمل نکردند...».

۱. چون قرآن به گردن آویزان کرده بودند، به آن‌ها اصحاب مصاحف گفته می‌شد.

## بررسی سند

سند این روایت، از چند جهت قابل بررسی و تأمل است که بدان اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم مجلسی در آغاز می‌فرماید: «روی فی بعض مؤلفات اصحابنا» یعنی در بعضی از نوشته‌های علمای شیعه روایت شده است که مشخص نیست از کجا نقل می‌کند.

۲. درباره حسین بن حمدان، نجاشی گفته است: «الحسین بن حمدان الخصیبي الجنبلائی ابو عبدالله کان فاسد المذهب» (نجاشی، همان: ص ۴۹، ش ۱۵۹).  
شیخ طوسی در رجالش ایشان را در ضمن «من لم یرو عنهم» آورده است (طوسی، همان: ص ۱۱ و ص ۱۹۷).

ابن غضائری می‌گوید: الحسین بن حمدان الحصینی الجنبلائی ابو عبدالله کذاب فاسد المذهب صاحب مقالة ملعونة لا یلتفت الیه (ابن الغضائری، ۱۳۶۴: ص ۶).  
ابن داوود نیز او را در قسم دوم ذکر کرده و درباره‌اش گفته است: کان فاسد المذهب (ابن داوود، ۱۳۸۳: ص ۲۳۳ و ص ۲۹۱).

مرحوم مامقانی نیز بعد از نقل کلمات نجاشی و شیخ طوسی و دیگران اضافه می‌کند که مرحوم مجلسی در الوجیزه او را تضعیف کرده است<sup>۱</sup> (مامقانی، چاپ سنگی: ج ۲۲، ص ۲۹) و در کتاب الحاوی در شمار ضعفا آورده شده است، ولی در تعلیقه (تعلیقه بهبهانی بر منهج المقال) مرحوم بهبهانی گفته است «ان کونه من مشایخ الاجازة یشیر الی الوثاقه»<sup>۲</sup> یعنی بهبهانی خواسته بدین طریق ایشان را توثیق کند، که البته باید گفت این مسأله، مبنایی است و برخی آن را موجب وثاقت می‌دانند و برخی دیگر این مبنا را نپذیرفته‌اند. ضمن اینکه، بر مبنای گروه

۱. مرحوم مامقانی می‌گوید: «ضعیف» در نزد مجلسی یعنی «لم یثبت وثاقته» و منظور ضعیف اصطلاحی نیست.

۲. «شیخوخة الإجازة کالأصل فی الكشف عن الوثاقه، و لاتقاوم الدلیل، و إفساد مثل النجاشی لمذهب الرجل دلیل فالأظهر ضعف الرجل»؛ این که گفته «یشیر الی الوثاقه» شاید نشانگر آن باشد که خود ایشان هم نپذیرفته یا حداقل تأمل دارد.

اول نیز اشکال دیگری وارد می‌شود که مرحوم مامقانی به آن اشاره کرده و می‌فرماید:

شیخ اجازه بودن، در کشف از وثاقت، به منزله اصل است و افساد افرادی مثل نجاشی در مذهب این شخص به منزله دلیل است. و چون اصل نمی‌تواند در مقابل دلیل مقاومت کند، پس اظهر ضعف این شخص است.

مرحوم تستری نیز درباره ایشان می‌گوید:

ظاهراً او در سال ۲۹۶ق که عده‌ای جمع شدند تا مقتدر را خلع کنند و ابن معتز را به جای او بنشانند - که البته موفق نشدند - از فرماندهان لشکر بنی عباس بوده است. جزری می‌گوید: در این حادثه، عجائبی است، از جمله این که ابن حمدان علی‌رغم شدت تشیّعش و تمایلش به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سعی در بیعت برای ابن معتز داشت، در حالی که او (ابن معتز) انحراف از علی علیه السلام و غلو در نصب داشت (تستری، همان: ج ۳، ص ۴۴۰).<sup>۱</sup>

در تهذیب المقال در دفاع از حسین بن حمدان گفته شده است:

اینکه شخصیتی مثل تلعبری - که از چهره‌های معروف بوده در اصحاب ما، ثقه و مورد اعتماد است و طعنی درباره او وارد نشده - از او روایت نقل می‌کند، با این که این شخص کذاب و صاحب مقاله ملعونه باشد، منافات دارد (ابطحی، همان: ج ۲، ص ۲۵۴).

در پاسخ به این کلام می‌گوییم: با توجه به آن که تلعبری شخصیتی جلیل است، اما از اصحاب اجماع نیست و فقط نقل اصحاب اجماع - بنابر برخی مبانی - می‌تواند شاهد بر وثاقت باشد.

۳. ابی شعیب محمد بن نصیر (ابی شعیب و محمد بن نصیر): در سند روایت آمده است: «عن ابی شعیب و محمد بن نصیر» در نسخه دیگر دارد: «عن ابی شعیب محمد بن نصیر» که بنابر هر دو احتمال، روایت، دچار ضعف خواهد بود.

۱. ظاهراً تشابه اسمی بوده و باعث اشتباه مرحوم تستری شده است؛ چون در موسوعه الطبقات الفقهاء (ج ۴، ص ۱۶۶) و اعیان الشیعه (ج ۵، ص ۴۹۱) گفته شده این شخص ابو علی الحسین بن حمدان بن حمدون التغلبی بوده است؛ ولی به نظر ما این کلام نیازمند اثبات است.

احتمال اول: روایت دو طریق داشته باشد یکی «ابو شعیب» و دیگری «محمد بن نصیر».

نام ابو شعیب محاملی را نجاشی دو بار در کتابش ذکر کرده است، یکی در اسم‌ها تحت عنوان صالح بن خالد محاملی که کنیه‌اش ابوشعیب است و دیگر در باب کنیه‌ها که در این قسمت، او را توثیق کرده است. شیخ هم در رجال خود بعد از این که می‌گوید از اصحاب امام کاظم علیه السلام است او را توثیق کرده است ولی باید بگوئیم ابو شعیب مشترک است بین ثقه و غیر ثقه و مشخص نیست شخص مورد نظر ما کدام یک از آنهاست؛ پس مشکل ما در طریق اول حل نمی‌شود.

اما در طریق دوم یعنی «محمد بن نصیر» در احتمال دوم بحث می‌کنیم.

احتمال دوم: طریق روایت یکی باشد و ابو شعیب، کنیه محمد بن نصیر باشد. کشی درباره محمد بن نصیر گفته است:

عده‌ای قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری شدند؛ به دلیل این که ادعا کرد نبی و رسول است و حضرت علی بن محمد عسکری او را فرستاده است. قائل به تناسخ بود و درباره ابوالحسن علیه السلام غلو می‌کرد و قائل به ربوبیت آن حضرت بود. او به اباحه محارم قائل بود و نکاح مرد با مرد را حلال می‌دانست. شخصی او را در حال همجنس بازی دید، در حالیکه او مفعول واقع شده بود. وقتی او را عتاب کرد محمد بن نصیر در پاسخ گفت: این کار لذت دارد؛ نیز موجب تواضع و ترک تکبر است (کشی، ۱۳۴۸: ص ۸۲۷).

این احتمال، ضعف دیگری هم دارد و آن این که هیچ کس برای محمد بن نصیر کنیه ابو شعیب را ذکر نکرده است، اگر چه در *الهدایة الکبری* و *مستدرک وسایل* گفته شده است: ابو شعیب محمد بن نصیر (بدون واو).

در کتاب *الهدایة الکبری* تالیف حسین بن حمدان این روایت آمده است که از نظر متن با روایت *بحارالانوار* فرق می‌کند. اگر علامه مجلسی این روایت را از *الهدایة الکبری* نقل کرده باشد، احتمال دوم تقویت می‌شود (خود مرحوم مجلسی هم به کتاب *الهدایة الکبری* خیلی اعتنای زیادی ندارد).

### بررسی متن

متن این روایت همانند متن روایت قبل است، با اندکی تفاوت که در خاتمه به آن اشاره خواهیم کرد.

### روایت چهارم

مرحوم علامه مجلسی ذیل روایتی که به عنوان روایت سوم ذکر کردیم، روایتی را نقل می‌کند بدین ترتیب:

روی الشيخ حسن بن سليمان في كتاب منتخب البصائر هذا الخبر هكذا: حدثني الاخ الرشيد محمد بن ابراهيم بن محسن الطار آبادي انه وجد بخط ابيه الرجل الصالح ابراهيم بن محسن هذا الحديث الاتي ذكره و أراني خطه و كتبتة منه و صورته الحسين بن حمدان و ساق الحديث كما مر الي قوله: لكأني انظر اليهم على البراذين الشهب بأيديهم الحراب يتعاونون شوقاً الى الحرب كما تتعوى الذئاب. اميرهم رجل من بنى تميم يقال له شعيب بن صالح فيقبل الحسين عليه السلام فيهم....

### بررسی سند

این روایت از نظر سند، همانند روایت قبلی - به سبب حسین بن حمدان - دچار ضعف است.

### بررسی متن

در این روایت آمده است کسی که با امام مهدی عليه السلام روبه رو می‌شود، امام حسین عليه السلام است، نه سید حسنی که در این صورت، روایت از بحث ما خارج است؛ ولی در *منتخب بصائر الدرجات* که منبع این روایت است، به جای حسین، «الحسنی» آمده است که در این صورت، مرتبط با بحث می‌شود.

### روایت پنجم

عن فتن السليلى بسنده: حدثنا الحسن بن علي المالكي قال: حدثنا ابو النصر علي بن حميد الرافعي قال حدثنا محمد بن الهيثم البصرى قال: حدثنا سليمان بن عثمات

النخعی قال: حدثنا سعيد بن طارق عن سلمة بن انس عن الاصبع بن نباته قال خطب امير المؤمنين علي عليه السلام خطبة فذكر المهدي و خروج من يخرج معه و اسمائهم فقال له ابو خالد الحلبي صفه لنا يا امير المؤمنين. فقال علي عليه السلام: ألا انه اشبه الناس خلقاً و خلقاً و حسناً برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم... و يلحقه الحسنی فی اثنی عشر الفاً فيقول له أنا أحق بهذا الأمر منك. فيقول له هات علامات دالة. فيؤمى الى الطير فيسقط على كتفه و يغرس القضيب الذي بيده فيخضر و يعشوشب. فيسلم اليه الحسنی الجيش و يكون الحسنی (خويي، همان، ج ۳، ص ۱۰۴؛ ابن طاووس، ۱۴۰۰: ص ۱۴۵، ب ۷۹).

بررسی سند

۱. این روایت را از میان عالمان شیعه و سنی فقط سید بن طاووس نقل کرده است و وی نیز از کتاب سلیلی نقل می‌کند. سید بن طاووس در مقدمه کتابش، تاریخ نسخه‌ی اصل (کتاب سلیلی) را سال ۳۰۷ ق معرفی می‌کند و این، در حالی است که سید بن طاووس در قرن هفتم می‌زیسته است. سید در ادامه می‌گوید: «این نسخه به خط سلیلی در مدرسه‌ی معروف به ترکی در جانب غربی واسط است».<sup>۲</sup>

چه کسی گفته این نسخه اصل است و چه کسی گفته این دست خط سلیلی است؟ چه کسی آن را نقل کرده است؟ می‌فرماید کسی که گفته، خود شاهد آن بوده است و این، یعنی این که روایت مرسل است.

از سوی دیگر سید بن طاووس می‌فرماید: من صحت مطالب کتاب را تأیید

۱. روایت دیگری تقریباً با این مضمون وجود دارد - که البته کامل نیست - و آن را طبری در *دلائل الامامة* از امام صادق عليه السلام نقل کرده است. متن آن روایت با روایت فوق، تفاوت‌های زیادی دارد. (رک: *معجم احادیث الامام المهدي*، ج ۴، ص ۱۵۲، ح ۶۵۰).

۲. *التصنيف الثاني* كتاب الفتن لابي صالح السليلي ابن احمد ابن عيسى شيخ الاحسائي تاريخ نسخه الاصل سنة سبع و ثلاثمائة بخط مصنفها في المدرسة المعروفة بالتركي في الجانب الغربي من واسط من نسخة هي الاصل على ما حكاها من ذكره أنه شاهداها (رک: *التريفة*، ج ۴، ص ۱۸۹).



نمی‌کنم (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ص ۱۰۴).<sup>۱</sup>

۲. پس از تتبعی که انجام دادیم، هیچ مطلبی درباره ابو صالح سلیلی پیدا نکردیم.

۳- در بخشی از سند روایت آمده است «حدثنا...» و در بخشی دیگر گفته است «عن...» یعنی روایت معنعن است که در آن، احتمال تدلیس و انقطاع زیاد است.

۴. سلمه بن انس، از اشخاص مجهول است.

#### بررسی متن

متن این روایت نیز همانند روایت قبل است که ما را از بررسی مجدد بی‌نیاز می‌کند.

#### روایت ششم

اخبرنا ابو محمد المحدثی عن محمد بن علی بن الفضل عن ابیه عن محمد بن ابراهیم بن مالک عن ابراهیم بن بنان الخثعمی عن احمد بن یحیی بن المعتمر<sup>۲</sup> عن عمرو بن ثابت عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام - فی حدیث طویل - قال: یدخل المهدی الکوفة و بها ثلاث رایات قد اضطربت بینها فتصفو له. فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لا یدری الناس ما یقول من البكاء و هو قول رسول الله صلی الله علیه و آله: کأنی بالحسنی و الحسینی و قد قاداها فیسلمها الی الحسینی فیبایعونه... (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۶۸).<sup>۳</sup>

حضرت مهدی وارد کوفه می‌شود، در حالی که سه پرچم - کنایه از سه گروه و جریان - در آن جا است که با هم اختلاف دارند. آن‌ها اختلافات را کنار می‌گذارند و تابع امام می‌شوند. امام، منبر می‌رود و خطبه می‌خواند و مردم از شدت گریه متوجه حرف‌های ایشان نمی‌شوند و این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. «انا بری من خطرہ لأننی أحکی ما أجدہ بلفظہ و معناه».

۲. در بعضی نسخ آمده است: «المعتمد».

۳. بعد از شیخ طوسی، مرحوم عاملی نباطی بیاضی در *الصرار المستقیم* آن را به اختصار آورده، و نیز مرحوم نیلی در *منتخب الانوار المصیبه*، حر عاملی در *اثبات الهداة*، مجلسی در *بحار*، کاظمی در *بشارة الاسلام*، ازبلی در *کشف الغمه*، و ابن‌قتال در *روضۃ الواعظین* آن را نقل کرده‌اند.

است که: «گویا می بینم حسنی و حسینی نهضت را رهبری می کنند.» آنگاه [حسینی] پرچم را به حسینی تسلیم می کند و با او بیعت می کند.

#### بررسی سند

دو نفر در سند این روایت دچار مشکل هستند:

۱. ابراهیم بن بنان خثعمی: وی مهمل است؛ یعنی در کتب رجالی اسمی از او به میان نیامده است.

۲. عمرو بن ثابت: اگر وی همان ابوالمقدام باشد مشکلی ندارد، اما اگر غیر از او باشد، مجهول است.

#### بررسی متن

این روایت با چند روایتی که پیش تر ذکر کردیم، همخوانی ندارد؛ مخصوصاً با روایتی که از کتاب کافی نقل شد. در آن روایات، صحبت از حسنی و حسینی نبود؛ اما این جا دو نفر هستند و محوریت هم با حسینی است؛ مگر این که بگوییم منظور از حسینی همان امام مهدی علیه السلام است. آن روایات، محل وقوع حادثه را مسیر عراق یا خود مکه بیان می کرد و این روایت، خود عراق را بیان می کند.

#### روایت هفتم

و فی خطبة الملاحم لأمیر المؤمنین علیه السلام التي خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال: يخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم كثير من خيله و رجليه حتى يأتي نيسابور فيفتحها و يقسم ابوابها ثم يأتي اصبهان ثم الى قم فيقع بينه و بين اهل قم وقعة عظيمة يقتل فيها خلق كثير فينهزم اهل قم فيذهب الحسنی اموالهم و يسبي ذراريهم و نسائهم و يخرّب دورهم فيفرع اهل قم الى جبل يقال لها ورادهار فيقيم الحسنی ببلدهم اربعين يوماً و يقتل منهم عشرين رجلاً و يصلب منهم رجلين ثم يرحل عنهم (مجلسی، همان: ج ۵۷، ص ۲۱۵).

حسنی، صاحب [= حاکم] طبرستان با نیروهای زیادی از سواره نظام و پیاده نظام خروج می کند، تا این که به نیشابور می رسد و شهر را فتح کرده و آن را

تقسیم می‌کند. سپس به اصفهان می‌آید و بعد از آن به قم وارد می‌شود و بین او و اهل قم درگیری بزرگی صورت می‌گیرد که عده زیادی کشته می‌شوند و قمی‌ها شکست می‌خورند. حسنی اموال آن‌ها را غارت می‌کند و بچه‌ها و زنانشان را اسیر می‌کند و خانه‌هایشان را خراب می‌کند. اهل قم فرار می‌کنند و به کوهی به نام وراردهار [اردهال] پناه می‌برند. حسنی چهل روز شهر را اشغال می‌کند. بیست نفر را می‌کشد و دو نفر را به دار می‌آویزد و از آن جا می‌رود.

#### بررسی سند

مرحوم مجلسی ظاهراً این روایت را از ترجمه تاریخ قم نقل می‌کند.<sup>۱</sup> مؤلف تاریخ قم مردی جلیل‌القدر و معاصر شیخ صدوق بوده است. این کتاب به دست ما نرسیده و فقط ترجمه آن - که چهار صد سال بعد نوشته شده - در اختیار ما است.

مرحوم مجلسی اصلاً به سند و این که روایت را از کجا نقل کرده است، اشاره‌ای نمی‌کند.

#### بررسی متن

آیا این روایت، جزء روایات حسنی است یا از روایات معارض به شمار می‌آید؟ ظاهراً باید از روایات معارض محسوب شود. از نظر دلالت، احتمال می‌رود مربوط به داعی‌الحق و قضایای زیدی‌ها باشد.

#### روایت هشتم

و باسناده [اقول: وروی فی کتاب سرور اهل الایمان عن السید علی بن عبدالحمید باسناده] عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد الازدی عن سدیر قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام: یا سدیر الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار. فاذا بلغ أن السفیانی قد خرج فأرحل الینا ولو علی رجلک، قلت جعلت فداک هل قبل ذلک شی؟ قال نعم و اشار

۱. راجع به تاریخ قم رجوع کنید به کتاب تا ظهور، ج ۲، ص ۳۰۵ (تألیف نگارنده).

بیده بثلاث اصابعه الى الشام و قال: ثلاث رايات: راية حسينية و راية اموية و راية قيسية فيبيناهم [على ذلك] اذ قد خرج السفيناني فيحصدهم حصد الزرع ما رأيت مثل قط (مجلسی، همان: ج ۵۲، ص ۲۷۰).<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام به سدید فرمود: «در جریان‌ها و قیام‌ها وارد نشو، بنشین، به زمین بچسب مانند زیر اندازی که از پوست است و در گوشه‌ای می‌اندازند تا روزها و شب‌ها آرام می‌گذرند، تو هم آرام باش. اگر خبر به شما رسید که سفیانی خروج کرده - ولو پیاده - به سوی ما بیا.» گفتم جانم به فدایت! قبل از سفیانی علامتی هست؟» فرمود: «بله» و با سه انگشت به شام اشاره کرد و فرمود: «سه پرچم؛ پرچمی حسنی، پرچمی اموی و پرچمی قیسی. سفیانی با هر سه درگیر می‌شود و هر سه را درو می‌کند و کشتاری به راه می‌اندازد که نظیرش را ندیده‌ای.»

#### بررسی سند

برای بحث درباره سند این روایت، نکاتی چند قابل ملاحظه است:

#### ۱. اعتبار کتاب «سرور اهل ایمان»

علامه مجلسی از *ریاض العلماء* نقل می‌کند که این کتاب از سید نسب شناس بهاء الدین علی بن عبدالکریم نجفی نیلی است. مرحوم تهرانی می‌فرماید از مقدمه این کتاب استفاده می‌شود که وی کتاب دیگری داشته - که مفصل بوده - به نام *الغیبه* و خودش آن را تلخیص کرده به نام *سرور اهل ایمان*. اصل کتاب *الغیبه* وی کتاب *انوار المصیئه* اثر سید علم الدین علی بن عبدالحمید ابن مختار ابن معد موسوی است. پس این کتاب، متعلق به قرن نهم و کتاب *الغیبه* متعلق به قرن هشتم می‌باشد.

#### ۲. رجال سند

الف. بکر بن محمد ازدی: نجاشی درباره وی گفته است: «وجه فی هذه الطائفة من

۱. این روایت در ص ۳۰۳ نیز آمده است؛ اما قسمت مربوط به حسنی در آن نیست و کافی و وسائل *الشیعه* نیز همین روایت را نقل کرده‌اند.

بیت جلیل بالكوفه من آل نعیم الغامدیین... و كان ثقة» (نجاشی، ۱۴۰۷: ص ۱۰۸، ش ۲۷۳).

علامه حلی نیز همین عبارت را درباره وی دارد (حلی، ۱۳۸۱: ص ۸۰).  
مامقانی درباره او و روایاتش چنین عقیده دارد که «فوثاقة المترجم (بکر بن محمد الازدی) متفق علیها و جلالته معترف بها و روایاته تعد من جهة صحاحاً» (مامقانی، همان: ج ۱۳، ص ۳۹). و ثاقت این شخص مورد اتفاق است و روایات از ناحیه او صحیح شمرده می شود.

ب. سدیر: مرحوم خوبی بعد از بررسی روایاتی که در مدح و ذم او آمده است، می گوید:

فتحصل ممّا مر انه لا يمكن الاستدلال بشی من الروایات علی مدح سدیر و لاعلی قدحه لکنه مع ذلك يحکم بأنه ثقة من جهة شهادة علی بن ابراهیم فی تفسیره بوثاقته (خویی، همان: ج ۹، ص ۳۹).

از آنچه گذشت نمی توان به این روایات بر مدح و ضعف او استدلال کرد ولی با توجه به شهادت علی بن ابراهیم در تفسیر، به وثاقت او حکم می کنیم.

ج. عثمان بن عیسی: نجاشی در باره او می گوید: كان شیخ الواقفه و وجهها و احد الوكلاء المستبدین بمال موسی بن جعفر علیه السلام (نجاشی، ۱۴۰۷: ص ۳۰۰)؛ از سران و ارکان واقفه و یکی از کسانی بود که اموال موسی بن جعفر علیه السلام را به تنهایی تصرف کرد (اختلاس کرد).

کشی نیز از نصر بن صباح نقل کرده است: كان فی یده مال فمنعه، فسخط علیه الرضا علیه السلام قال: ثم تاب عثمان و بعث الیه بالمال (کشی، ۱۳۴۸: ص ۵۹۷). وکیل ابی الحسن موسی علیه السلام و وکیل امام رضا علیه السلام بود که اموالی در دستش بود؛ اما خدمت امام نفرستاد؛ امام از او ناراحت شد و او توبه کرد و اموال را به امام برگرداند.

شیخ طوسی نیز وی را واقفی می‌داند و در کتاب الغیبه گفته است: اول من اظهر هذا الاعتقاد (وقف) علی بن ابی حمزة البطائنی زیاد بن مروان القندی و عثمان بن عیسی الرواسی.

نیز در همین کتاب (الغیبه) نام عثمان بن عیسی را ضمن وکلای مذموم آورده است.

در کتاب عدة الاصول شیخ طوسی درباره عمل به روایات این شخص گفته: عملت الطائفة بروایاته لاجل كونه موثقاً به و متحرزاً عن الكذب.

ابن شهرآشوب نیز او را از ثقات ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) برشمرده است (که البته این با انحراف عقیده او منافاتی ندارد، زیرا این انحراف در زمان امام رضا علیه السلام صورت گرفته است).

مرحوم آیت الله خویی نیز ضمن این که انحراف او را حتمی می‌داند و توبه‌اش را مشکوک و غیر حتمی، معتقد است که این فرد، ثقة است؛ اولاً به دلیل شهادت شیخ و علی بن ابراهیم و ابن شهرآشوب که مؤید است با ادعای بعضی از آن‌ها که ایشان را از اصحاب اجماع دانسته‌اند (خویی، همان: ج ۱۲، ص ۱۳۲).

بعد از نقل این کلمات به سراغ مبنای دیگری که در این باره وجود دارد، می‌رویم و از این طریق وثاقت عثمان بن عیسی را ثابت می‌کنیم و آن، «کثرت روایت اجلاء» است. با مراجعه به کتب اربعه در می‌یابیم که قریب به ۷۵۰ مورد نام او در سند روایات آمده است و با توجه به این که بنای این بزرگواران برگزینش روایات بوده پی می‌بریم که چنین شخصی مورد وثوق آن‌ها بوده است و گرنه این قدر روایت از او نقل نمی‌شد. علامه مجلسی نیز در *مرآة العقول* درباره این روایت گفته «حسن أو موثق» و این نشانه اعتماد او به رجال این حدیث است.

۱. البته کلماتی که به عنوان دلیل آورده اند، علی المبنی صحیح است و باید در این باره به مبانی رجوع شود. درباره شهادت ابن شهر آشوب هم گفتیم که وی به وثاقت او در زمان امام کاظم علیه السلام شهادت داده است، نه بعد از آن.

### بررسی متن

این روایت، دلالتی بر مثبت بودن حسنی و این که به دفاع از اهل بیت علیهم السلام برخاسته است، ندارد و در روایت قرینه‌ای که دال بر این موضوع باشد، یافت نمی‌شود. حداکثر می‌توان استفاده کرد که این سه پرچم با هم متفاوتند و پرچم امویان با آن‌ها درگیر شده و عده کثیری را می‌کشد.

### روایت نهم<sup>۱</sup>

و من طرائف المشهوره ما بلغ الیه المأمون فی مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و فی مدح اهل بیته علیهم السلام ذکره ابن مسکویه صاحب التاریخ بحوادث الاسلام فی کتاب سمّاه ندیم الفرید یقول فیہ حیث ذکر کتاباً کتبه بنو هاشم یسألون جوابهم ما هَذَا لفظه: فقال المأمون: بسم الله الرحمن الرحیم... فالرشید اخبرنی [عن] آباءه و عمّا وجد فی کتاب الدوله و غیرها انّ السابغ من ولدالعباس لا تقوم لبنی العباس بعده قائمه و لاتزال النعمه متعلقه علیهم بحیاته فإذا اودعت فودّعها، فاذا اودع فودعها و اذا فقدتم شخصی فاطلبوا لانفسکم معقلاً و هیئات، مالکم الا السیف یأتیکم الحسنی الثائر البائر، فیحصدکم حصداً أو السفیانی المرغم و القائم المهدی لایحقن دمائکم الا بحقها... (سید بن طاووس، همان: ص ۲۷۵؛ مجلسی، همان: ج ۴۹، ص ۲۰۸).

[هارون] الرشید به من خبر داد از پدرانیش از چیزی که در کتب خزائن دولت بوده که همانا بعد از هفتمین نفر از بنی‌العباس دیگر حکومتی برای آنان باقی نخواهد ماند و تا زمانی که او هست نعمت، به آنان تعلق دارد. اگر او زایل شد، نعمت هم زایل می‌شود. وقتی او [هفتمین] رفت، با نعمت خداحافظی کنید. وقتی مرا از دست دادید، به دنبال مخفی گاه باشید، ولی جای امنی نخواهید داشت و پیوسته تحت تعقیب هستید و شما را می‌کشند. حسنی قیام کننده و نابود کننده دشمنان بر شما ظاهر می‌شود و شما را ریشه کن می‌کند یا سفیانی زورگو، و مهدی قائم که فقط در چارچوب شرع و حق، خون شما را حفظ می‌کند و از کشتن معاف می‌کند.

۱. البته این عبارات، کلمات مأمون است و روایت نیست و اینکه با عنوان روایت نهم آوردیم از باب مسامحه است.

### بررسی سند

اولاً سندی برای آن ذکر نشده است و ثانیاً اصلاً روایت نیست، تا نیازی به بررسی سند داشته باشد.

### بررسی متن

حسنى با عباسيان درگير مى‌شود و برداشت ما - به استناد به روايات متعدد - اين است كه دوباره حكومت عباسيان روى كار مى‌آيد، چنان كه شواهد ديگرى نيز هست. در اين عبارت، اشاره‌اى به خروج حسنى شده است، اما اين كه مثبت است يا منفى، چندان دلالت ندارد. افزون بر اين كه اصلاً روايت نيست و كلام مأمون است كه ادعا كرده در كتب پدراناش بوده است.

### خاتمه

طبق آنچه از روايات درباره «حسنى» در كتب روايى يافت مى‌شد - و ما به آن دسترسى پيدا كرديم - به بحث و بررسى آن پرداختيم، از مجموع اين روايات چند نکته قابل برداشت است:

۱. قدر متيقن، شخصى به نام حسنى - به عنوان يكي از علائم ظهور - وجود دارد و روايات درباره اصل وجود چنين شخصى در حد استفاضه است و چون روايات مستفيض است، ما را از بحث سندی بی‌نیاز می‌کند و این اطمینان حاصل می‌شود که بعضی از این روايات، از معصومان عليهم‌السلام صادر شده است؛ همانند تواتر اجمالی.

۲. تفصیلاتی که درباره حسنى وجود دارد در روايات متفاوت ذکر شده است. برخى مى‌گويد در مکه كشته مى‌شود، برخى مى‌گويد در راه عراق با امام بحث مى‌كند و برخى مى‌گويد در راه كوفه به امام مى‌پيوند. <sup>۱</sup> چون بين اين روايات،

۱. در بعضی از روايات برای او دو حرکت ذکر شده است؛ یکی قبل از ظهور امام عليه‌السلام و دیگری قبل از خروج آن حضرت که این حرکت‌ها نزدیک ظهور اتفاق می‌افتد. در بعضی از روايات قرآنی وجود دارد



روایت صحیح‌السندی وجود نداشت، مگر یک روایت و روایات ضعیف هم با یک دیگر اختلاف داشتند، نمی‌توانیم به این تفصیلات قائل باشیم و نمی‌توان مثبت یا منفی بودن، بر حق یا به ناحق بودن او را ثابت کرد.

در پایان لازم است به مطلب دیگری درباره حسنیه اشاره شود. برخی از علما قائلند که احتمالاً «حسنیه» همان «نفس زکیه» است که از علائم حتمی ظهور می‌باشد. ملا صالح مازندرانی در شرح روایتی که از علائم ظهور سخن می‌گوید، بیان می‌کند که «لعل المراد بالنفس الزکیة الحسنیة المذكور سابقاً». اگر این بیان مقبول باشد، تمام روایات نفس زکیه ضمن روایات حسنیه قرار می‌گیرد و باید این روایات نیز بررسی شود.



→

که دلالت بر مثبت بودن ایشان دارد و در برخی دیگر ایشان فردی خون‌ریز و غارتگر معرفی شده است. روایتی از جنگ او با سفیانی صحبت می‌کند و روایت دیگر از نبرد او با عباسیان سخن می‌گوید.

## منابع

۱. ابطحي، سيد محمد علي، *تهذيب المقال*، نجف، بی نا، ۱۳۸۹ق.
۲. ابن طاووس، علي، *الطرائف*، قم، خيام، ۱۴۰۰ق.
۳. \_\_\_\_\_، *ملاحم و الفتن*، اصفهان، نشاط، ۱۴۱۶ق.
۴. احمد بن حسين بن غضائري، *رجال*، ج ۲، قم، اسماعيليان، ۱۳۴۶ش.
۵. اربلي، علي بن عيسى، *كشف الغمه*، تبريز، مكتبة بني هاشمي، ۱۳۸۱ش.
۶. اميني، عبد الحسين، *الغدیر*، بيروت، دارالکتب العربي، ۱۳۷۹ش.
۷. بناطی بياضی، علي بن يونس، *الصراط المستقيم*، نجف، کتابخانه حيدريه، ۱۳۸۴ش.
۸. تستري، محمدتقي، *قاموس الرجال*، ج ۲، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
۹. تهرانی، آقايزرگ، *الذريعة الى تصانيف الشيعة*، قم و تهران، اسماعيليان و کتابخانه اسلاميه، ۱۴۰۸ق.
۱۰. جمعی از محققين، *معجم احاديث الامام المهدي*، قم، مؤسسه معارف اسلامي، ۱۴۱۱ق.
۱۱. حسيني استرآبادي، سيدشرف الدين علي، *تأويل الآيات الظاهرة*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۱۲. حلي، حسن بن سليمان، *منتخب بصائر الدرجات*، نجف، کتابخانه حيدريه، ۱۳۷۰ش.
۱۳. حلي، حسن بن علي بن داوود، *رجال*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۴. حلي، حسن بن مطهر، *المستجد من كتاب الارشاد*، قم، کتابخانه آيت اله مرعشي نجفی، ۱۴۰۶ق.
۱۵. حلي، حسن بن يوسف، *خلاصة الاقوال*، ج ۲، نجف، کتابخانه حيدريه، ۱۳۸۱ش.
۱۶. خويي، سيد ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، ج ۴، قم، مرکز نشر آثار شيعة، ۱۴۱۰ق.
۱۷. صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه، *خصال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۱۸. طبسي، محمدرضا، *الشيعة و الرجعه*، ج ۲، نجف، کتابخانه حيدريه، ۱۳۹۵ق.
۱۹. طوسي، محمد بن حسن، *الرجال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
۲۰. \_\_\_\_\_، *الغيبه*، قم، مؤسسه معارف اسلامي، ۱۴۱۱ق.
۲۱. عاملی، شيخ حر، *اثبات الهداة*، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ش.
۲۲. \_\_\_\_\_، *وسائل الشيعة*، قم، مؤسسه آل البيت الاحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
۲۳. فتال نيشابوري، محمد بن حسن، *روضه الواعظين*، قم، رضي، بی تا.

۲۴. فرات بن ابراهیم کوفی، *تفسیر فرات*، بی‌جا، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۵. قمی، میرزا ابوالقاسم، *جامع الشتات*، تحقیق مرتضی رضوی، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
۲۶. کشی، محمدبن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، *کافی*، ج ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۲۸. مازندرانی، ملا محمد صالح، *شرح اصول کافی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۲۹. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، چاپ سنگی.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۱. \_\_\_\_\_، *مرآة العقول*، ج ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ش.
۳۲. مقدس شافعی سلمی، یوسف بن یحیی بن علی، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، بی‌جا، نصاب، ۱۴۱۶ق.
۳۳. موسوی، سید محمد مهدی، *طوالع الانوار*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۴. موسوی، علی بن حسین (سید مرتضی)، *الشافی فی الامامة*، ج ۲، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۳۵. نجاشی، احمد بن علی، *الرجال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۳۶. نبلی نجفی، سید علی بن عبدالکریم، *منتخب الانوار المزیئه*، قم، خیام، ۱۴۰۱ق.

## گونه‌شناسی آیات مهدویت بر اساس روایات تفسیری

محمد علی رضایی اصفهانی\*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۹

### چکیده

در قرآن کریم ۳۲۴ آیه یافت می‌شود که بر اساس احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام با مهدویت مرتبط است. در این باره، کتاب‌ها و مقالات مستقل و غیرمستقل بسیاری نگارش یافته است. البته دلالت این آیات و اعتبار روایات ذیل آن‌ها یکسان نیست، بلکه احادیثی که ذیل این آیات نقل شده است، گاهی به تفسیر آیات و گاهی به تأویل و بطن و گاهی به تطبیق (جری) آیات اشاره دارد؛ همان طور که این آیات و روایات، به موضوعات سیاسی، اقتصادی، نظامی و تاریخی مهدویت اشاره دارد. کلید واژه‌ها: قرآن، حدیث، مهدویت.

### درآمد

آینده روشن بشریت در پرتو منجی آخرالزمان از موضوعاتی است که در ادیان الهی مطرح بوده است.<sup>۱</sup> در اسلام نیز مسأله مهدویت در روایات شیعه و سنی آمده و حتی در برخی روایات، نام و مشخصات مهدی آل محمد ﷺ آمده است.<sup>۲</sup> البته در قرآن کریم به صورت صریح نام «مهدی» (= محمد بن حسن علیهم السلام) نیامده، بلکه

\*. استاد حوزه و دانشگاه.

۱. ر.ک: کتاب مقدس، مزامیر، مزموور ۳۷، ش ۹ - ۱۸ و مزموور ۹۶، ش ۱۰ - ۱۳ و نیز ملحقات عهد جدید، نامه دوم به پولوس، باب سوم و نیز در کتاب مقدس هندوها اوپانیشادها، ص ۷۳۷ و نیز در زرتشتی‌ها کتاب جاماسب نامه ۱۲۱.  
۲. ر.ک: صافی گلپایگانی (۱۴۱۹).

نام هیچ کدام از امامان علیهم السلام بیان نشده است. البته برای این مطلب حکمت‌هایی گفته شده است؛ از جمله این که اولاً قرآن در صدد نام بردن از صحابیان و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است، مگر در موارد استثنایی مانند داستان زید (احزاب، ۳۷) و ابولهب (مسد، ۱۰) که برای بیان مطلبی (همچون حکم ازدواج زید و نفرین بر ابولهب) آوردن نام آن‌ها ضرورت داشته است؛ از این رو در موارد متعددی، مطالب مربوط به زنان پیامبر و منافقان مشهور در قرآن آمده است؛ ولی نامی از آن‌ها برده نشده است.<sup>۱</sup> ثانیاً نام بردن افراد، موجب انگیزش حب و بغض‌های متعدد و زمینه‌ساز تحریف قرآن می‌شود و ثالثاً طبق برخی احادیث از امام صادق علیه السلام در باره نام «علی» و اهل بیت علیهم السلام که در قرآن نیامده است، پرسش شد. آن حضرت به نماز اشاره فرمود که حکم آن در قرآن نازل شده، ولی از سه یا چهار رکعت بودن آن، نامی به میان نیامده است، تا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله این بخش را برای آنان تفسیر کند (فیض کاشانی، ۱۰۹۰: ج ۲، باب ۳۰).

در احادیث و تفاسیر، ۳۲۴ آیه مرتبط با وجود مقدس امام عصر علیه السلام برشمرده شده است<sup>۲</sup> که دلالت‌های آن‌ها یکسان نیست، بلکه گاهی تفسیر، تأویل، تطبیق (جری) و... است و اعتبار احادیث تفسیری آن‌ها نیز یکسان نیست.

در این نوشتار، برآنیم که این آیات را بیان و دسته‌بندی و شیوه‌های برداشت از آن‌ها را بررسی کنیم. البته در این راستا، به روایات ذیل آیات نیز اشاره نموده و بعد از بیان فهرست کلی آیات، برخی از مهم‌ترین آیات را در هر دسته بررسی می‌کنیم.

### مفهوم‌شناسی

در این نوشتار، چند واژه اساسی وجود دارد که لازم است توضیح داده شود:

۱. قرآن: مقصود کتاب آسمانی مسلمانان است که ۶۲۰۰ آیه دارد و به صورت

۱. نک: سوره تحریم، سوره منافقین، و...

۲. ر.ک: ادامه همین نوشتار.

متواتر از پیامبر ﷺ به دست ما رسیده. این کتاب، تحریف نشده است و در عصر کنونی غالباً با قرائت حفص از عاصم منتشر می‌شود.

۲. مهدویت: مقصود، اعتقاد به منجی‌ای است که در آخرالزمان ظهور می‌کند و بشریت را نجات می‌دهد. این منجی، در ادیان الهی و اسلام مطرح شده و در شیعه با نام محمد بن حسن علیه السلام و لقب‌هایی مانند «مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله» به عنوان دوازدهمین امام معصوم علیه السلام مشخص گردیده است.

۳. تفسیر: دراصل، به معنای کشف و پرده‌برداری است و این جا به کشف معانی کلمات و جمله‌های قرآن و توضیح مقاصد و اهداف آن هاست؛ به عبارت دیگر، تبیین مراد استعمالی آیات قرآن و آشکار کردن مراد جدی آن بر اساس قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است.<sup>۱</sup>

۴. تأویل: در اصل، به معنای بازگشت دادن است و گاهی به معنای توجیه متشابهات، و معنای خلاف ظاهر لفظ است که به وسیله قرینه حاصل می‌شود،<sup>۲</sup> همان طور که گاهی به معنای باطن نیز می‌آید (معرفت، ۱۳۶۶: ج ۳، ص ۲۸؛ همو، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۲۱). البته در قرآن، گاهی به معنای تعبیر خواب (یوسف، ۶) و تحقق خارجی عینی مطلب نیز می‌آید (یوسف، ۱۰۰ و اعراف، ۵۳).

۵. بطن: در اصل، به معنای پوشیده و غیرظاهر است، و این جا مقصود، معنایی از قرآن است که از ظاهر کلام به دست نمی‌آید و گاهی در احادیث بیان شده است (مجلسی، ۱۳۸۵: ج ۹۲، ص ۹۷). برخی صاحب نظران آن را به معنای قاعده کلی، برگرفته از آیه می‌دانند که به وسیله الغای خصوصیت به دست می‌آید

۱. در مورد تفسیر معانی لغوی و اصطلاحی متعددی بیان شده است. در اینجا سخن لغویین و برخی ارباب تفسیر و صاحب‌نظران بیان شد. نک: راغب اصفهانی، *مفردات*؛ طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ص ۴؛ سیوطی، *الاتقان*، ج ۲، ص ۱۹۲؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۱۳؛ نگارنده، *منطق تفسیر قرآن*، ص ۲۳ و *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۳۵-۳۹.

۲. برای واژه تأویل بیش از ده معنای استعمالی بیان شده است که در اینجا دو معنایی که در متن مقصود ماست بیان شد. نک: *مفردات*، ماده‌اول؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۱۳؛ *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۹۲؛ *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۱۳؛ *التمهیدی فی علوم القرآن*، ج ۳، ص ۲۸.

(معرفت، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۳۰؛ ذهبی، بی تا: ج ۱، ص ۲۱).<sup>۱</sup>

۶. تطبیق (جری): در اصل، به معنای انطباق یک مفهوم عام و کلی بر فرد خاص و جزئی است، مانند وقتی که «انسان» را بر «علی» اطلاق و تطبیق می‌کنیم. از این شیوه در روایات تفسیری استفاده شده (ادامه همین مقاله) و در برخی احادیث نیز بدان اشاره شده است<sup>۲</sup> و گاهی از آن با عنوان قاعده «جری و تطبیق» یاد می‌شود (طباطبایی، همان: ج ۱، ص ۴۱).

۷. واژه «نزلت»: در اصل، به معنای نزول آیات قرآن در مورد حادثه یا واقعه خاص است و بیشتر در باره شأن نزول‌های قرآن به کار می‌رود؛ هر چند که گاهی در باره قصه‌های گذشته و بیان حکم و تکلیف شرعی دائمی نیز می‌آید (معرفت، همان: ج ۱، ص ۲۵۴؛ بحرانی، ۱۳۴۴: ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲).

اما در احادیث تفسیری، نزلت در چند معنا به کار می‌رود:

الف. گاهی به معنای تطبیق یک آیه خاص بر غیر شأن نزول آن به کار می‌رود؛ یعنی در حدیث، آیه‌ای را بر یکی از مسائل مهدویت تطبیق می‌کند و در این حالت، از تعبیر «نزلت» استفاده می‌شود.

مثال: آیه ﴿أَمِّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾؛ «بلکه آیا [معبودان شما بهترند یا] کسی که در مانده را هنگامی که او را می‌خواند، اجابت می‌کند و [گرفتاری] بد را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان [خود یا گذشتگان در] زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خدا است؟ چه اندک متذکر می‌شوید!» (نمل، ۶۲).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «آیه در باره قائم نازل شده است»، (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۲۸؛ مجلسی، همان: ج ۵۲، ص ۳۶۹). در حالی

۱. البته برای واژه «بطن» معانی دیگر نیز بیان شده است، ولی ما در اینجا معنایی را بیان کردیم که در متن مقصود ماست (نک: طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۳، ص ۴۴-۶۵؛ رضایی، اصفهانی، ۱۳۸۵: مبحث بطن).  
۲. عن الباقر علیه السلام: «ظهره تنزله و بطنه تاویله منه ما قد مضى ومنه ما لم یکن یجری کما یجری الشمس و القمر» (مجلسی، همان: ج ۹۲، ص ۹۷).

که آیه فوق، مطلق است و شامل هر فرد مضطر می‌شود، ولی در روایت بر یکی از مصادیق کامل یا کامل‌ترین مصداق آن تطبیق شده است.

ب. گاهی تعبیر «نزلت» به معنای تأویل و بطن آیه به کار می‌رود.

مثال: آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾؛ «بگو: آیا به نظر شما، اگر آب [سرزمین] شما [در زمین] فرو رود، چه کسی آب روانی برای شما می‌آورد؟».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام حکایت شده است که فرمود: «هذه نزلت فی القائم یقول: ان اصبح امامکم غائباً لا تدرن این هو فممن یاتیکم بامام ظاهر یاتیکم باخبار السماء والارض وحلال الله و حرامه؟ ثم قال علیه السلام: و الله ما جاء تأویل هذه الآیة ولا بد ان یجئ تأویلها» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۲۵؛ طوسی، ۱۴۱۱: ص ۱۵۸؛ مجلسی، همان: ج ۵۱، ص ۵۲)؛ در حالی که ذیل حدیث سخن از تأویل (و بطن) آیه می‌گوید، اما در صدر حدیث، تعبیر «نزلت» به کار رفته است. پس مقصود از نزول در اینجا، بیان بطن و تأویل آیه فوق است.<sup>۱</sup>

ج. واژه «نزلت» گاهی هم به معنای تفسیر آیه می‌آید؛ همان طور که در باره آیه ۵۵ سوره نور؛ از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «در باره قائم و اصحابش نازل شده است» (نعمانی، همان: ص ۲۴۷). با توجه به عدم تحقق این آیه تا کنون، تنها تفسیر آیه مربوط به امام عصر علیه السلام و یاران آن حضرت، است.

### پیشینه

در باره آیات مهدویت در قرآن، نخست در منابع تفسیری و حدیثی شیعه و اهل سنت مطالبی آمده است؛ از جمله از تفاسیر اهل سنت، تفسیر ابن کثیر ر.ک: تفسیر

۱. در مورد بطن و تأویل آیات مهدویت در ادامه مقاله مطالبی بیان خواهد شد.  
۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و [کارهای] شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین خواهد کرد».



قرآن کریم، ج ۲، ص ۶۱۵ و... (۷۷۴ ق) و از شیعه تفسیر مجمع البیان اثر مرحوم طبرسی (۵۴۸ ق) و تفسیر عیاشی (۳۲۰ ق) و تفسیر نور الثقلین اثر عروسی حویزی (۱۱۱۲ ق) و تفسیر البرهان محدث بحرانی (۱۱۰۷ ق) و تفسیر صافی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق) و تفسیر المیزان علامه محمد حسین طباطبایی (۱۴۰۲ ق) و تفسیر نمونه، ناصر مکارم (معاصر) و تفسیر قرآن مهر، محمد علی رضایی اصفهانی (معاصر) و جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ ق) و... مطالبی بیان شده است. علاوه بر این، کتاب‌ها و مقالات مستقل بسیاری در این باره نگارش یافته است؛ از جمله:

۱. المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ ق)؛
۲. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام تحت اشراف شیخ علی کورانی؛
۳. موسوعة المصطفی و العترة، حسین شاکری؛
۴. سیمای امام زمان علیه السلام در آئینه قرآن، علی اکبر مهدی پور؛
۵. الامام المهدي فی القرآن و السنة، سعید ابومعاشر؛
۶. امام مهدی از دیدگاه قرآن و عترت و علائم بعد از ظهور، محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ق)، ترجمه علی دوانی، گزیده کتاب مهدی موعود (جلد سیزدهم بحار الانوار)؛
۷. المهدي فی القرآن (موعود قرآن)، سید صادق حسینی شیرازی؛
۸. حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه قرآن و عترت، محمود شریعت‌زاده خراسانی؛
۹. ملاحم القرآن، ابراهیم انصاری زنجانی؛
۱۰. طریق الی المهدي علیه السلام المنتظر علیه السلام ایوب؛
۱۱. سوره «العصر» حضرت امام زمان علیه السلام است، عباس راسخی نجفی؛
۱۲. المهدي الموعود فی القرآن الکریم، محمد حسین رضوی؛
۱۳. پور پنهان در افق قرآن حضرت مهدی علیه السلام جعفر شیخ الاسلامی؛
۱۴. غریب غیب در قرآن، محمد حسین صفا خواه؛

۱۵. اثبات مهدویت از دیدگاه قرآن، علی صفائی کاشانی؛
۱۶. القرآن يتحدث عن الامام المهدي عليه السلام، مهدی حسن علاء الدین؛
۱۷. ثورة المواطنين للمهدي عليه السلام، مهدی حمد فتلاوی؛
۱۸. مهدی عليه السلام در قرآن، رضا فیروز؛
۱۹. مهدویت از نظر قرآن و عترت، خیرالله مردانی؛
۲۰. چهل حدیث در پرتو چهل آیه در فضایل حضرت ولی عصر عليه السلام مسجد جمکران؛
۲۱. سیمای مهدویت در قرآن، محمد جواد مولوی نیا؛
۲۲. الايات الباهرة في بقیة العترة الطاهرة، سید داوود میر صابری؛
۲۳. مهدی در قرآن، محمد عابدین زاده؛
۲۴. سیمای نورانی امام زمان عليه السلام در قرآن و نهج البلاغه، عباس کمساری؛
۲۵. سیمای حضرت مهدی عليه السلام در قرآن، سید جواد رضوی؛
۲۶. جلد سیزده بحار الانوار، علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ ق) که به فارسی نیز ترجمه شده، است.

#### تذکر

لوح فشرده «کتاب‌شناسی منابع اسلامی در باره امام عصر عليه السلام» و نیز لوح فشرده «امام مهدی در آئینه قلم» محصول مشترک پایگاه اطلاع رسانی پارسا، مسجد جمکران و مرکز تخصصی مهدویت قم، با هشت هزار جلد مأخذ شامل کتاب و مقاله و پایان نامه، در این زمینه راهگشا است. نیز لوح فشرده «نورالولاية» که متن کامل ۱۲۶ جلد از منابع مهم مهدویت را گردآوری کرده، قابل استفاده است.

#### فهرست اجمالی آیات مهدویت

در مجامع حدیثی ۳۲۴ آیه قرآن با احادیث مربوط ذکر شده که مرتبط با مهدویت است. البته دلالت و پیوند این آیات با مباحث مهدویت، یکسان نیست؛ گاهی تفسیر آیه در باره امام عصر عليه السلام است و گاهی تأویل و بطن، و گاهی آیه بر

آن حضرت تطبیق (جری) شده و گاهی به نوعی ارتباط بین مباحث مهدویت و آیه برقرار شده است.<sup>۱</sup>

لازم به یادآوری است که ارزش این روایات نیز از نظر سندی و دلالتی یکسان نیست. فارغ از این مباحث، آیاتی که در احادیث مرتبط با مهدویت معرفی شده‌اند بدین قراراند:

سوره حمد، بقره: ۳ و ۳۷ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۳۳ و ۱۴۸ و ۱۵۵ و ۱۵۷ و ۲۱۰ و ۲۴۳ و ۲۴۹ و ۲۵۹ و ۲۶۱ و ۲۶۹، آل عمران: ۳۷ و ۴۶ و ۸۱ و ۸۳ و ۹۷ و ۱۲۵ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۴ و ۲۰۰، نساء: ۵۹ و ۶۹ و ۷۷ و ۱۳۰ و ۱۵۹، مائده: ۳ و ۱۲ و ۱۴ و ۲۰ و ۵۴ و ۱۱۸، انعام: ۲ و ۳۷ و ۴۴ و ۴۵ و ۶۵ و ۱۵۸، اعراف: ۴۶ و ۵۳ و ۷۱ و ۹۶ و ۱۲۸ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۹ و ۱۷۲ و ۱۸۱ و ۱۸۷، انفال: ۷ و ۸ و ۳۹ و ۷۵، توبه: ۳ و ۱۶ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۶ و ۵۲ و ۱۱۱ و ۱۱۹، یونس: ۲۴ و ۳۵ و ۳۹ و ۵۰ و ۹۸، هود: ۸ و ۱۸ و ۸۰ و ۸۳ و ۸۶ و ۱۱۰، یوسف: ۱۱۰، رعد: ۷ و ۱۳ و ۲۹، ابراهیم: ۵ و ۲۸ و ۴۵ و ۴۶، حجر: ۱۶ و ۱۷ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۷۵ و ۷۶، نحل: ۱ و ۲۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰، اسراء: ۵ و ۶ و ۷ و ۳۳ و ۷۱ و ۷۲، کهف: ۴۷ و ۹۸، مریم: ۳۷ و ۵۴ و ۷۵ و ۷۶، طه: ۱۱۵ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۳۵، انبیاء: ۱۲ و ۱۳ و ۳۵ و ۷۳ و ۹۵ و ۱۰۵، حج: ۳۹ و ۴۱ و ۴۷ و ۶۵، مؤمنون: ۱ و ۱۰۱، نور: ۳۵ و ۵۳ و ۵۵، فرقان: ۱۱ و ۲۶ و ۵۴ و ۶۳ و ۷۶، شعراء: ۴ و ۲۱ و ۲۰۷، روم: ۱ و ۵، لقمان: ۲۰، سجده: ۲۱ و ۲۹ و ۳۰، احزاب: ۱۱ و ۶۱ و ۶۲، سبأ: ۱۸ و ۲۸ و ۵۱، فاطر: ۴۱، یس: ۳۰ و ۳۳ و ۵۲، صافات: ۸۳ و ۸۴، ص: ۱۷، زمر، ۶۹، غافر: ۱۱ و ۵۱، فصلت: ۳۰ و ۳۴ و ۵۳، شوری: ۱ و ۲ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۵، زخرف: ۲۸ و ۶۱ و ۶۶، دخان: ۳ و ۴، محمد: ۴ و ۱۷ و ۱۸، فتح: ۲۵، ق: ۴۱ و ۴۲، ذاریات: ۲۲، طور: ۱ و ۲ و ۳ و ۴۷، نجم: ۵۳،

۱. ر.ک: ادامه مقاله.

قمر: ۱ و ۶، الرحمن: ۴۱، واقعه: ۱۰ و ۱۱، حدید: ۱۶ و ۱۷ و ۱۹، صف: ۸ و ۹، تغابن: ۱۲، ملک: ۳۰، قلم: ۱۵، معارج: ۱ و ۲ و ۴۴، جن: ۱۶ و ۲۴، مدثر: ۱ و ۲ و ۴ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰ و ۴۰ و ۴۸، نازعات: ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، عبس: ۱۷ و ۲۳، تکویر: ۱۵ و ۱۶، انشقاق: ۱۹، بروج: ۱، طارق: ۱۵ و ۱۶ و ۱۷، غاشیه: ۱ و ۴، فجر: ۱ و ۴، شمس: ۱ و ۱۵، لیل: ۱ و ۲۱، قدر: ۱ و ۵، بینه: ۵، تکاثر: ۳ و ۴ و ۸، عصر: ۱ / ۳.

تذکر مهم: در برخی مجامع روایی و تفاسیر قرآن، برخی دیگر از آیات قرآن را مربوط به مباحث مهدویت معرفی کرده‌اند، ولی با بررسی‌های به عمل آمده، روشن شد که برخی از این موارد از معصومان علیهم‌السلام نقل نشده است یا نسبت دادن آن‌ها به معصومان علیهم‌السلام مشکوک است.

برای مثال، تفسیر قمی، آیه شصتم سوره حج (قمی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۷؛ موسسه المعارف، ۱۴۲۸: ص ۳۸۳) و سیزدهم سوره صف (قمی، همان: ج ۲، ص ۳۶۶؛ موسسه المعارف، همان: ص ۶۰۳) را مربوط به مهدویت دانسته است؛ در حالی که ظاهراً تعبیر، از صاحب تفسیر است. هم چنین ذیل آیه سوره یونس (قمی، همان: ج ۱، ص ۳۱۲؛ موسسه المعارف، همان، ص ۲۴۶) از ابو جارود نقل شده است که معتبر نیست یا ذیل آیات صدو دهم و صدو سیزدهم سوره طه (قمی، همان: ج ۲، ص ۶۵ و ص ۱۴۹؛ مؤسسه المعارف، همان: ص ۳۵۰ و ص ۴۶۷) و بیست و ششم سوره جن (قمی، همان: ج ۲، ص ۳۹۱؛ موسسه المعارف، همان: ص ۶۱۹) با تعبیر «قال» نقل شده و استناد آن به معصوم، روشن نیست و در معجم الاحادیث المهدی، در ردیف آیات مفسر ذکر شده‌اند. نیز برخی روایات مهدویت از ابن عباس نقل شده است، برای مثال در باره آیه ۵۹ سوره نمل از ابن عباس حکایت شده که اهل بیت علیهم‌السلام «صفوة الله» هستند (ابن شهر آشوب،

۱. ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام الجزء السابع، و کتب تفسیر روایی مثل البرهان، نورالتقلین، صافی، نمونه و...

۱۳۷۹: ج ۳، ص ۳۸۰؛ موسسه المعارف، همان: ص ۴۳۵).

عجیب تر آن که برخی موارد، از کعب الاحبار نقل شده است که از ناقلان اسرائیلیات بوده و روایات او نزد شیعه و سنی بی اعتبار است؛ برای مثال ذیل آیه ۵۵ آل عمران (ابن حماد، ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۵۷۸؛ موسسه المعارف، همان: ص ۷۸) و ذیل آیه ۴۷ سوره حج (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۵ - ۴۷۴؛ موسسه المعارف، همان: ص ۳۸۱) آیات مذکور را با روایتی از کعب الاحبار نقل کرده است؛ در حالی که به پیامبر ﷺ نیز نسبت داده نشده است. روشن است که نقل این اخبار ضعیف و مرسل، موجب وهن آیات مهدویت می شود؛ از این رو ما این آیات را در لیست آیات مهدویت ذکر نکردیم.

### تقسیم بندی آیات مهدویت

آیات مهدویت، از منظرهای مختلف قابل تقسیم بندی اند. می توان این آیات را از منظر روش شناختی و از منظر موضوعی و از منظر تاریخی و ... دسته بندی کرد. در این نوشتار، به روش شناسی فهم آیات با توجه به روایات تفسیری می پردازیم؛ یعنی از دیدگاه روش ها و قواعد تفسیری به این آیات و روایات توجه می شود. در مبحث مبانی، قواعد و روش های فهم و تفسیر قرآن، تقسیم های مختلفی صورت گرفته است<sup>۱</sup> که بر اساس آن ها می توان روایات تفسیری را تقسیم بندی کرد؛ از جمله این که یک دسته از روایات تفسیری، مصادیق آیه را بیان می کند و دسته دیگر، تأویل و بطن، و دسته دیگر، تفسیر آیه را روشن می سازد. این تقسیم بندی ها در روایات تفسیری آیات مهدویت نیز جاری است.

### الف. تفسیر آیات در مهدویت

برخی احادیث تفسیری که ذیل آیات مهدویت نقل شده اند، به توضیح مفاهیم و

۱. ر.ک: منطق تفسیر قرآن (۲) مبانی و روش های تفسیر قرآن، از نگارنده.

مقاصد آیات می‌پردازند؛ یعنی به نوعی تفسیر اصطلاحی آیه را بیان می‌کنند که به برخی از مهم‌ترین این آیات اشاره می‌کنیم.

### ۱. آیات اظهار (تسلط دین اسلام بر ادیان الهی)

منظور، آیاتی هستند که تسلط نهایی دین اسلام بر ادیان الهی را نوید می‌دهند؛ ولی هنوز تحقق نیافته‌اند و تنها تفسیر آن در باره مهدویت صادق است. این آیات، با تعبیر مشابه در چند سوره تکرار شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾؛ «او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها [پیروز کند؛ و گواهی خدا کافی است» (فتح، ۲۸).

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ «او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها [پیروز کند، گرچه مشرکان ناخشنود باشند» (صف، ۹) و (برائت، ۳۳).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه فوق فرمود:

«اذا خرج القائم لم يبق مشرك بالله العظيم و لا كافر الا كره خروجه. لو كان في بطن صخرة لقاتل الصخرة: «يا مؤمن في مشرك فاكسرنى واقتله»؛ (کوفی، ۱۴۱۰: ص ۱۸۴؛ عیاشی، بی‌تا: ج ۲، ص ۸۷ ح ۵۲). هنگامی که امام زمان علیه السلام قیام کنند، هیچ مشرک به خدای بزرگ و کافری نمی‌ماند، مگر آن که از قیام امام زمان علیه السلام ناراحت است. اگر [بر فرض] آنان در دل سنگی مخفی شوند، آن سنگ ندا می‌دهد: مؤمن! مشرکی این جاست مرا بشکن و او را بکش».

در برخی احادیث دیگر از امام صادق علیه السلام حکایت شده است که در باره آیه فوق فرمود:

«والله ما نزل تأويلها بعد» قلت: «جعلت فداك و متى ينزل تأويلها؟» قال: «حين يقوم القائم ان شاء الله...» (بزار، بی‌تا: ۳ - ۳۸۲)؛ «به خدا سوگند! تفسیر این آیه، هنوز نیامده است». پرسیدم: «فدایت شوم! چه موقع تفسیر آیه تحقق می‌یابد؟» فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، ان شاء الله».

واژه «تأویل» در روایت اخیر، به معنای تحقق خارجی عینی است، پس مفاد آیات

فوق در باره پیروزی نهایی دین اسلام بر تمام ادیان، از صدر اسلام تا کنون تحقق نیافته است؛ پس مقصود آیه زمان امام عصر علیه السلام است که به دست او دین اسلام بر همه ادیان پیروز می‌شود. بنابراین تفسیر آیه (نه تأویل اصطلاحی به معنای باطن یا معنای خلاف ظاهر آیه) و مقصود آیه زمان امام عصر علیه السلام است. البته مشابه روایات فوق از اهل سنت نیز حکایت شده است، از این رو برخی مفسران اهل سنت نیز تحقق آیه را هنگام خروج مهدی دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

## ۲. آیه رفع فتنه از جهان

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ «و با آنان [کافران] پیکار کنید، تا آشوبگری باقی نماند و دین، یک‌سره از آن خدا باشد. اگر آنان [به کفر] پایان دادند، پس در واقع خدا به آنچه انجام می‌دهند، بینا است» (انفال، ۳۹).

از امام صادق علیه السلام در باره آیه فوق پرسش شد و حضرت فرمود:

«أنه لم يجيء تأويل هذه الآية ولو قد قام قائمنا بعده سيري من يدركه ما يكون من تأويل هذه الآية و ليبلغن دين محمد صلى الله عليه وآله ما بلغ الليل، حتى لا يكون شرك على ظهر الارض كما قال الله» (عیاشی، همان: ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۸؛ طبرسی، ۱۳۹۵: ج ۳، ص ۵۴۳).

در حقیقت، تأویل این آیه هنوز نیامده است. اگر قائم ما قیام کند، بعد از آن است که هر کس او را درک کند، تأویل این آیه را می‌بیند و دین محمد صلى الله عليه وآله به نهایت می‌رسد، تا این که بر روی زمین شرک نخواهد بود؛ همان طور که خدا فرموده است.

البته در این روایت نیز واژه «تأویل» به معنای محقق عینی خارجی است (نه تأویل اصطلاحی به معنای باطن یا خلاف ظاهر آیه). روشن است از صدر اسلام تاکنون، فتنه‌ها کم و بیش وجود داشته و دارد و دین اسلام بر جهان، مسلط نشده

۱. قال السدی: و ذلک عند خروج المهدي (رازی، ۱۴۱۱: ج ۱۶، ص ۴۰؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ج ۸، ص ۱۲۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۷: ج ۵، ص ۳۰۵) و مشابه این روایت از ابی سعید الخدری از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل شده است (میبدی، ۱۳۷۶: ج ۴، ص ۱۱۹).

است و این مطلب که تفسیر آیه است، در زمان امام عصر علیه السلام تحقق می‌یابد. آلوسی از مفسران بزرگ اهل سنت نیز ذیل آیه فوق اشاره می‌کند که تأویل این آیه هنوز محقق نشده است و هنگام ظهور مهدی تأویل آن خواهد آمد که بر روی زمین هیچ مشرکی نماند (آلوسی، بی‌تا: ج ۹، ص ۱۷۴).

۳. وعده حکومت بندگان صالح و مؤمنان نیکوکار بر زمین

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛

و به یقین، در زبور بعد از آگاه کننده [= تورات] نوشتیم که: «بندگان شایسته‌ام، آن زمین را به ارث خواهند برد» (انبیاء، ۱۰۵).

از امام باقر علیه السلام حکایت شده است که فرمود:

«الكتب كلها ذكر» و «الارض يرثها عبادي الصالحون» قال: «اللقاء علیه السلام و اصحابه» (طبرسی، ۱۳۹۵: ج ۴، ص ۶۶؛ کاشانی، ۱۳۴۶: ج ۶، ص ۱۲۵؛ صافی، ۱۴۱۹: ص ۱۵۹؛ مجلسی، همان: ج ۹، ص ۱۲۶)؛ همه کتاب‌های آسمانی مصداق ذکر هستند و مقصود از آیه فوق، امام عصر علیه السلام و یاران آن حضرت هستند.

آلوسی که از مفسران بزرگ اهل سنت است، پس از ذکر اقوال در باره آیه فوق، به این نتیجه می‌رسد که وراثت زمین و لوازم آن برای صالحان، در باره مؤمنان است در عصر مهدی و نزول عیسی علیه السلام (آلوسی، همان: ج ۱۷، ص ۹۵). البته این وعده الهی در زبور داود در کتاب مقدس فعلی نیز آمده است: «زیرا که شریران منقطع می‌شوند و اما متوکلان به خداوند، و ارث زمین خواهند شد (انجمن مقدس ایران، ۱۹۸۷: عهد عتیق، زبور داود، مزمور ۳۷، جمله ۹ - ۱۰) و جای دیگر آمده است:

صالحان وارث زمین خواهند بود... (انجمن مقدس ایران، همان: جمله ۲۹).

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾؛

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و [کارهای] شایسته انجام داده‌اند، وعده



داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین خواهد کرد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین کرد و مسلماً، دینشان را که برای آنان پسندیده است، به نفعشان مستقر خواهد کرد؛ و البته بعد از ترشان [وضعیت] آنان را به آرامش مبدل می‌کند؛ در حالی که مرا می‌پرستند [و هیچ چیز را شریک من نخواهند ساخت] (نور، ۵۵).

از امام صادق علیه السلام حکایت شده که در مورد آیه فوق فرمود: «در باره قائم و یارانش نازل شده است» (نعمانی، همان: ص ۲۴۷؛ مجلسی، همان: ج ۵۱، ص ۵۸).  
البته مقصود از نزول در این گونه احادیث، همان تفسیر آیه است، نه شأن نزول اصطلاحی آیه.

از اهل سنت، ابن کثیر در ذیل آیه فوق، با ذکر روایتی که تعداد سرپرستان امت را دوازده نفر معرفی می‌کند، یکی از این خلفای عادل را مهدی موعود معرفی می‌نماید که جهان را پر از عدل خواهد کرد (ابن کثیر، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۶۱۵).  
روشن است این وعده الهی که در کتاب‌های آسمانی پیشین و قرآن آمده است و نیز وعده الهی در باره جانشینی مؤمنان نیکوکار بر کل زمین و برقراری امنیت کامل، هنوز تحقق نیافته است و بر اساس روایات فقط در زمان امام عصر علیه السلام تحقق می‌یابد.

#### ۴. قیام امام مهدی علیه السلام از نشانه‌های رستاخیز

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ﴾

و آیا انتظاری جز [آمدن] ساعت [= رستاخیز] دارند که ناگهان به سراغشان می‌آید؟ پس به یقین، نشانه‌های آن آمده است؛ هنگامی که [قیامت] به سراغ آنان می‌آید، پس کجا یادآوری‌شان برای آنان [سود] دارد؟ (محمد، ۱۸).

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکایت شده است که فرمود:

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند، تا مردی از اهل بیت من را برانگیزد، تا زمین را پر از عدل و داد کند، همان طور که پر از ظلم و جور شده بود. (عروسی حویزی، ۱۳۸۳: ج ۳، ص ۴۶۶).

تشبیه این حدیث از امام علی علیه السلام نیز حکایت شده است (صافی، همان: ص ۲۲۳). این آیه در باره علامت‌های رستاخیز است. مفسران شیعه و اهل سنت در تفسیر «اشراف الساعة» نشانه‌های متعددی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، شق القمر، دخان و...؛ (سیوطی، ۱۴۰۳: ج ۷، ص ۴۸۹ - ۴۶۷؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۸: ج ۲۶، ص ۱۱۰ - ۱۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۲۱، ص ۴۴۹). ولی برخی مفسران شیعه و اهل سنت، ظهور حضرت مهدی علیه السلام را یکی از علامت‌های رستاخیز برشمرده (صادقی تهرانی، همان: ج ۲۶، ص ۱۱۰؛ مکارم شیرازی، همان: ۲۱، ص ۴۴۹). و روایات مهدویت را ذیل آیه فوق آورده‌اند؛ سیوطی، همان: ج ۷، ص ۴۸۲ که حدود بیست روایت آورده است). از جمله روایاتی که اهل سنت ذکر کرده‌اند، احادیثی است که مضمون آن، شبیه روایت فوق الذکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا تذهب الدنيا او لاتنقضی الدنيا حتی یملک العرب رجل من اهل بیت یواطئ اسمہ اسمی (ابن حنبل، ۱۴۷۵: ج ۱، ص ۳۷۶؛ ترمذی، ۱۴۲۱: ج ۴، ح ۲۲۳، حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ص ۴۴۲).

این گونه احادیث در حقیقت، نشانه‌های رستاخیز را توضیح می‌دهد. و نوعی تفسیر برای آیه فوق به شمار می‌آید.

#### ب. تطبیق آیات بر مهدویت

در بسیاری از احادیثی که ذیل آیات مهدویت آمده است، آن آیه بر مصداق یا مصداق اکمل آن در مسائل مهدویت تطبیق شده است که به برخی موارد اشاره می‌کنیم:

#### ۱. روز قیام امام عصر علیه السلام از مصادیق غیب و ایام الله

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ «[همان] کسانی که به غیب [= آنچه از حسن پوشیده است] ایمان می‌آورند (بقره، ۳).  
﴿ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾؛ روزهای خدا را به آنان یادآوری کن (ابراهیم، ۵).

از امام علی نقل شده که فرمود:

الغیب (صدوق، همان: ج ۲، ص ۳۴۰)، «يوم الرجعة و يوم القيامة و يوم القائم و هي ايام آل محمد ﷺ و اليها اشارة بقوله: «ذکرهم بايام الله» (مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۳):

غیب، همان روز رجعت و قیامت و روز امام عصر علیه السلام است و آن‌ها روزهای آل محمد است که در آیه «یادآوری روزهای خدا» به آن‌ها اشاره شده است.

واژه «غیب»، به معنای چیزی است که از حس پوشیده و پنهان است، ولی در این روایت، به مصادیق آن اشاره شده که روز رجعت، قیامت و ظهور امام عصر علیه السلام است. البته غیب در تفاسیر قرآن بر مصادیق دیگر مثل «خدا»، «وحی» و «بهشت و جهنم» نیز تطبیق شده است. (ر.ک: طبرسی، همان: ج ۱، ص ۱۲۱؛ عروسی حویزی، همان: ج ۱، ص ۳۱؛ مکارم شیرازی، همان: ج ۷، ص ۷۲؛ طبری، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۶۳).

فخر رازی به شیعه اشکال می‌کند که آنان می‌گویند مقصود آیه، امام مهدی علیه السلام است، ولی تخصیص مطلق دلیل، باطل است (رازی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۲۸)؛ ولی توجه نکرده است که این روایات از باب تعیین مصداق است، نه تخصیص.

## ۲. پرستش خدای ابراهیم علیه السلام در باره امام عصر علیه السلام جاری است

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾؛

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شاهد بودید؟ وقتی که به پسرانش گفت: «پس از من چه چیز را می‌پرستید؟» گفتند: «معبود تو و معبود نیاکانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را، معبود یگانه را می‌پرستیم و ما تنها تسلیم او هستیم» (بقره، ۱۳۳).

در حدیثی نقل شده است که از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه پرسیدند و حضرت فرمود: «این آیه در باره قائم جاری است» (عیاشی، همان: ج ۱، ص ۶۱)؛

فیض کاشانی، ۱۴۰۲: ج ۱، ص ۱۹۲؛ طباطبایی، همان: ج ۱، ص ۳۰۹).  
این حدیث، به روشنی به قاعده جری و تطبیق اشاره دارد، یعنی همان طور که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام موحد بودند و خدای ابراهیم علیه السلام و اسماعیل و... را می‌پرستیدند و به فرزندان خود سفارش می‌کردند، از آنان پرسش می‌کردند و تعهد می‌گرفتند، امام عصر علیه السلام نیز همین گونه رفتار می‌کند. یا این که یکی از مصادیق تسلیم شدگان (مسلمون) برابر خدای متعال، امام عصر علیه السلام است.

### ۳. امام عصر علیه السلام، بقیه الله

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾

ذخیره الهی برای شما بهتر است؛ اگر مؤمن باشید و من بر شما نگهبان نیستم.

(هود، ۸۶)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام حکایت شده است که امام عصر علیه السلام هنگام ظهور به کعبه تکیه می‌دهد و ۳۱۳ یار او گرد می‌آیند. اولین جمله‌ای که آن حضرت می‌فرماید، این است: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین، ثم یقول: انا بقیة الله فی ارضه و خلیفته و حجتہ علیکم فلا یسلم علیہ مسلم الا قال: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه...» (صدوق، همان: ص ۳۳۰؛ اربلی، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۳۲۴).

امام عصر علیه السلام بعد از تلاوت قسمتی از آیه فوق می‌فرماید: «من ذخیره الهی در زمین و جانشین الهی و حجت او بر شما هستم» پس هیچ کس بر او سلام نمی‌کند مگر این که می‌گوید: سلام بر توای ذخیره الهی در زمین!».

البته روشن است که اصل این آیه کلام حضرت شعیب علیه السلام است (ر.ک: هود، ۸۷-۸۴)؛ ولی حضرت شعیب علیه السلام یک قاعده کلی را بیان می‌کند که ذخیره الهی مانند پیامبران الهی برای شما بهتر هستند؛ اگر مؤمن باشید، ولی طبق حدیث فوق، امام باقر علیه السلام مفهوم کلی آیه را بر مصداق خاص یا مصداق کامل آن - یعنی امام عصر علیه السلام - تطبیق کرده است.

۴. امام عصر علیه السلام مضطر است

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾؛

بلکه آیا [معبودان شما بهترند یا] کسی که درمانده را، هنگامی که او را می‌خواند، اجابت می‌کند و [گرفتاری] بد را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان [خود یا گذشتگان در] زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه اندک متذکر می‌شوید» (نمل، ۶۲).

امام صادق علیه السلام فرموده: «نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام هو والله المضطر إذا صَلَّى فی المقام رکعتین ودعا الله فأجابه و يكشف السوء و يجعله خليفة فی الأرض (فیض کاشانی، همان: ج ۴، ص ۷۱؛ بحرانی، همان: ج ۳، ص ۲۰۸؛ مجلسی، همان: ج ۵۱، ص ۴۸).

در احادیث متعددی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام حکایت شده است که این آیه در باره قائم آل محمد علیهم السلام است، هنگامی که ظهور می‌کند و نزد مقام (نزدیک کعبه) دو رکعت نماز می‌گزارد و دعا و تضرع می‌کند. خدا نیز دعای او را مستجاب می‌فرماید و مشکل برطرف می‌گردد و آن حضرت (ظهور کرده و) خلیفه الهی در زمین می‌شود (ر.ک: مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۵۹).

البته پیش‌تر بیان شد که واژه نزول در این احادیث، به معنای تعیین مصداق است، نه شأن نزول اصطلاحی؛ یعنی مفهوم مضطر، شامل هر شخصی است که در اثر مشکلات به اضطرار دچار شود و امام عصر علیه السلام یکی از مصادیق کامل مضطر در زمان غیبت است.

البته در این باره، آیات و روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله ذیل آیه ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتَهُمْ ظُلْمًا﴾؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده است، رخصت [جهاد] داده شد؛ به سبب این که آنان مورد ستم واقع شده‌اند» (حج، ۳۹) که به مظلومان اجازه جنگ می‌دهد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام این آیه بر امام عصر علیه السلام و یاران آن حضرت تطبیق شده است (مجلسی، همان: ج ۲۴، ص

۲۲۷). نیز ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران در روایتی از امام باقر علیه السلام عبارت «رابطوا» را بر ارتباط با امام منتظر تطبیق کرده‌اند (بحرانی، همان: ج ۱، ص ۳۳۴).  
نیز در روایتی از امام علی علیه السلام «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ «و در آینده خدا گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند» (مائده، ۵۴). این آیه بر مهدی علیه السلام تطبیق شده است (قندوزی، ۱۲۹۴: ج ۳، ص ۳۳۷).  
همچنین ذیل آیه:

«فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»؛ «پس انتظار بکشید که به‌زودی خواهید دانست چه کسی اهل راه درست است» (طه، ۱۳۵).

در روایتی از امام کاظم علیه السلام «صراط سوئی» بر امام عصر علیه السلام تطبیق شده است (بحرانی، همان: ج ۳، ص ۵۰؛ مجلسی، همان: ج ۲۴، ص ۱۵۰).

و نیز ذیل آیه:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ «و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین مستضعف شده بودند، منت نهمیم و آنان را پیشوایان [زمین] کنیم و آنان را وارثان [آن] قرار دهیم» (قصص، ۵).

در احادیث متعددی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام حکایت شده است که امامان علیهم السلام مستضعفون هستند و این آیه، مربوط به صاحب الامر است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود و بر جباران پیروز می‌گردد و جهان را پر از عدل و داد می‌کند (بحرانی، همان: ج ۳، ص ۲۲۰، طوسی، همان: ص ۱۸۴).

روشن است این گونه احادیث، مصداق این آیه را بر می‌شمارد و از باب جری و تطبیق است؛ وگرنه اصل آیه در باره پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان است؛ اما واژه «نرید» که به صورت مضارع آمده و اراده مستمر الهی را بیان می‌کند، بیان نوعی سنت الهی است که در طول تاریخ جاری است و در هر عصر، مصداق جدیدی دارد و قیام امام عصر علیه السلام از مصادیق کامل آیه است.

### ج: تأویل و بطن آیات در مورد مهدویت

برخی روایات تفسیری که ذیل آیات مهدویت نقل شده است، به تأویل آیات اشاره می‌کند؛ البته تأویل به معنای اعم که شامل بطن و معنای خلاف ظاهر آیه می‌شود. در این جا به چند مورد از مهم‌ترین این آیات و روایات اشاره می‌کنیم:

#### ۱. تأویل حروف مقطعه در باره مهدویت:

﴿حم \* عسق﴾ (شوری، ۱ و ۲).

در باره دو آیه فوق، روایات متعددی در منابع شیعه و سنی نقل شده است و تأویل این آیات را مربوط به مهدی علیه السلام دانسته‌اند (ر.ک: مجلسی، همان: ج ۶۰، ص ۱۱۹ و ج ۹۲، ص ۳۷۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۷: ج ۸، ص ۳۰۳). از جمله از امام باقر علیه السلام نقل شده که آیه، اشاره به سال‌های امام عصر علیه السلام است یا حوادث زمان حضرت و هنگام خروج او در مکه است (قمی، همان: ج ۲، ص ۸ - ۲۶۷؛ حسینی استر آبادی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۵۴۲؛ بحرانی، همان: ج ۴، ص ۱۱۵).

البته در باره تفسیر حروف مقطعه، بین مفسران دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و روایات متعددی نیز نقل شده است؛ از جمله این که این حروف، رمزی بین خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یا این که مربوط به تحدی قرآن است که به وسیله همین حروف الفبای معمولی ساخته شده، ولی معجزه است و... (ر.ک: طباطبایی، همان: ج ۱؛ مکارم، همان: ج ۱؛ رضایی، ۱۳۸۷: ج ۱، ذیل آیه اول سوره بقره).

#### ۲. باطن حق و باطل

در برخی احادیث تفسیری آیات مهدویت، به صورت صریح از باطن آیات سخن گفته شده است؛ از جمله در باره آیات زیر که ظاهر آن در باره جنگ بدر است که به مسلمانان وعده داده شد یا بر لشکر مشرکان مکه پیروز می‌شوند یا بر کاروان تجارتی آن‌ها غلبه می‌کنند.

﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ

الْكَافِرِينَ \* لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

و [به یاد آورید] هنگامی که خدا به شما، یکی از دو گروه [=کاروان تجاری قریش، یا لشکر آنان] را وعده داد که آن برای شما باشد؛ و آرزو می‌کردید که [گروه] غیرمسلح برای شما باشد؛ و [لیکن] خدا می‌خواهد حق را با کلماتش [= وعده‌هایش] تثبیت کند و دنباله‌ی کافران را قطع سازد \* تا حق را تثبیت کند و باطل را نابود گرداند؛ و گر چه خلافکاران ناخشنود باشند» (انفال، ۷ - ۸).

اما در احادیث حکایت شده که از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر این آیه پرسش شد، فرمود:

«تفسیرها فی الباطن یرید الله فانه شیء یریده ولم یفعله بعد، و اما قوله «لیحق الحق بکلماته» فانه یعنی یحق حق آل محمد و اما قوله «بکلماته» قال: کلماته فی الباطن علی هو کلمة الله فی الباطن و اما قوله و «یقطع دابر الکافرین» فهم بنو امیه هم الکافرون یقطع الله دابره و اما قوله «لیحق الحق» فانه یعنی لیحق حق آل محمد حین یقول القائم و اما قوله «ویبطل الباطل»، یعنی القائم، فاذا قام یبطل باطل بنی امیه و ذلك قوله «لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون» (عیاشی، همان: ج ۲، ص ۵۰؛ مجلسی، همان: ج ۲۴، ص ۱۷۸).

تفسیر این آیه را خدا در باطن اراده کرده است که آن چیزی است که اراده شده؛ ولی هنوز انجام نداده است. پس مقصود از تحقق حق با کلمات الهی، یعنی حق آل محمد. و اما مقصود از «کلمات» کلمات الهی در باطن است و علی کلمة الله در باطن است. و اما مقصود از قطع دنباله کافران، بنی امیه است که کافرنند و خدا دنباله آنان را قطع می‌کند. و اما مقصود از تحقق حق، یعنی حق آل محمد که هنگام قیام قائم علیه السلام تحقق می‌یابد. اما مقصود از ابطال باطل یعنی هنگامی که قائم قیام می‌کند و باطل بنی امیه را باطل می‌سازد. و این، مقصود خدا در آیه ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ است.

### ۳. باطن آیات پیروزی روم و ایران

﴿الْم \* غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ \* فِي بَعْضِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بِنَصْرِ اللَّهِ﴾



يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ؛

الف، لام، میم \* [سپاه] روم در نزدیک‌ترین سرزمین شکست خورد؛ \* و [لیکن] آنان بعد از شکستشان در [ظرف] چند سال به‌زودی پیروز خواهند شد \* کار [ها] قبل از [آن شکست] و بعد از [این پیروزی]، فقط از آن خدا است؛ و در آن روز، مؤمنان از یاری الهی [و پیروزی دیگری] شاد می‌شوند \* [خدا] هر کس را بخواهد [و شایسته بداند]، یاری می‌رساند؛ و او شکست‌ناپذیر [و] مهرورز است» (روم، ۱ - ۵).

در برخی احادیث، حکایت شده است که امام صادق علیه السلام در باره ذیل آیه یعنی خوشحالی مؤمنان برای پیروزی رومیان فرمود: «هنگام قیام قائم» (حسینی استرآبادی، همان: ج ۱، ص ۴۳۴؛ مجلسی، همان: ج ۳۱، ص ۵۱۶) و در جای دیگر فرمود: «فی قبورهم بقیام القائم» (ابن جریر طبری، ۱۳۸۳: ص ۲۴۸؛ بحرانی، همان: ج ۳، ص ۲۵۸).

#### ۴. رجعت باطن آیه

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «قطعاً، کسی که قرآن را بر تو واجب کرد، تو را به سوی بازگشتگاه [مکه] بازمی‌گرداند. بگو: پروردگار من داناتر است به کسی که هدایت آورده و به کسی که وی در گمراهی آشکار است» (قصص، ۸۵).

در روایتی از امام باقر علیه السلام حکایت شده است که فرمود: «خدا رحمت کند جابر را که علم او به جایی رسیده بود که تأویل این آیه را می‌دانست که رجعت است» (مجلسی، همان: ج ۲۲، ص ۹۹؛ بحرانی، همان: ج ۳، ص ۲۳۹).

در این گونه روایات، مقصود از باطن می‌تواند همان معنایی باشد که مرحوم علامه معرفت در معنای بطن فرموده است که با انجام چهار مرحله (به دست آوردن هدف آیه، الغای خصوصیت از آیه، استباط قاعده کلی از آیه و تطبیق آیه بر مصادیق جدید در هر عصر) صورت می‌گیرد؛ برای مثال، در روایت دوم از شأن نزول آیه که مسأله جنگ بدر است، الغای خصوصیت شده و یک قاعده کلی به

دست آمده که اراده الهی بر تحقق حق با کلمات الهی و قطع دنباله کافران است (ر.ک: معرفت، همان: ج ۱، ص ۲۹).

این مطلب، بر مصداق کامل آن در زمان امام عصر علیه السلام تطبیق شده است. و تعبیر «یرید» نیز که مضارع است و بر استمرار اراده الهی به صورت سنت الهی دلالت دارد، می‌تواند قرینه این تفسیر باطنی آیه باشد. نیز در روایت سوم که در باره جنگ ایران و روم است، الغای خصوصیت شده و با اخذ قاعده کلی برای خوشحالی مؤمنان پس از پیروزی، بر خوشحالی مؤمنان در هنگام قیام امام عصر علیه السلام و پیروزی یاران او تطبیق شده است. و همچنین در باره روایت چهارم که بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه بازگشت مجدد آن حضرت را وعده می‌دهد، الغای خصوصیت شده و با اخذ قاعده کلی، بر بازگشت مؤمنان در رجعت تطبیق شده است.

#### د: آیات مرتبط با مهدویت

این جا مقصود، آیاتی است که در احادیث به گونه‌ای با مسائل و موضوعات مهدویت مرتبط شده است؛ اما از نوع تفسیر، تطبیق و تأویل نیست که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱. تشبیه جریان مهدویت

برخی احادیث که ذیل آیات مرتبط با مهدویت مطرح کرده‌اند، نوعی تشبیه و مثال را بیان می‌کند؛ برای مثال، در باره آیه ۲۴۹ سوره بقره از امام صادق علیه السلام چنین حکایت شده است:

«ان اصحاب طالوت ابتلوا بالنهر الذی قال الله تعالی ﴿مُبْتَلِيْكُمْ بِنَهْرٍ﴾ و ان اصحاب القائم یبتلون بمثل ذلک» (نعمانی، همان: ص ۳۳۰؛ مجلسی، همان: ج ۵۲، ص ۳۳۲).

یاران طالوت با [آب خوردن از] نهر آب امتحان شدند؛ همان طور که خدا فرمود: «شما را به نهری آزمایش می‌کنیم» و یاران قائم نیز به مانند آن آزمایش

می شوند.

نیز ذیل آیه «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ»؛ «در باره ساعت [قیامت] از تو می پرسند» (اعراف: ۱۸۷)، در روایتی از پیامبر ﷺ حکایت شده است که مثال او [مهدی] مثل ساعت [رستاخیز] است که ناگهان فرا می رسد (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ص ۲۴۸).

## ۲. آثار قرائت قرآن

در برخی احادیث که ذیل آیات مهدویت نقل شده آثار قرائت قرآن بیان شده است؛ مثلاً از امام صادق علیه السلام حکایت شده است:

هر کس سوره بنی اسرائیل [اسراء] را هر شب جمعه قرائت کند؛ نمی میرد، تا این که قائم را درک می کند و از اصحاب آن حضرت خواهد بود (عیاشی، همان: ج ۲، ص ۲۷۶).

در برخی دیگر از احادیث، آیاتی که امام عصر علیه السلام قرائت می کند، بیان شده است؛ از جمله ذیل آیه «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»؛ «و هنگامی که از شما ترسیدم، از میانتان فرار کردم» (شعراء، ۲۱). از امام صادق علیه السلام حکایت شده است که هنگامی که قائم علیه السلام قیام می کند، این آیه را تلاوت می کند (نعمانی، همان: ص ۱۷۹).

این گونه احادیث، هر چند که با موضوع کلی مهدویت و امام عصر علیه السلام مرتبط است، اما تفسیر و تأویل آیات به شمار نمی آید؛ هر چند در کتاب هایی که آیات تفسیری مهدویت را ذکر کرده اند، آمده است (ر.ک: هیئت علمیه، همان: ص ۶۸ و ۳۱۵ و ۴۳۲).

## تذکر پایانی

آیات مهدویت و روایات تفسیری آن ها از جهات دیگر نیز قابل بررسی است؛ مثلاً از منظر موضوعات، برخی آیات و روایات مهدویت، موضوعات سیاسی، اقتصادی، نظامی و قضایی را بیان می کند، از نظر تاریخی نیز برخی آیات و روایات تفسیری مهدویت، به قبل از تولد امام عصر علیه السلام - یعنی بشارت به وجود آن حضرت - و برخی در عصر غیبت و برخی به نشانه های ظهور و جامعه مطلوب مهدوی و برخی

نیز به رجعت اشاره دارد. البته بررسی همه این موارد از حوصله این نوشتار خارج است.

### نتیجه

در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که بر اساس روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت  به ابعاد مختلف مهدویت اشاره دارد. این احادیث، گاهی به تفسیر آیات و گاهی به تأویل و بطن و گاهی به مصادیق آیات اشاره دارد و از نظر موضوعات نیز این آیات و روایات تفسیری، به موضوعات سیاسی، اقتصادی، نظامی و تاریخی متعدد اشاره دارد.



## منابع

۱. ابن جریر طبری آملی مازندرانی، ابوجعفر محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، قم، دارالذخائر للمطبوعات، ۱۳۸۳ق.
۲. ابن حماد، نعیم، *الفتن*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند احمد*، الطبعة الثالثة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل آبی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء، *تفسیر القرآن المعظم*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم السلام*، تبریز، انتشارات مکتبه بنی هاشمی، بی نو ۱۳۸۱ق.
۷. آلوسی، ابوالفضل، *روح المعانی*، تهران، جهان، بی تا.
۸. آلوسی، ابوالفضل، *روح المعانی*، تهران، جهان، بی تا.
۹. انجمن مقدس ایران (ناشر)، *کتاب مقدس*، شامل تورات و انجیل و کتاب های مقدس یهودیان و مسیحیان تهران، انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۹۸۷ م.
۱۰. بحرانی، سید هاشم الحسینی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دار الکتب العلمیه، ۱۳۳۴ ش.
۱۱. بزار، محمد بن عباس بن علی، *تاویل منازل فی القرآن الکریم*، بی جا، بی تا.
۱۲. ترمذی، محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح سنن الترمذی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۱۳. ثعلبی، ابواسحاق احمد، *تفسیر الکشف و البیان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۷ق.
۱۴. حاکم نیشابوری، حافظ ابی عبدالله، *مستدرک حاکم*، حلب، مکتب المطبوعات الاسلامیه، بی تا.
۱۵. حسینی استر آبادی، سید شرف الدین علی، *تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، قم، مؤسسه نشر الاسلام، وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۱۶. خزار قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر فی نص علی الائمة الاثنی عشر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۷. ذهبی، محمد بن حسن، *التفسیر والمفسرون*، بیروت، دارالبیوسف، بی تا.
۱۸. رازی، فخر الدین تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.

۱۹. رشیدرضا، محمد، تفسیر قرآن کریم، قاهره، مکتبه القاهره، بی تا.
۲۰. رضایی اصفهانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ش.
۲۱. \_\_\_\_\_، منطقی تفسیر قرآن (۲) روش‌ها و گرایش‌های تفسیر قرآن، قم، نشر جامعه المصطفی ص العالمیه، ۱۳۸۵ش.
۲۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الاتقان، قم، شریف رضی، ۱۳۷۰ش.
۲۴. صادقی تهرانی، دکتر محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۲۵. صافی، لطف الله، منتخب الاثر، قم، مؤسسه السیده المعصومه، ۱۴۱۹ق.
۲۶. صدوق، شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۲۷. \_\_\_\_\_، الخصال، قم، جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۲۸. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۲۹. طبرسی (امین الاسلام)، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۳۰. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۳ق.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن، غیبت، قم، موسسه المعارف، ۱۴۱۱ق.
۳۲. عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نورالثقلین، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۳ق.
۳۳. عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاشی السلمی، کتاب التفسیر، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۳۴. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق.
۳۵. \_\_\_\_\_، وافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۰۹۰ق.
۳۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم القمی، قم، موسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۸. قندوزی. سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، قم، کتابفروشی محمدی، ۱۲۹۴ق.
۳۹. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۶ش.
۴۰. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، موسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۱. مجلسی، علامه محمد تقی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۱۰ جلد، ۱۳۸۵ش.
۴۲. معرفت، محمد هادی، التفسیر الاثری الجامع، قم، موسسه التمهید، ۱۳۸۳ش.

۴۳. \_\_\_\_\_، التمهيد في علوم القرآن، قم، مركز مديريت حوزه علميه قم، ۱۳۶۶ش.
۴۴. \_\_\_\_\_، تفسير و مفسران، قم، مؤسسه فرهنگي التمهيد، ۱۳۷۹ش.
۴۵. مكارم شيرازي، ناصر (با همكاري جمعي از نويسندگان)، تفسير نمونه، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۴ ش.
۴۶. ميبدي، احمد بن محمد، كشف الاسرار و عدة الابرار (تفسير خواجه عبدالله انصاري)، تهران، اميركبير، ۱۳۷۶ ش.
۴۷. نعماني، محمد، غيبت، تهران، صدق، ۱۳۹۷ق.
۴۸. الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الاسلامية، معجم احاديث الامام المهدي، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه مسجد جمكران، ۱۴۲۸ ق.

## دلایل حیات امام عصر علیه السلام

علی نصیری \*

تاریخ تأیید: ۸۸/۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲۰

### چکیده

یکی از مباحث ضروری در حوزه مهدویت شناسی، پدیده حیات امام عصر علیه السلام است؛ به این معنا که چگونه می‌توانیم برای مخاطبان منکر یا مردد، حضور آن انسان الهی بر روی این خاکدان را اثبات کنیم؟ پیدا است که اثبات چنین امری که از موضوعات متافیزیک به شمار می‌رود، می‌تواند به اثبات سایر آموزه‌های متافیزیک نیز کمک رساند. در این مقاله، با کمک برخی از آیات و روایات که از آن‌ها به عنوان ادله و حیاتی یاد کرده ایم و دلیل عقل که بر ضرورت وجود حجت حاضر خداوند در میان مردم مبتنی است و نیز با استناد به کارکرد اصل تجربه‌های دینی که امروزه مورد توجه جهانیان است، حیات و حضور امام عصر را مورد تأکید قرار داده ایم.

کلید واژه‌ها: حیات، امام عصر علیه السلام، حدیث اثنا عشر خلیفه، تجربه دینی، حکمت الهی.

### مقدمه

از باورهای مؤکد شیعه که می‌توان آن را از پایه‌های منظومه عقیدتی آنان دانست، افزون بر تأکید بر اصل مهدویت، باور به حضور و حیات کنونی امام عصر علیه السلام است. شیعه در این باور خود افزون بر آیات و روایات، از قاعده ضرورت استمرار هدایت الهی بهره می‌گیرد؛ همان قاعده‌ای که تعیین حجت الهی بر مردم را بر موسی علیه السلام



در دوره کوتاه ملاقات با خداوند ضروری کرد. اگر رها کردن مردم تنها در چهل روز، امری ناروا تلقی می‌شود، آیا می‌توان درباره خداوند حکیم و آگاه بر نفوس و رفتار آدمیان چنین باور داشت که او آدمیان را در این دوازده سده بدون رهبر و پیشوا رها کرده است؟!

فرهنگ شیعه به دلیل چنین باوری از چنان غنا و استواری برخوردار است که همه عرفای مسلمان و پیروان مشرب‌های صوفیه با وجود اشکالاتی که بر اندیشه‌های آنان وارد است، از این تفکر شیعه دفاع نموده و با اندکی تفاوت بر حضور حجت خداوند در زمین تأکید کرده‌اند. سخن هانری کربن که شیعه را از جهت باور به حضور و حیات حجت خداوند در میان مردم، از همه مذاهب و فرق اسلامی برتر دانسته، بسیار شنیدنی است.

آیا شیعیان از این غنای فکری و فرهنگی خود باخبرند و می‌دانند که باور به حضور حجت خداوند میان مردم، تا چه اندازه می‌تواند در تعالی معنوی جهان، مؤثر واقع شود؟

این بیت حافظ می‌تواند بیانگر حال ما باشد:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد      آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود      طلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

در این مقاله با استفاده از سه دلیل وحیانی، عقلی و تجربی، حیات کنونی امام عصر علیه السلام را مورد تأکید قرار می‌دهیم.

### ضرورت اثبات حیات امام عصر علیه السلام برای جهانیان

وقتی سخن از حیات امام عصر علیه السلام به میان می‌آید، با توجه به گذشت بیش از هزار و دویست سال از عمر امام، بلافاصله اشکال چگونگی طول عمر امام مطرح شده و پاسخ‌ها به این جهت سمت و سو می‌یابد که طولانی شدن عمر انسان‌ها لزوماً از امور خارق عادت به شمار نمی‌رود، تا برای اثبات آن، بسان معجزات پیامبران به قدرت بی‌انتهای خداوند و عدم خروج امور خارق عادت از قانون علیت

استدلال شود؛ بلکه عموماً گفته می‌شود که اشخاص بسان نوح علیه السلام که از آن‌ها به «معمّر» یاد می‌شود در گستره خاکی بوده‌اند که عمری فراتر از هزار سال داشته‌اند.<sup>۱</sup>

اما مقصود ما از اثبات حیات امام، مسأله‌ای فراتر از این اشکال طول عمر است؛ زیرا بر اساس دکترین مهدویت از نگاه شیعه امام عصر علیه السلام اکنون، میان مردم زندگی می‌کند.

امام عصر علیه السلام همچون سایر ساکنان زمین، هر روز و شب، خورشید و ستارگان آسمان را نظاره می‌کند و کنار حیات طبیعی، از حیات طیبه و سراسر معنوی برخوردار بوده و بسان رسول خدا، حضرت امیر و سایر امامان علیهم السلام روز و شب به عبادت و بندگی مشغول است.<sup>۲</sup>

او در کنار همه این برنامه‌های فردی و عبادی، بار سنگین امامت، ولایت و هدایت امت اسلامی، بلکه نورافشانی به سراسر عالمیان را بر عهده دارد؛<sup>۳</sup> زیرا او میراث‌بر پیامبری است که خداوند، او را رحمت برای جهانیان دانسته است؛ آن‌جا که فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷)

این انسان که زندگی آدم، نوح، ابراهیم، شیث، هود، موسی، زکریا، یحیی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم در او تجسّد یافته است، در حال حاضر و همین‌ک که می‌نویسیم، می‌خوانیم و می‌اندیشیم، کنار ما و با ما است.

آیا چنان نیست که موسویان در اشتیاق لحظه‌ای دیدار موسی می‌سوزند و

۱. درباره پدیده معمران، ر.ک: *ائمتنا*، ج ۲، ص ۳۷۰ - ۳۷۵.

۲. در بخشی از زیارت آل یاسین، خطاب به امام عصر علیه السلام چنین آمده است: «السلام عیک حین تقرأ و تبین، السلام علیک تعوذ و تسبیح، السلام علیک حین تهلل و تکبیر، السلام علیک حین تحمد و تستغفر...» (*المزار*، ص ۵۶۹).

۳. امام عصر علیه السلام در نامه‌ای خطاب به علی بن مهزیار، خود را بسان خورشید پنهان دانسته که از پس پرده، نورافشانی می‌کند و نیز خود را امان ساکنان زمین دانسته است. (ر.ک: *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۱۶۲) همچنین خطاب به شیخ مفید فرمود: «إنا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم» (*بحارالانوار*، ج ۱۳، ص ۲۴۶).

مسیحیان در آرزوی دیدار سیمای تابناک و زاهدانه عیسی، لحظه شماری می‌کنند؟ آیا چنان نیست که بسیاری از مسلمانان پیوسته با خود زمزمه می‌کنند کاش زمان به عقب برمی‌گشت تا سیمای دل‌آرای پیامبر را از نزدیک نظاره‌گر باشند؟

شیعه با ادعای حضور و حیات امام عصر علیه السلام می‌تواند به همه دین‌داران عالم بگوید که نمونه‌ای مجسد از آنچه دنبال آنند، همینک در کنار آنان حی و حاضر است.

باری؛ شیعه می‌تواند به دنیا بگوید که امام عصر علیه السلام خلاصه و عصاره همه پیامبران آسمانی است. بیایید با دیدار او سیراب شوید و هزاران پرسش خود را از او باز پرسید که تنها شرط تحقق این دیدار، برگرفتن غبار گناه و پلشتی از ظاهر و باطن است. چه خوش سرود عطار نیشابوری:

ای دل اگر عاشقی در پی دلدار باش / بر در دل روز و شب منتظر یار باش  
دلبر تو جاودان بر در دل حاضر است / روزن دل برگشا حاضر و هشیار باش

حاصل این نگاه، آن است که دیگر لزومی ندارد اثر انسان کامل را تنها در کتاب‌ها بجوییم یا برای دیدار تار موی موسی علیه السلام به موزه‌ها رهسپار شویم. بدین سبب از امام زمان به عنوان «بقیه‌الله»<sup>۱</sup> یاد شده و در زیارت، حضرتش را با جمله «السلام علیک یا بقیه‌الله فی ارضه» (شیخ صدوق، ۱۴۰۵: ص ۳۳۱) یا با جمله «السلام علیک یا بقیه‌الله من الصفوة المتجبین» (قمی، بی‌تا: ص ۸۶۷) خطاب می‌کنیم.

پیدا است که شماری بس اندک از اولیای صالح الهی در گذشته و حال به

۱. «بقیة اللہ خیر لکم ان کنتم مؤمنین» (هود: ۸۶). در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از بقیه الله در این آیه، امام عصر است (ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۴۱۲). در روایت دیگر از زبان امام امام باقر علیه السلام چنین آمده است: «فاذا خرج أسند ظهره إلی الکعبة، واجتمع إلیه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً. وأول ما ینطق به هذه الآیة «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» ثم یقول: أنا بقیة الله فی أرضه و خلیفته و حجتہ علیکم فلا یسلم علیه مسلم إلا قال: «السلام علیک یا بقیة الله فی أرضه» (کمال الدین، ص ۳۳۱).

فیض دیدار آن انسان الهی نایل آمده‌اند و شماری فراوان از شیعیان و علاقه‌مندان به امام عصر علیه السلام در عین محروم ماندن از فیض حضور، ظرف جانشان لبریز و لبالب از یقین و باور به حضور آن حجت الهی بوده و هر روز در شوق دیدار او می‌سوزند.

### انواع تعامل با پدیده حیات امام عصر علیه السلام

با صرف نظر از دو گروه نایل شده به مقام دیدار امام عصر و منتظران دیدار، سایر گروه‌ها و انسان‌ها که دیدگاه‌های متفاوت و گاه منکرانه به مسأله مهدویت دارند را می‌توان به پنج دسته به شرح ذیل تقسیم کرد:

۱. گروهی از شیعیان که بر اساس پیش‌بینی برخی از روایات اهل‌بیت علیهم السلام در اثر طولانی شدن دوران غیبت امام عصر علیه السلام دچار تردید و سرگردانی می‌شوند.
  ۲. مسلمان غیر شیعه که برخلاف باور داشت یقینی به مسأله مهدویت و ایمان ظهور منجی‌ای با نام مهدی، او را شخصی می‌دانند که در دوران آخرالزمان چشم به جهان خواهد گشود.
  ۳. پیروان سایر ادیان آسمانی که برخلاف اعتقاد به ظهور منجی، اولاً: برای منجی مورد نظر خود هویت و شخصیتی غیر از آنچه شیعه معتقد است، قائلند. ثانیاً: به حیات کنونی منجی باور ندارند. البته به استثنای مسیحیان که عیسی را در حال حاضر، زنده می‌انگارند.
  ۴. پیروان ادیان غیر آسمانی همچون هندویزم و بودیزم که اصل ظهور منجی به صورتی کمرنگ در آموزه‌های آنان منعکس شده است.
  ۵. عموم ملحدان و مادی‌گرایان عالم که به اساس دین و باورهای دینی، هیچ اعتقادی ندارند و منکر تمام آموزه‌های لاهوتی پیامبرانند.
- از میان این گروه‌های پنج‌گانه، دو گروه چهارم و پنجم - به ویژه گروه پنجم - از محل بحث یعنی اثبات حیات امام عصر علیه السلام خارجند؛ زیرا مهدویت از مصادیق

مستقلات عقلی نیست که صغرا و کبرای قیاس آن، بسان قبح ظلم و حسن عدل بر عقل و براهین عقلی متکی باشد، تا بتوان در این باره حتی با منکران وحی و تنها با عقل که زبان مشترک همه انسان‌ها است، به گفت‌وگو پرداخت.

شاهد مدعا آن که حتی میان مسلمانان، اهل سنت به ضرورت وجود حجت اذعان ندارند. با این حال آیا می‌توان برای پیروان بودا که در دین آنان، خدا حضور چندانی ندارد یا برای ملحدان، از ضرورت حجت سخن به میان آورد؟

باری؛ با پذیرش برخی پیش‌انگاره‌ها همچون حضور و وجود خداوند و نیز اثبات برخی صفات برای او همچون حکمت و رحمت با استناد به قاعده‌ای همچون قاعده لطف، می‌توان از دلیل عقل برای اثبات ضرورت وجود حجت سخن گفت؛ زیرا مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مقوم دکتین مهدویت یا منجی‌گرایی، پذیرش خدایی در عالم است که بنا دارد از رهگذر انسان کامل، هدایت علمی و معنوی انسان‌ها را استمرار بخشد [= بر اساس دکتین مهدویت از نگاه شیعه] یا برخلاف تلخ‌کامی‌های مستمر پیامبران در عدالت‌گستری، عالم را با عدالت و نیکی گسترده در سراسر زمین به پایان رساند [= براساس دکتین منجی‌گرایی].

بنا بر این، با حذف عنصر خداوند، سخن از مهدویت یا حتی منجی‌گرایی موهوم خواهد بود. مگر آن که کسی براساس جبر طبیعی و خودجوش، پایان خوشی را برای عالم باور داشته باشد که آثار چنین نگرشی با آنچه در دکتین مهدویت یا منجی‌گرایی مطمح نظر است، تفاوت‌های بسیاری دارد. نظیر آنچه در مارکسیسم به عنوان جامعه بی‌طبقه از آن یاد شده است. یا در برخی رویکردهای اومانیستی از ظهور قهرمانی برای نجات انسانیت سخن به میان آمده است.

بنابراین مناسب است از حیات امام عصر علیه السلام در خطاب به سه گروه نخست

سخن بگوییم.

## دلایل اثبات حیات امام عصر علیه السلام

به نظر می‌رسد برای اثبات حیات امام عصر علیه السلام دست کم به سه دلیل می‌توان استناد جست که عبارتند از: ۱. ادله وحیانی؛ ۲. دلیل عقلی؛ ۳. تجربه دیدار امام عصر علیه السلام.

از ادله وحیانی که به قرآن و سنت متکی است، می‌توان برای مجاب ساختن دو گروه نخست یعنی شیعه مردّد یا اهل سنت بهره جست؛ اما از دو دلیل دیگر یعنی دلیل عقلی و تجربه دینی، می‌توان برای اثبات حیات امام عصر برای پیروان سایر ادیان آسمانی، استفاده کرد. اینک به بررسی این ادله می‌پردازیم.

### ۱. دلایل وحیانی اثبات حیات امام عصر علیه السلام

ادله وحیانی اثبات حیات امام عصر علیه السلام به دو دو دسته قرآن و سنت قابل تقسیم است. ما برای رعایت اختصار، به یک مورد از آیات قرآن و یک مورد از روایت نبوی اکتفا می‌کنیم.

شاهد مورد نظر از قرآن، سوره مبارک قدر و دخان و شاهد مورد نظر از روایت نبوی، روایت «اثنا عشر خلیفة» است.

#### ۱-۱. سوره‌های قدر و دخان و دلالت بر حیات امام عصر علیه السلام

در سوره مبارک قدر، از نزول قرآن در شب قدر که بر هزار ماه برتری دارد، سخن به میان آمده و در تبیین ارزش این شب آمده است که فرشتگان و برترین آنها یعنی روح، با امر و فرمان الهی برای انجام هر امری فرود می‌آیند و تا سحرگاه، سلام و تحیت به ارمغان می‌آورند:

﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾  
(قدر: ۴ - ۵)؛ در سوره دخان نیز تبیین شده است که آن امر، تفصیل و جداسازی حکیمانه کارها است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾  
(دخان: ۳-۴):

پرسش مهم در برخورد با این آیات آن است که فرشتگان، به کجا و نزد چه کسی فرود می‌آیند و آن امور حکیمی که در شب قدر جدا شده و تبیین می‌گردد، چیست؟ چنین پرسشی به ذهن یاران امامان علیهم‌السلام رسیده و پاسخ آن را جویا شده‌اند. ائمه علیهم‌السلام در پاسخ شیعیان فرمودند: مقدرات سال، در شب قدر مشخص شده و فرشتگان در هر دوره نزد امام معصوم و حجت الهی فرود می‌آیند.<sup>۱</sup> ثقه الاسلام کلینی در کافی در «کتاب الحجّة» بابی تحت عنوان «باب فی شأن إنا أنزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها» گشوده و در آن نه روایت آورده است (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۲۴۲-۲۵۳).

به استناد این روایات، شب قدر میان تمام امت‌ها وجود داشته و فرشتگان آسمانی بر پیامبر یا وصی او در هر عصری فرود آمده‌اند و این سنت، میان امت اسلامی در هر دورانی برای هر امامی تکرار شده است. در روایت نخست، این امر تبیین شده که فرشتگان از آسمان به آسمان فرود نمی‌آیند؛ بلکه از آسمان به زمین نزول می‌کنند.

پس این پرسش، همچنان منطقی است که این جداسازی هر امر حکیمانه و مقدرات هستی در زمین، با چه شخص یا اشخاص در میان گذاشته می‌شود. اگر قرار باشد ملاقات فرشتگان با انسان کامل در زمین جزو برنامه‌های شب قدر فرشتگان نباشد، نزول فرشتگان در این شب بر روی زمین مفهومی نخواهد داشت (همان، ص ۲۴۲). با پذیرش فرود فرشتگان و ملاقات آنان با انسان کامل، ضرورت وجود امام و حجت خداوند در هر دورانی اثبات می‌شود. پیدا است در دوران پس

۱. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۲۴۱. «باب ما یلقى إلی الائمة فی لیلة القدر مما یكون فی تلك السنه و نزول الملائكة علیهم»؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۳، باب فی أن لیلة القدر فی کل سنة و أنه ینزل فی تلك اللیلة امر السنه.

از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تا دوران ما تنها مصداق آن انسان کامل که فرشتگان و برترین آن‌ها یعنی روح، فیض دیدار او را در شب قدر دارند، امام عصر علیه السلام است. این امر، لزوماً به معنای بقا و حیات مستمر آن امام است.

به دلیل نقش بسیار کارآمد سوره مبارکه قدر در اثبات امامت و ولایت و اثبات استمرار آن، امام باقر علیه السلام از شیعیان خواسته است با مخالفان با سوره قدر و آیات سوره مبارک دخان احتجاج و مناظره کنند. روایت چنین است:

یا معشر الشیعة! خاصموا بسوره «إنا أنزلناه» تحاجوا. فوالله إنها لحجة الله تبارک و تعالی علی الخلق بعد رسول الله و إنها لسيدة دينكم و انها لغايه علمنا. یا معشر الشیعة! خاصموا به «حم و الكتاب المبین إنا أنزلناه فی ليلة مباركة إنا كنا منذرين» فإنها لو لولة الأمر خاصة بعد رسول الله (همان، ص ۲۴۹).

#### ۲-۱. روایت نبوی «اثنا عشر خلیفه»

جابر بن سمره بن جندب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این روایت را نقل کرده است:  
 «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة» ثم قال كلمة لم أفهمها فقلت لأبي: «ما قال؟» فقال: «كلهم من قريش».

در روایت دیگر، چنین آمده است:

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش.

این روایت با تفاوت اندکی در مضمون آن افزون بر منابع شیعه، در مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت یعنی مسند احمد بن حنبل (احمد ابن حنبل، ۱۴۱۲: ج ۵، ص ۸۶)، صحیح بخاری (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۸، ص ۱۲۶)، صحیح مسلم (حجاج قشیری، بی تا: ج ۶، ص ۲ - ۴، باب «الناس تبع لقريش و الخلافة فی قريش»)، سنن ابی داود (سجستانی، ۱۴۱۰: ج ۳، ص ۳۰۹ - ۳۱۱، باب کتاب المهدی)، سنن ترمذی (ترمذی، ۱۴۰۳: ج ۳، ص ۳۴۰، باب ماجاء فی الخلفاء)، مستدرک حاکم نیشابوری (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ج ۳، ص ۶۱۷) و برخی دیگر از منابع انعکاس یافته است.



با توجه به دلالت این روایت بر دوازده جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله که همگی از قریش بوده و مایه عزت اسلام خواهند بود و عدم انطباق کامل این ویژگی‌ها بر هیچ یک از سه خلیفه اول، خلفای اموی و عباسی<sup>۱</sup>، متکلمان شیعه از این روایت به عنوان شاهی زنده و گویا بر حقانیت اعتقاد شیعه مبنی بر امامت و خلافت دوازده امام، استفاده می‌کنند.

از این روایت که ظاهر آن تسلسل دوازده جانشین پیامبر است، به ضمیمه روایاتی که در جوامع حدیثی اهل سنت انعکاس یافته مبنی بر این که مهدی از نسل فاطمه است (فزوینی، ۱۴۲۳: ج ۲، ص ۱۲۶۸؛ سجستانی، همان: ج ۲، ص ۳۱۰)<sup>۲</sup>، می‌توان به دیدگاه شیعه رهنمون شد که معتقد است مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بوده و دوازدهمین جانشین پیامبر به شمار می‌رود. با چنین استنتاجی حیات امام عصر از زمان ولادت تاکنون اثبات خواهد شد؛ زیرا از یک سو در این روایت، از دوازده خلیفه و جانشین سخن به میان آمده و از سویی دیگر، چنین شماری با ویژگی‌های پیش‌گفته تنها بر امامان شیعه علیهم السلام قابل انطباق است.

از سویی دیگر، پذیرش اصل تسلسل در دوازده جانشین، این نتیجه را به دست می‌دهد که جانشین دوازدهم باید بلافاصله پس از جانشین یازدهم آمده باشد؛ چنان که ولادت او به استناد دلایل روایی و تاریخی دیگر نیز قابل اثبات است. با این فرض باید از دو جهت، به حیات کنونی امام عصر علیه السلام به عنوان دوازدهمین جانشین تن داد:

اجماع مرکب میان شیعه و اهل سنت آن است که امام زمان علیه السلام در دوران ما از دنیا نرفته است. به این معنا که شیعه به صراحت بر حیات کنونی آن امام تأکید دارد و اهل سنت نیز چون مدعی است آن امام هنوز به دنیا نیامده، نمی‌تواند

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: ائمتنا، ج ۱، ص ۱۵ - ۲۰.  
۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «المهدی من ولد فاطمه».

مرگ امام پس از ولادت را بپذیرد؛ زیرا پذیرش مرگ امام، متوقف بر پذیرش ولادت او است. و آنان ولادت امام را در دوران آخر الزمان می‌دانند؛ پس یا باید اصل ولادت در سال ۲۵۵ق را مردود دانست یا باید از مرگ امام پس از ولادت تا دوران ما سخن نگفت.

ادعای ولادت امام در سده سوم و مرگ او پس از این دوره تا روزگار ما بدان معنا است که خداوند، امت اسلامی و بلکه جهانیان را تا روز قیامت بدون پیشوا رها کرده و برای استمرار عزت اسلام چاره نیاندیشیده است. و این با مدلول روایت «اثنا عشر خلیفة» - که در آن، بر وابستگی عزت اسلام و مسلمانان به وجود جانشین تأکید شده است - منافات دارد.

شگفت آن که ابو داود سجستانی روایت «اثنا عشر خلیفة» را در «کتاب المهدی» و کنار روایاتی از پیامبر ﷺ آورده است که در آنها بر ضرورت ظهور امام عصر که از نسل پیامبر و فاطمه است، تأکید شده است (سجستانی، همان: ج ۲، ص ۳۰۹). ابو داود، بی‌آن که شاید خود ملتفت شده باشد، از روایت اثنا عشر خلیفه، انطباق آن بر امام مهدی را برداشت کرده است.

## ۲. دلیل عقلی بر اثبات حیات امام عصر

بنیان دلیل عقلی بر اثبات حیات و حضور امام عصر ﷺ، اصل حکمت خداوند است. باری؛ رخنه‌ای از نقص و کاستی در افعال و آفرینش خداوند حکیم راه ندارد. این مدعا به رساترین بیان در آیات نخست سوره تبارک انعکاس یافته است؛ آنجا که خداوند فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ (تبارک (ملک): ۳-۴)؛

بر اساس این آیات، ذره‌ای رخنه و نقص در نظام هستی راه نمی‌یابد. اگر

خداوند، آفرینش انسان را بهترین و برترین دانسته<sup>۱</sup> و گردش کوهها را بسان ابرها و در عین حال، آرام معرفی کرده و آن را صنّع متقن الهی برشمرده<sup>۲</sup> و حتی قرآن را عزیز و محکم معرفی کرده که هیچ‌گاه عیب و خلل در آن راه نمی‌یابد<sup>۳</sup>، همگی جلوه‌ای از اصل حکمت الهی است.

حکمت خداوند، تنها به معنای منش عقلانی استوار نیست؛ بلکه قید خطا ناپذیری را نیز باید بر این منش عقلانی استوار افزود؛ زیرا چه بسا ممکن است کاری به ظاهر عقلانی و حکیمانه تلقی شود؛ اما در میانه یا فرجام کار، خطایش آشکار گردد.

خداوند بر اساس اصل حکمت پس از هبوط آدم به زمین اعلام کرد که کژی و دشمنی و بی‌عدالتی میان مردم راه خواهد یافت و خداوند برای هدایت مردم و بازداشتن آنان از کژی، رفع دشمنی‌ها، برقراری عدالت و اتمام حجت، پیامبران را به سوی آنان گسیل خواهد کرد. قرآن، بارها از این سنت یعنی سنت ارسال پیامبران به عنوان سنت تخلف ناپذیر یاد کرد؛ به گونه‌ای که در قرآن تصریح شده است که به فاصله‌ای نه چندان زیاد، پیامبران به سوی مردم گسیل شدند و هیچ امتی نیست، مگر آن که پیامبری هشدار دهنده برای آنان فرستاده شده است:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر: ۲۴)؛

کتب آسمانی موجود در کنار اذعان به این سنت الهی، بر این نکته نیز تصریح دارند که همواره پیامبران، اوصیا و جانشینانی داشتند که خلأ وجودی آنان را چه زمان حیات و چه پس از مرگ آنان تا رسیدن پیامبر بعدی پر کنند؛ چنان‌که از هارون به عنوان وصی موسی و از آصف بن برخیا به عنوان وصی سلیمان یاد می‌شود.

۱ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین: ۴).

۲ ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَذِي أَنْتَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّمَا خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾ (نمل: ۸۸).

۳ ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۱-۴۲).

بر اساس سنت حکیمانه ارسال پیامبران، نوبت به پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید که با آوردن دین و نظام نامه کامل زندگی، کتاب وحی و رسالت برای همیشه بسته شد (احزاب: ۴۰). پیامبر خاتم تنها بیست و سه سال مسؤلیت هدایت مردم را بر عهده داشت.

حال پرسش این است که تکلیف مردم تا روز قیامت که ممکن است هزاران سال به طول انجامد، چه خواهد شد؟

منش و اندیشه استوار خداوند، اقتضا داشت که با حضور موسی در کوه طور، هارون را به جانشینی خود میان مردم منصوب کند و برخلاف چنین تدبیری با افزوده شدن ده روز به یک ماه ملاقات موسی با خداوند، بنی اسرائیل به گوساله پرستی روی آوردند (اعراف: ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲). نیز چنین منش و اندیشه استوار خداوند، اقتضا دارد که امت اسلامی - بلکه همه امت‌های جهان - را طی هزاران سال پس از رحلت آخرین پیامبر بدون وجود جانشین زنده‌ای تا روز رستاخیز رها نکند.

آیا چنان که برخی پنداشته‌اند وجود قرآن و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای پاسخ‌گویی به همه نیازها و رفع همه مخاصمات و استمرار سنت هدایت، کافی است؟<sup>۱</sup>  
 اگر چنین است، چرا امت اسلامی برخلاف وجود این دو منبع اصیل، دچار اختلاف‌های فاحشی شده‌اند؟!<sup>۲</sup>

باری، همان‌گونه که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بارها تأکید کرده‌اند قرآن، کتاب صامت است و باید برگزیدگان الهی در جایگاه مفسر و قیم آیات، آن را به نطق آورده و برای مردم تفسیر کنند؛<sup>۳</sup> چنان که مردم همواره برای رفع مخاصمات و اختلافات فکری و عقیدنی و مشخص ساختن اندیشه‌های صواب از خطای خود، به امامان و

۱. شعار «حسبنا کتاب الله» نخستین بار از زبان عمر شنیده شد (ر. ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۸).

۲. «و هذا القرآن انما هو خط مسطور بين الدفتين لا ينطق بلسان، ولا بد له من ترجمان و انما ينطق عنه الرجال» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵) در برخی از روایات از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام به عنوان قیم قرآن یاد شده است (ر. ک. کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، باب «الاضطرار الى الحجّه» و ص ۱۸۹، باب «فرض طاعه الائمه»).

پیشوایان نیاز دارند. همان‌گونه که در کنار اعضا و جوارح، برای تشخیص و تمییز خطاهای حسی به شدت به عقل حاجت مندند.<sup>۱</sup>

بر همین اساس، شیعه بر ضرورت استمرار وصایت و امامت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روزی که نظام کنونی هستی برقرار است، تأکید داشته و معتقد است هیچ‌گاه زمین خالی از حجت الهی نخواهد بود؛ از این رو، در روایات معصومان علیهم السلام از اصل وجود حجت خداوند بر زمین به عنوان اصلی حتمی و تخلف ناپذیر یاد شده و تأکید شده که بدون حجت الهی زمین، اهلش را فرو خواهد برد<sup>۲</sup> و اگر در زمین تنها دو نفر نفس بکشند، لزوماً یکی از آنان باید حجت خداوند باشد.<sup>۳</sup>

گذشته از آن که فلاسفه و عرفا هر یک با نگاهی خاص بر این اصل یعنی ضرورت حضور انسان کامل در زمین صحّه گذاشته‌اند، این اصل و این باور، با تمام قواعد و قوانینی که بشر به استناد عقل و عقلانیت خود بدان‌ها پایبند است و امروزه دنیا را با همین اصل اداره می‌کند، سازگار است.

به این معنا که در هیچ کشوری به چشم نمی‌خورد که با وجود آیین نامه و منشور اداره امور، ادارات و مؤسسات، سازمان‌ها و نهادهای کوچک یا بسیار بزرگ حتی یک روز بدون مدیر و مسؤل یا قائم مقام او اداره شود.

چگونه می‌توان پذیرفت که شماری از ما آدمیان بر اساس دو اصل حکمت و مصلحت، هدایت و اراده چند کارمند در یک نهاد اداری را بدون مدیر حتی در یک روز نمی‌پسندیم، اما در حق خداوند بر این باوریم که خداوند مدیریت دینی و معنوی جهان را رها کرده است؟

قرآن، این گونه باورها را به سخریه یاد کرده است؛ آن جا که در نکوهش

۱. مناظره بسیار خواندنی هشام بن حکم با عمرو بن عبید [= معتزلی معروف] در مسجد بصره بر همین اساس است (ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، باب ۱۱ «الاضطرار إلى الحجة»).

۲. ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، باب «أن الأرض لاتخلو من حجة». روایت چنین است: «لو بقيت الأرض بغير حجة لساخت».

۳. ر. ک: همان، ص ۱۷۹، باب «أنه لو لم يبق في الأرض الا رجلان لكان أحدهما الحجة».

مشرکانی که فرشتگان را دختران خداوند می‌انگاشتند، فرمود:

﴿الْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذَا قَسَمْتُ ضِيْرَى﴾ (نجم: ۲۲)؛

با پذیرش اصل حکمت الهی و ضرورت حضور حجت الهی در زمین، لزوماً حیات و حضور امام عصر در روزگار ما اثبات خواهد شد.

### ۳. تجربه دیدار امام عصر علیه السلام

عارفان، همواره بر این نکته پای فشرده‌اند که بهترین و آرام‌بخش‌ترین راه برای باور اسرار لاهوتی و حقایق متافیزیکی، تجربه درونی، کشف و شهود و نظاره‌گری عینی آن اسرار و حقایق است؛ از این رو، با وجود احترام و ارج‌گذاری به جایگاه عقل و براهین عقلی، پای استدلالیان را چوبین و سخت بی‌تمکین انگاشته‌اند. آنان برای نیل به آرمان، ریاضت و سلوک معنوی را پیشنهاد کردند. گذشته از برخی مناقشات به مبانی نظری یا عملی عرفان، عشق و شیفتگی بی‌مثال بسیاری از آنان به خداوند به عنوان حقیقت هستی و بی‌اعتنایی کامل به هر چه به غیر خداوند منسوب است، صداقت و درستی رأی و اندیشه عارفان در کارآمدی کشف و شهود را اثبات کرده است.

البته چنان که آنان خود اذعان کرده‌اند، کشف و شهود و باریابی به بارگاه حقیقت، دست کم با دو اشکال اساسی رو به رو است که عبارتند از:

۱. کشف و شهودهای صادقانه، گاه با کشف و شهود کاذبانه آمیخته می‌شود. شهود کاذبانه می‌تواند از قوه خیال شخص یا دخالت بیرونی شیاطین در انسان پدید آید و تمییز میان این دو دسته از شهودها، کاری بسیار دشوار و پیچیده است.
۲. کشف و شهود، تجربیات شخصی به حساب آمده و قابل استناد و استدلال برای دیگران نیست؛ یعنی نمی‌توان از دیگران خواست تا بسان شهود صاحب شهود به چنان باوری باورمند باشند.<sup>۱</sup>

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: الرسالة التشریه، ص ۷۵؛ الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۸۵ و ص

از سوی دیگر با فروکش کردن گریزپایی از دین و باورهای دینی که پس از رنسانس و دوران نوزایی جهان غرب را در بر گرفت، و با ظهور عصر پست مدرنیته و بازسازی نگاه به دین و باورهای دینی، «تجربه دینی» از سوی اندیش وران و فلاسفه مغرب زمین مورد توجه قرار گرفت و عموم آنان بر این امر و نقش تجربه‌های دینی در ایجاد باورهای دینی اذعان کردند؛ به گونه‌ای که عموماً تجربه‌های دینی را یکی از ادله کارآمد اثبات خداوند معرفی کرده‌اند.

از مدافعان تجربه گرایی می‌توان به افرادی همچون: شلایر ماخر ( ۱۷۶۸-۱۸۳۴م، ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰م) و رودولف اتو (۱۸۶۹-۱۹۳۷) و ویلیام آلستون اشاره کرد.

شلایر ماخر، مبدع و پدر تجربه دینی است. او گوهر ادیان را تجربه دینی و باطنی که امری شخصی و خصوصی است، دانسته است. از نظر او مبنای دین، نه تعالیم وحیانی است و نه عقل نظری و نه عقل عملی و اخلاق. از نظر او دین، محصول عواطف و احساسات مؤمنان است. ویلیام آلستون معرفت شناس برجسته امریکایی، تجربه دینی را آگاهی تجربی شخص به خداوند می‌داند.

تجربه دینی که گاه از آن به «برهان از راه حوادث و وقایع خاص» یاد می‌شود، مواردی همچون استجابت دعا، معجزات، کشف و کرامات و خواب‌های راستین را در برمی‌گیرد.

دیوید هیوم که او را می‌توان پیشوای فلاسفه ملحد یاد کرد، به اذعان خود سی سال برای تخریب باورهای دینی مردم و تضعیف براهین اثبات صانع، عمر صرف کرد و حاصل تفکر شوم خود را در کتاب «گفتگوهایی درباره دین طبیعی» گرد آورد. او در تحلیل برهان تجربه‌های دینی اذعان کرد که قوی‌ترین برهان خداشناسی همین برهان است و از آن جا که مردم گاه با تمام وجود و از اعماق

→

۱۳۲: پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۵۲؛ فلسفه عرفان، ص ۵۰۳-۵۱۰؛ تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، ص ۱۳۷ و ص ۲۳۰؛ تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

جانشان حقایق و اسرار دینی را تجربه می‌کنند، به این سادگی نمی‌توان این باورها را تخریب کرد.<sup>۱</sup>

افزون بر تجربه‌های دینی، امروزه از علمی با عنوان «علوم فرا روانشناختی» یاد می‌شود که شامل ۴۵ علم است. در سال ۱۸۹۰م انجمنی علمی در لندن به نام «انجمن تحقیقات روحی» برای بررسی این پدیده‌ها تشکیل شد (ملکیان، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۱۵۵ - ۱۵۸؛ مایکل پیترسون، ۱۳۸۳: ص ۱۱).

بسیاری از مردم دنیا نه از راه براهین پر پیچ و خم عقلی، بلکه از رهگذر تجربه‌های دینی و شخصی خود به باوری عمیق درباره دین دست یافته‌اند. یکی از بهترین نمونه‌های آن، درک حضور خداوند هنگام هجوم گرفتاری‌ها و یأس از کارآمدی هر نوع یاری بشری است.<sup>۲</sup>

این دست از تجربه‌ها برای اثبات حیات امام عصر علیه السلام به عنوان یکی از آموزه‌های لاهوتی دینی، نیز می‌تواند نقش آفرین باشد.

دیدار و ملاقات با امام زمان علیه السلام در عالی‌ترین سطح تجربه‌های شهودی قابل ارزیابی است. عالمان وارسته و اشخاص صالح دیگر که به فیض دیدار امام ناید آمده و دیدار آنان از زبان بزرگان اندیشه و شیعه و در منابع اصیل همچون بحار الانوار<sup>۳</sup>، النجم الثاقب، منتهی الامال و... نقل شده است سرشار از شواهد صادقی بر تحقق این ملاقات‌ها است.

تشریف به حضور امام عصر علیه السلام در خواب به شرط آن که با علایم صدق همراه باشد، برآورده شدن نیازها در پی مداومت بر دعاهای وارد شده از ناحیه آن حضرت، یا در پی زیارت مکرر اماکن مقدس مرتبط با امام عصر علیه السلام نظیر سرداب

۱. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: همان، ج ۳، ص ۹۱ - ۹۲.  
 ۲. قرآن بارها از این پدیده یاد کرده است؛ همانند آیه «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ» (لقمان: ۳۲).  
 ۳. علامه نوری از شاگردان علامه مجلسی در پایان جلد ۵۳ بحار بخشی را افزوده به نام «کتاب جنه المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجه علیه السلام»، ص ۱۹۹ - ۳۹۲؛ نیز محدث قمی در پایان منتهی الامال و نیز در مواردی در مفاتیح الجنان شماری از ملاقات‌ها با امام عصر علیه السلام را آورده است.



مقدس، مسجد سهله و مسجد جمکران از نمونه‌های دیگر این دست از تجربه‌های شهود امام عصر علیه السلام است.

در این جا تذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱. پرونده تجربه‌های شهود امام عصر علیه السلام هیچ‌گاه مختوم نبوده و نیست و راهی است که برای طالبان جدی این راه همواره گشوده است. به عبارت دیگر، با وجود آن که نمی‌توان از منکران حضور و حیات امام عصر علیه السلام خواست تا گفتار صاحبان تجربه‌های شهود آن امام را باور کنند و حضور امام را بپذیرند، می‌توان به آنان اعلام کرد که راه تشریف به حضور امام برای هرکسی باز است. شرط آن، زدودن حجاب‌ها و موانع است؛<sup>۱</sup> به این معنا که درک فیض حضور امام برای هرکسی به تناسب استعداد روحی او در هر زمان و مکان فراهم شدنی است.

۲. به رغم آن که اصل ارتباط غیررسمی و دیدار با امام عصر علیه السلام در روایات اهل بیت مورد انکار قرار نگرفته و میان عالمان شیعه، نام‌آوران صالح و ربانی همچون سید بحرالعلوم بوده و هستند که هر از گاهی افتخار تشریف به حضور امام علیه السلام را داشته و دارند.<sup>۲</sup> با این حال، همان‌گونه که از سیره آنان مبنی بر کتمان این ملاقات‌ها و تأکید بر افشا پس از مرگشان قابل استفاده است، باید از دعاوی پر سر و صدای برخی مدعیان ملاقات پیوسته با امام علیه السلام و ادعای ارتباط مستمر یا وساطت با آن حضرت، اجتناب کرد، چنان که چنین ادعایی در توقیع امام عصر علیه السلام مورد انکار قرار گرفته و بسیاری از عالمان شیعه خطر چنین ادعاهایی را بارها گوشزد کرده‌اند.

۱. چنان که درباره خداوند نیز چنین است؛ یعنی باید گفت که خداوند در حجاب نیست، بلکه اعمال و گناهان مردم، آنان را در حجاب فرو برده است؛ چنان که این مضمون به صورت مکرر در دعاها آمده است: «و انک لاتحجب من خلقک الا أن تحجبهم الأعمال دونک» (مصباح المتهجد، ص ۱۶۲).  
۲. مرحوم کاشف الغطاء با همه مقام علمی و جلالت قدر، بارها از روی تبرک خاک کفش سید را به گوشه عمامه خود می‌مالید. (ر.ک: رجال سید بحرالعلوم، ج ۱، ص ۳۴ - ۳۸، مقدمه).

## منابع

۱. احمد بن حنبل، *مسند احمد بن حنبل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۲. بحر العلوم طباطبائی، محمد مهدی، *رجال سید بحر العلوم*، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۶۳ش.
۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، *الجامع الصحیح (صحیح بخاری)*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۴. ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن ترمذی*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۵. جوادی، عبد الله، *تفسیر موضوعی قرآن (معرفت شناسی در قرآن)*، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶ش.
۶. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۷. حجاج قشیری، محمد بن مسلم، *الجامع الصحیح (صحیح مسلم)*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۸. سجستانی، سلیمان بن اشعث، *سنن ابی داود*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمه*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق.
۱۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *مصباح المتهجد*، بیروت، مؤسسه فقه الشیعہ، ۱۴۱۱ق.
۱۱. صفار قمی، ابن فروخ، *بصائر الدرجات*، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ق.
۱۲. علی دخیل، علی محمد، *أئمتنا*، بیروت، دار المرتضی، ۱۴۰۲ق.
۱۳. فعالی، محمد تقی، *تجربه دینی و مکاشفه عرفانی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ش.
۱۴. قزوینی، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.
۱۵. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*، تهران، انتشارات اسوه، بی تا.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ش.
۱۷. مایکل پترسون و همکاران، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ش.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۹. مشهدی، محمد بن جعفر، *المزار الکبیر*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ش.
۲۰. مکارم، ناصر و همکاران، *پیام قرآن*، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۷۳ش.
۲۱. ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷ش.
۲۲. یثربی، سید یحیی، *فلسفه عرفان*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش.



مرکز تخصصی مهدویت  
حوزه علمیه قم



فصلنامه علمی - تخصصی  
سال ۹، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۸۸

## برهان لطف و غیبت

حسین الهی نژاد\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۶/۲۰

### چکیده

برهان لطف، به سبب اهمیت جایگاه آن، به قاعده لطف مشهور است. این قاعده، میان متکلمان و اندیشمندان اسلامی از دیر باز مطرح بوده و خاستگاه بسیاری از باورهای و گزینه‌های اعتقادی است که که بعثت، نصب، وعده، وعید، بهشت، جهنم و تکالیف - اعم از تکالیف شرعی و عقلی - با آن توجیه و تثبیت می‌شود. لطف، به لطف مقرب و لطف محصل تقسیم می‌شود.

از جمله باورهایی که از طریق این قاعده قابل پی‌گیری است، مسأله امامت می‌باشد که تعیین و نصب و اثبات آن بر اساس قاعده لطف انجام می‌شود. اما وقتی این مسأله را در دوران غیبت و پنهان زیستی امام مطرح می‌کنیم، با یک سری پرسش‌های اساسی رو به رو می‌شویم که به نوعی تعارض را به نمایش می‌گذارد، مثلاً: از طرفی گفته می‌شود وجود و ظهور اما در هر زمان لطف است و از طرف دیگر گفته می‌شود غیبت نیز لطف است، زیرا مردم در دوران غیبت به واسطه غیبت، مورد امتحان الهی قرار می‌گیرند و امتحان نیز زمینه تکامل و ترقی بشر را فراهم می‌کند. پس با این نگاه، هم غیبت لطف است و هم ظهور و این، به نوعی تعارض و تهافت میان آن دو را به نمایش می‌گذارد. در پاسخ پرسش بالا گفته می‌شود اگر بحث را با نگرش عمیق‌تر و با دقت بیشتر مورد توجه قرار دهیم، نه تنها میان غیبت و ظهور، تعارضی نمی‌بینیم، بلکه به نوعی میان آن دو رابطه اقل و اکثر، را خواهیم دید؛ زیرا اولاً بر اساس لطف محصل که اصل وجود امام برای بشر لطف بوده و بشر در آفرینش خویش، مدیون وجود امام می‌باشد این امر، با اصل غیبت هیچ گونه

\*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

تعارضی ندارد. ثانيا، در لطف مقرب نیز هیچ گونه تعارضی میان غیبت و ظهور نیست؛ زیرا امام در دوران غیبت دست بسته نیست، بلکه ارشادها و تصرفات امام در قالب تعیین نایب خاص و عام تبلور پیدا می‌کند و به این صورت به رتق و فتق امور مردم می‌پردازد، پس امام چه در غیبت و پنهان زیستی به سر ببرد و چه در ظهور، در این که مردم می‌توانند از الطاف او بهره مند شوند، هیچ تفاوتی وجود ندارد. تنها تفاوت در اقل و اکثر است که در دوران ظهور، به سبب حضور عادی امام در میان مردم، بهره مندی جامعه از او بیشتر است.

کلید واژه‌ها: قاعده لطف، لطف محصل و مقرب، غیبت، نایبان امام، فایده امام.

#### الف. مفهوم شناسی

۱. برهان لطف: برهان لطف که به قاعده لطف مشهور است، یکی از مهم‌ترین دلائل عقلی متکلمان امامیه در اثبات امامت است و همچنین مسائل کلامی بسیاری بر این قاعده، استوار می‌باشد. وجوب نبوت، عصمت پیامبران، تکالیف شرعی، وعده و وعید، حسن انجام تکالیف و امامت، از جمله مسائل کلامی‌ای است که از مصادیق و متفرعات قاعده لطف به شمار می‌روند.

۲. لطف محصل: فراهم شدن زمینه‌ها برای تحقق تکامل انسان‌ها را لطف محصل می‌گویند که اگر فراهم نشود، نقض غرض از آفرینش انسان حاصل می‌شود.

۳. لطف مقرب: فراهم شدن زمینه‌ها برای انجام تکالیف شرعی و عقلی را لطف مقرب می‌گویند که اگر فراهم نشود، نقض غرض از انجام تکالیف حاصل می‌شود.

۴. غیبت: به دورانی گفته می‌شود که امام و رهبر، از زعامت و رهبری جامعه دست شسته و زندگی پنهانی را اختیار کرده است که خود به غیبت صغرا و کبرا تقسیم می‌شود.

۵. فلسفه غیبت: در فلسفه غیبت، از چرایی غیبت بحث می‌شود؛ برای نمونه از عواملی مانند ظلم و جور مردم، تأدیب مردم، بیعت نکردن حضرت مهدی علیه السلام با ظالمان، آماده نبودن مردم و ... بحث خواهد شد.

۶. چگونگی غیبت: رخداد غیبت، چگونه انجام می‌پذیرد؟ آیا غیبت امام زمان علیه السلام به صورت ناپیدایی و نامریی است یا به صورت ناشناس؟ در مورد ناشناسی، امام زمان علیه السلام در میان مردم رفت و آمد داشته و در مجالس و محافل حضور می‌یابد. مردم، او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند؛ اما در صورت ناپیدایی، امام زمان علیه السلام از دیدگان مردم ناپیدا است و مردم اصلاً او را نمی‌بینند که در مورد هر دو نوع غیبت، روایاتی از امامان معصوم علیهم السلام آمده است.

۷. فواید امام غایب: در دورانی که امام زمان علیه السلام از انظار مردم مخفی شده و زندگی پنهانی را تجربه می‌کند، فواید و آثار آن حضرت برای مردم و جامعه چیست؟ در پاسخ این پرسش، برخی بزرگان فوایدی مانند نظارت و تعیین جانشین (به صورت خاص و عام) و نیز موضوع انتظار را پیش کشیده‌اند.

### ب. طرح مسأله

از سؤالات یا شبهات مهمی که در عرصه مهدویت مطرح است، تعارض میان قاعده لطف و غیبت امام زمان علیه السلام است، زیرا قاعده لطف، وجوب امام را در همه زمان‌ها برای هدایت و ارشاد مردم، ضروری می‌داند. در مقابل مقوله غیبت، پنهان زیستی امام را تجویز می‌کند؛ از این رو میان دو مقوله لطف و غیبت، به ظاهر تعارض به چشم می‌خورد که لازم است با طرح مسأله و نیز با تتبع و پژوهش فراگیر در باره آن، پاسخ‌های عمیق و درخور داده شود.

### برهان لطف

متکلمان، از دیر باز برای اثبات مسائل اعتقادی گوناگون از قاعده لطف بهره می‌بردند. این قاعده یک قاعده برون دینی قلمداد می‌شود؛ زیرا اولاً قاعده لطف یک برهان عقلی است و عقل به ضرورت و وجوب آن خبر می‌دهد (طوسی، محمد، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۳۰). ثانیاً، قبل از آن که میان متکلمان اسلامی مطرح شود، میان متکلمان مسیحی و غیر مسیحی نیز مطرح بوده و در قالب نظام

کلامی ویژه‌ای به عنوان «الهیات لطف» مشهور بوده است.<sup>۱</sup> در میان متکلمان اسلامی (معتزله و شیعه) قاعده لطف، جایگاه مهمی دارد و شاید بعد از قاعده «حسن و قبح عقلی» از بنیادی‌ترین قواعد کلامی به شمار رود. کار برد این قاعده، منحصر در مباحث کلامی نیست، بلکه دامنه آن، مباحثی از علم اصول مانند حجیت اجماع<sup>۲</sup> را در نور دیده و به علم فقه هم مانند مباحث امر به معروف و نهی از منکر (سیوری الحلی، ۱۳۹۶: ص ۱۵۴) نفوذ کرده است.

### الف. تعریف لطف

۱. نوبختی در کتاب *الباقوت لطف* را چنین تعریف کرده است:

لطف امری است که خداوند، نسبت به مکلف انجام می‌دهد و مستلزم ضرر نیست، و از بسترهای وقوع طاعت از مکلف دانسته می‌شود که خداوند، آن را در حق مکلف انجام داده است و در صورتی که لطف نباشد، خداوند اطاعت نمی‌شد (نوبختی، ۱۴۱۳: ص ۱۸۶).

۲. سید مرتضی در کتاب *الذخیره فی العلم الکتاب* در تعریف گفته است:

لطف، آن است که مکلف را به انجام دادن طاعت دعوت می‌کند. لطف، بر دو قسم است: یکی آن که مکلف به سبب آن، فعل طاعت را بر می‌گزیند و اگر آن لطف نبود فعل طاعت را بر نمی‌گزید. دیگری آن که مکلف، به سبب آن به انجام دادن طاعت، نزدیک‌تر خواهد شد (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ص ۲۵۴).

۳. علامه حلی در *کشف الاسرار* در تعریف لطف چنین گفته است:

مقصود ما از لطف، چیزی است که مکلف با وجود آن، به فعل طاعت نزدیک‌تر و از فعل معصیت دورتر خواهد شد. لطف، به مرز اجبار نخواهد رسید (طوسی، ۱۴۰۵: ص ۵۱۰).

تعاریف دیگری از برخی اندیشوران و متکلمان اسلامی نیز نقل شده است که به دلیل رعایت اختصار از آن‌ها صرف نظر می‌شود.

۱. ر.ک: *نقد و نظر*، سال سوم، شماره اول، زمستان ۱۳۷۵ (مقاله لطف در نزد آکویناس و در کلام شیعه، حسین واله ص ۱۶۶، به نقل از *دائرة المعارف دین*، مدخل و فرهنگ آکسفورد همان مدخل، و *دائرة المعارف فارسی غلام حسین*، مصاحب، ج ۲، ص ۱۹۷۰).

۲. *المتصف بالعلم و العصبية*.

## ب. اقسام لطف

لطف، با نگاه‌های مختلف دارای اقسام گوناگونی است؛ مثلاً از یک نگاه، می‌توان آن را محصل و مقرب تقسیم کرد و از نگاه دیگر، لطف، یا فعل خدا است یا فعل انسان؛ از این رو می‌توان آن را لطف خدا یا لطف انسان تعبیر کرد. با توجه به مورد لطف نیز لطف به لطف واجب و مستحب قابل تقسیم است.

### ۱. لطف محصل

لطف محصل، عبارت است از انجام یک سری زمینه‌ها و مقدمات از سوی خداوند که تحقق هدف خلقت و آفرینش، بر آن‌ها متوقف است؛ به گونه‌ای که اگر خداوند، آن امور را در حق انسان‌ها انجام ندهد، کار آفرینش، لغو و بیهوده می‌شود (جمیل، ۱۴۲۱: ص ۴۰۰).

اصل تکلیف، بیان تکلیف، توانمندی انسان در انجام تکلیف، بعثت، نصب امام و ... از مصادیق لطف محصل به شمار می‌آیند (سبحانی، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۴۷).

علامه حلی در تعریف لطف محصل گفته است:

لطف، گاهی محصل است و آن، چیزی است که به سبب آن، فعل طاعت از مکلف به اختیار او حاصل می‌شود.<sup>۱</sup>

پس لطف به این معنا، محقق و محصل اصل تکلیف و طاعت است (سبحانی، همان: ج ۲، ص ۴۸).

### ۲. لطف مقرب

لطف مقرب، عبارت است از اموری که خداوند برای بندگان انجام می‌دهد و در سایه آن، هدف و غرض تکلیف برآورده می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر این امور انجام نمی‌شد، امتثال و اطاعت برای افراد زیادی میسر نبود (جوادی آملی، بی‌تا: ص ۱۴۱).

۱. و قد یكون اللطف محصلا و هم ما یحصل عند الطاعة من المكلف علی سبیل الاختیار (طوسی، بی‌تا: ص ۲۵۴).



شیخ مفید در باره لطف مقرب گفته است:

لطف مقرب، آن است که به سبب آن، مکلف به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌شود و در قدرت مکلف به انجام دادن تکلیف، مؤثر نیست و به مرز اجبار نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

مصادیق لطف مقرب، نظیر بعثت، نصب، و عده، وعید، نعمت‌ها و سختی‌ها به عنوان امتحان و امر به معروف و نهی از منکر است.

در یک نگاه کلی تفاوت اساسی میان لطف محصل و مقرب در این است که عاملی که جلوی نقض غرض از خلقت و آفرینش را می‌گیرد، لطف محصل نام دارد و عاملی که جلوی نقض تکالیف و طاعت را می‌گیرد، لطف مقرب نام دارد.

### ج. لطف بودن امام

اکنون سؤال این است که لطف بودن امام از چه راهی ثابت می‌شود؟ از راه لطف محصل یا لطف مقرب یا هر دو؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در این قسمت به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

به طور کلی باید گفت لطف بودن امام از هر دو منظر قابل اثبات است.

#### ۱. لطف محصل و امامت

در تعریف لطف محصل چنین بیان شد که خداوند یک سری زمینه‌ها و مقدماتی را انجام می‌دهد که بدون آن‌ها نقض غرض خلقت و آفرینش پیش می‌آید. حال باید ببینیم عدم تعیین رهبران الهی از سوی خدا، آیا خللی در تحقق هدف آفرینش انسان‌ها پیش می‌آورد یا نه؟

بنا بر اصل حکمت که سراسر آفرینش را فرا گرفته و آفرینش همه موجودات بر اساس آن توجیه می‌شود، هدفمندی و متکامل بودن آفرینش روشن می‌شود. از آن جا که خدای حکیم، بی‌نیاز مطلق و دارای اوصاف کمال نامحدود می‌باشد،

۱. اللطف ما یقرب المکلف معه الی الطاعة و یبعد عن المعصیه، و لا حظ فی التمكن و لم یبلغ حد الاسجاء (شیخ مفید، ۱۴۱۴: ص ۳۱).

هدفمندی و تکامل فقط در آفرینش او قابل توجیه است. میان آفریده ها، خلقت انسان ها نیز از این امر مستثنی نبوده و دارای هدف است. از آن جا که انسان ها دارای شاخصه های عقل و شهوت بوده و در پیروی از هر یک از آن ها آزادند تحقق هدف و رسیدن به کمال مطلوب، نیازمند یک سری مقدمات و زمینه هایی است که تعیین رهبر در قالب بعثت و نصب، از این زمینه ها به شمار می آید. اگر از سوی خدا تعیین پیامبر و امام برای هدایت انسان ها، صورت نگیرد، حکمت الهی در هدفمندی و سیر تکاملی انسان ها نقض می شود.

پس خود داری خدا از تشریح، تکلیف، بعثت و نصب، موجب قرار گرفتن انسان ها در جهالت و ضلالت می شود و این کار از خدای حکیم به دور است. در نتیجه خداوند حکیم، هم دین و شریعت را به انسان ها هدیه می دهد و هم هادی و راهنما را.

## ۲. لطف مقرب و امامت

وقتی خداوند برای انسان ها تکالیف قرار داد، برای انجام آن ها به یک سری زمینه ها و مقدماتی نیاز است تا انسان به بهترین گونه تکالیف خود را انجام دهد، به این زمینه ها و مقدمات که انسان ها را به سوی انجام تکالیف نزدیک می کند، لطف مقرب گفته می شود.

پس لطف مقرب پس از آمدن تکلیف مطرح است. از طرفی دیگر انسان ها به سبب هواهای نفسانی از انجام عبادت گریزان هستند و در صورتی به انجام عبادت تن می دهند که زمینه ها و مقدماتی از طرف خدا فراهم شود؛ مانند وعده به بهشت، وعید به جهنم و نصب امام و رهبر که با نظارت و شرافت بر اعمال بندگان، آن ها را به انجام عبادت ترغیب و به ترک معاصی و زشتی ها تحریص کند. این نکته به وضوح برای همه روشن است که اگر در مجموعه ای رهبر و نظارت رهبری وجود داشته باشد، با مجموعه دیگری که این گونه نباشد، در انجام وظایف و ترک تخلفات متفاوت خواهد بود؛ پس وجود رهبر برای هدایت مردم به

سوی انجام تکالیف - اعم از تکالیف عقلی یا شرعی - ضرورت دارد. توجه به دو قسم بودن تکالیف، لطف بودن امام را نیز می‌توان، هم از راه تکالیف عقلی و هم شرعی ثابت کرد که هردوی این تقریرها و تبیین‌ها، در کلمات متکلمان امامیه یافت می‌شود.

سید مرتضی، در تبیین لطف بودن امامت چنین گفته است:

ما، امامت و رهبری را به دو شرط لازم می‌دانیم: یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد، و دیگری این که مکلفان معصوم نباشند. هرگاه هر دو شرط یا یکی از آن دو، منفی گردد امامت و رهبری لازم نخواهد بود. دلیل بر وجوب امامت و رهبری، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با غرض و سیره عقلانی بشر آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تصدیق می‌کند که هرگاه در جامعه‌ای رهبری با کفایت و مدبر باشد که از ظلم و تعدی جلوگیری و از عدالت و فضیلت دفاع کند، شرایط اجتماعی برای بسط فضایل و ارزش‌ها فراهم‌تر خواهد بود، و مردم از ستمگری و پلیدی دوری می‌گزینند و یا در اجتناب از پلیدی و تبهکاری، نسبت به وقتی که چنین رهبری در بین نباشد، وضعیت مناسب‌تری دارند. این چیزی جز لطف نیست؛ زیرا لطف چیزی است که با تحقق آن، مکلفان به طاعت و فضیلت روی می‌آورند و از پلیدی و تباهی دوری می‌گزینند و یا این که در شرایط مناسب‌تری قرار می‌گیرند. پس امامت و رهبری، در حق مکلفان لطف است؛ زیرا آنان را به انجام دادن واجبات عقلی و ترک قبايح بر می‌انگیزد و مقتضای حکمت الهی، این است که مکلفان را از آن محروم نسازد (سیدمرتضی، همان: ص ۴۰۹).

سید مرتضی با دو پیش فرض تکالیف عقلی و معصوم نبودن انسان‌ها، به اثبات لطف بودن امام می‌پردازد؛ یعنی فرض را بر این گرفته است که انسان‌ها از منظر عقل، یک سری تکالیفی دارند که باید آن‌ها را انجام دهند و از طرف دیگر به دلیل معصوم نبودن آن‌ها، احتمال تعدی و تجاوز و عدم انجام تکالیف وجود دارد؛ پس لازم است رهبر و امامی باشد، تا آن‌ها را در انجام دادن تکالیف و اجتناب از تعدی و تجاوز، ترغیب و تشویق کند، شیخ طوسی از شاگردان سید مرتضی، همین

روش را برگزیده و این مطلب را از بدیهیات عقلی دانسته است (طوسی، ۱۴۱۷: ص ۵).

اما برخی بزرگان، لطف بودن امام را با پیش فرض تکالیف شرعی ثابت کرده و چنین گفته‌اند که نصب امام، لطفی است از جانب خداوند در انجام دادن واجبات و تکالیف شرعی، و انجام دادن هر لطفی با ویژگی یاد شده، به مقتضای حکمت الهی، واجب است، پس نصب امام از جانب خداوند، تا وقتی که تکلیف باقی است، واجب است (بحرانی، بی تا: ص ۱۷۵).

پس حد وسط در دلیل فوق، تکالیف شرعی است و با وجود تکالیف شرعی به اثبات لطف بودن امام و وجوب تعیین آن از سوی خدا پرداخته شده است.

البته واژه امام که از جمله مصادیق لطف به شمار می‌آید، مطلق است یعنی شامل پیامبران و جانشینان آن‌ها می‌شود؛ ولی اگر در برهان لطف حد وسط تکالیف عقلی باشد، منظور از امام پیامبران هستند و اگر تکالیف شرعی باشند، منظور از امام، مطلق است که شامل همه رهبران الهی می‌شوند.

#### د. وجوب لطف

وجوب لطف، بدیهی و وجدانی است - علت آن، این است که در محقق نشدن لطف، نقض غرض پیش می‌آید و قبیح بودن نقض غرض از امور فطری به حساب می‌آید.

پس لطف که در حصول هدف آفرینش و تحقق تکالیف مؤثر است، لزوم آن از بدیهیات و قطعیات به شمار می‌آید. در این زمینه از برخی بزرگان و متکلمان چنین نقل شده است:

دلیل بر وجوب لطف، آن است که غرض مکلف (خداوند) بر آن متوقف است. پس لطف واجب است و این، همان مطلوب است (شیخ مفید، همان: ص ۳۲).

علامه حلی نیز گفته است:

دلیل بر وجوب لطف، آن است که لطف، غرض مکلف (خدا) را حاصل

می‌گرداند؛ بنابر این، واجب است و اگر نباشد، نقض غرض لازم می‌آید (طوسی، بی تا: ص ۳۲۴؛ اصفهانی، بی تا: ص ۵۵).

سید هاشم بحرانی آورده است:

برهان وجوب لطف، آن است که اگر ترک لطف جایز باشد، پس فرض آن که خداوند حکیم آن کار را ترک کند، غرض خود را نقض کرده است؛ لیکن این لازم (نقض غرض) باطل است و در نتیجه ملزوم (جایز بودن ترک لطف) همه باطل است (بحرانی، بی تا: ص ۴۸).

بیان ملازمه چنین است که خداوند تعالی، از مکلف، اطاعت و فرمان برداری را خواستار است؛ پس اگر بداند که آن مکلف، فقط زمانی فرمان بردار می‌شود و به خداوند نزدیک تر می‌گردد که خداوند کاری برای او انجام دهد، در این صورت، حکمت خداوند ایجاب می‌کند آن کار را انجام دهد؛ زیرا اگر این کار را ترک کند، نشان دهنده آن است که خداوند، از مکلف، اطاعتی نخواسته است؛ مثلاً شخصی از دیگری می‌خواهد که با او غذا بخورد و می‌داند که آن میهمان، زمانی حاضر می‌شود که کسی دنبال او فرستاده شود. حال اگر میزبان، کسی را دنبال میهمان نفرستد، غرض خود را نقض کرده است.

از آن چه گفته شد، روشن می‌شود، قاعده لطف از بدیهیات است و به خداوند متعال، اختصاص ندارد؛ زیرا هر عاقلی، در کارها و اهداف خود، از آن غافل نیست و برای همین، آن چه او را به اهدافش نزدیک می‌سازد، آماده می‌سازد و از آن چه با اهدافش منافات دارد، دوری می‌کند.<sup>۱</sup>

#### ه. تعیین امام از طرف خدا

در جای خود ثابت شد که امام، یکی از مصادیق لطف به حساب می‌آید؛ یعنی امامت، مایه نزدیکی انسان‌ها به سوی خدا و دوری آن‌ها از معاصی و نافرمانی خدا است. پس از بدیهی دانستن لطف بودن امام، سؤال می‌شود که تعیین امام از

۱. ر.ک: مجله انتظار موعود، شماره ۹ و ۸، سال سوم، تابستان و پائیز ۱۳۸۲، ص ۷۸، مقاله‌ای از آیت‌الله خرازی.

طرف چه کسی خواهد گرفت؟ از طرف خدا یا از طرف مردم و یا این که خدا و مردم به صورت مشترک در انتخاب امام عمل می‌کنند؟ وجود دو معیار برای عرضه لطف الهی (تعیین و معرفی امام) به بشر ضروری است؛ یکی وجود تکالیف عقلی و شرعی و دیگری معصوم نبودن بشر؛ پس معصوم نبودن بشر، یکی از معیارهای لزوم لطف از سوی خدا به شمار می‌آید. حال اگر امام و رهبری که برای انسان‌ها تعیین می‌شود، دارای مقام عصمت نباشد - لطف الهی (تعیین امام دیگر) برای او نیز ضروری است و این فرایند، در صورت معصوم نبودن امام و رهبر، تا بی‌نهایت تسلسل پیدا می‌کند و تسلسل نیز باطل و محال است. پس لازم است امام و رهبر که یکی از مصادیق لطف است، معصوم باشد (حمصی الرازی، ۱۴۱۴: ص ۲۷۸). از آن جا که عصمت، امری پوشیده و باطنی است که تشخیص آن خارج از توان بشر است لازم است امام معصوم علیه السلام از سوی خدا تعیین و به مردم معرفی شود.

پس عصمت که یکی از شرایط امام است، از دو راه قابل شناخت است؛ یکی از راه اعلام خدا که از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت می‌گیرد و دیگری از راه معجزه (کرامت) که از خود امام سر می‌زند.

### غیبت

در متون دینی - اعم از احادیث معصومان و سخنان اصحاب آن‌ها - توجه ویژه‌ای به مقوله غیبت شده. نیز میان معتقدان به مهدویت، اعتقاد به غیبت، جایگاه بس مهمی دارد. اهمیت غیبت از دید مخالفان و دشمنان نیز مخفی نمانده و با وارد کردن شبهات و سؤالات فراوان در باره غیبت در صدد تضعیف و بی‌پایه جلوه دادن آن برآمده‌اند.

از جمله شبهاتی که از طرف مخالفان در عرصه مهدویت مطرح شده است، متعارض دانستن دو مقوله غیبت و لطف است که در این نوشتار به دنبال پاسخ به

شبهه فوق و رفع تعارض میان آن دو هستیم. برای رفع تعارض ابتدا به شناخت دو طرف قضیه نیاز است. در بحث پیش، به بررسی قاعده لطف پرداخته شد و اکنون، در پی شناخت و معرفی مفهوم غیبت و مفاهیم همسو با آن خواهیم بود، تا در ختام نوشتار که بخش ترابط میان مقوله غیبت و قاعده لطف است، بهتر به نتیجه مطلوب رهنمون شویم.

از جمله سوالاتی که در برخی اذهان مطرح است این است که چرا رهبر در جامعه حضور آشکار ندارد؟ نیز چه عواملی سبب شده است تا آن حضرت، پنهان زیستی را ترجیح دهد؟ غیبت او چگونه است؟ شاید با پاسخ به این سوالات و نیز پرداختن به مفهوم غیبت از لحاظ چرائی و چگونگی، بهتر بتوان به شناخت مقوله غیب رسید و بهتر به ترابط و عدم تعارض میان برهان لطف و غیبت پی برد؛ از این رو مباحث فوق را در قالب دو بند مطرح خواهیم کرد.

#### الف. چرایی غیبت

با توجه به احادیث و روایات فراوانی که در باب غیبت وارد شده است می‌توان عوامل غیبت را چنین شمارش کرد. خوف از دشمنان، امتحان الهی، تادیب مردم، عدم آمادگی مردم، بیعت نکردن امام با ظالمان (صدوق، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۲۸۵). میان عوامل یاد شده، برخی نظیر خوف از دشمنان و امتحان الهی به نحوی برای مردم لطف بوده و در واقع مردم از آن‌ها منتفع می‌شوند و برخی دیگر نظیر عدم آمادگی مردم و تادیب آن‌ها به خود مردم باز می‌گردد و مردم در نارسایی لطف مقصر هستند و گرنه اصل لطف که همان تعیین و معرفی امام باشد، از ناحیه خدا صورت گرفته است.

اما توضیح مطالب فوق:

#### ۱. خوف از دشمنان

از آن جا که وجود دوازدهمین و آخرین حجت خدا، امام مهدی علیه السلام تا قیامت

ضروری می‌باشد، لازم است وجود او از هر آسیب و گزند حفظ شود، تا بشر در طول تاریخ خویش بدون حجت و امام نماند. برای حفظ جان، راه‌های مختلفی وجود دارد که پنهان زیستی و پرده پوشی یکی از آنها است. امام مهدی علیه السلام نیز به دلیل این که همه مردم تا قیامت از وجودش بهره مند شوند و زمین بدون حجت الهی نماند، همین راه حفاظتی را برگزیده است. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است:

«ان للقائم غیبه قبل ان یقوم» قلت: «و لم؟» قال: «یخاف» و اوماً بیده الی بطنه یعنی القتل (نعمانی، ۱۳۶۳: ص ۲۵۸)؛

«همانا قائم علیه السلام را قبل از این که قیام کند، غیبتی است». عرض کردم: «برای چه؟» فرمود: «می‌ترسد» و در این حال با دستش به شکم خودش اشاره کرد یعنی از کشته شدن.

وقتی مردم هر زمانی به امام نیاز داشته باشند و امام مهدی نیز آخرین حجت الهی باشد، لازم است آن حضرت از هر آسیبی حفظ شود. نیز وقتی حفظ جان آن بزرگوار ممکن نباشد، مگر با پنهان زیستی و غیبت، لازم است از انظار مردم غایب شود، تا حیانتش تضمین شده و همه مردم از وجودش بهره مند شوند؛ پس نفع مردم، متفرع بر حیات امام و حیات امام متفرع بر غیبت است و مردم از وجود امام غایب نفع می‌برند. در نتیجه امام غایب برای مردم لطف محسوب می‌شود.

## ۲. امتحان الهی

در زمان‌های مختلف، همه انسان‌ها با شرایع گوناگون مورد آزمایش و امتحان حضرت حق قرار گرفته و می‌گیرند، همان گونه که در برخی از روایات به این مهم اشاره شده است. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فی ادیانکم لایزیکم احد عنهما، یا بنی لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه حتی یرجع عن هذا الامر، من کان یقول به انما هی محنه من الله عزوجل امتحن بها خلقه (صدوق، همان: ص ۲۸۶)؛  
هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم غایب شد، مواظب دین خود باشید،



مبادا کسی شما را از دین خارج کند. ای پسر! برای صاحب این امر، ناچار غیبتی خواهد بود تا این که گروهی از مؤمنان از عقیده خود بر می‌گردند. خدا به وسیله غیبت بندگان را امتحان می‌کند.

در این قسمت که علت غیبت، امتحان الهی دانسته شده است، به نحوی تعارض میان قاعده لطف و غیبت برداشته می‌شود؛ زیرا اگر امام و تعیین او از ناحیه خدا لطف دانسته شود، امتحان الهی نیز لطف الهی به شمار می‌آید؛ پس می‌توان گفت هم امام لطف است و هم غیبت که امتحان الهی است.

### ۳. عدم آمادگی مردم و تأدیب آن‌ها

عواملی که سبب پنهان زیستی امام زمان علیه السلام به شمار می‌رود، عدم آمادگی مردم و عدم پذیرش در برابر آخرین حجت الهی است. خداوند متعال، برای تأدیب خلق، حجت خویش را از میانشان برده و مردم را از فیض دسترسی به او محروم کرده است. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

و اعلموا ان الارض لا تخلو من حجه الله عزوجل و لكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم على انفسهم (نعمانی، همان: ص ۲۰۲)؛  
و بدانید که زمین از حجت خداوند عزوجل خالی نمی‌ماند؛ ولی خداوند به زودی دیده مردم را از او (امام زمان علیه السلام) نابینا می‌سازد، به دلیل ظلم و جورشان و زیاده روی آن‌ها در باره خودشان.

در صورتی که غیبت امام زمان علیه السلام را به دلیل عدم آمادگی مردم بدانیم، با لطف بودن امام تعارضی نخواهد داشت، زیرا در این فرض است که بحث از هم تفکیک می‌شود، یک سوی بحث، لطف بودن امام و تعیین او از طرف خدا در نظر است و طرف دیگر قبول و پذیرش امام از ناحیه مردم منظور است و لطف بودن امام با تعیین او از طرف خدا حاصل می‌شود. اما در جهت دوم به سبب عدم آمادگی مردم، به منصفه ظهور نمی‌رسد.

به تعبیر دیگر لطف بودن امام را می‌توان در دو مقام ثبوت و اثبات مطرح کرد. در مقام ثبوت، اراده و فعل الهی قرار دارد که امام با اراده و انتخاب حق به مردم

معرفی می‌شود؛ اما در مقام اثبات، دو موضوع مطرح است: یکی پذیرش مسؤولیت از ناحیه امام و دوم پذیرش امام توسط مردم. در این که امام، برابر خدا تسلیم بوده و مقام امامت را بدون هیچ گونه درنگی می‌پذیرد، جای هیچ شک و تردیدی نیست. فقط می‌ماند آمادگی و پذیرش مردم که در صورت تحقق آمادگی و پذیرش مردم، یقیناً لطف بودن امام به منصف ظهور می‌رسد و در صورت عدم تحقق لطف بودن امام در جامعه، به خاطر محقق نشدن قسم سوم که همان آمادگی و پذیرش مردم است می‌باشد.

در کتاب *کشف المراد* در باره امام چنین آمده است: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا».

خواجه فرمود: «وعدمه منا» یعنی تصرف نکردن امام علیه السلام از ناحیه ماست؛ چون لطف از طرف خدا است که امام را معین فرماید و بشناساند و لطفی که برمکلفان واجب است، آن است که هر یک او را به دیگران بشناساند و ادله امامت او را بگوید و هیچ کس مانع تصرف و تعلیم و تبلیغ سخنان او نشود. عدم انجام این مورد که بر مردم واجب بود، موجب عدم تصرف امام شد (علامه حلی، ۱۳۷۶: ص ۵۰۹).

شیخ طوسی نیز در کتاب *غیبت* چنین آورده است:

یاد آور شدیم آن چه در این بیان می‌داریم، مواردی است که سید مرتضی (ره) آن را در کتاب *الذخیره* و ما در کتاب *تلخیص الشافی* به بیان آن پرداخته‌ایم که همان مسأله لطف خدا در حق ما به وسیله تصرف امام در کارها و باز بودن دست آن حضرت در اموری است که به سه گونه انجام شدنی است: اول. آن چه به خدا ارتباط دارد، ایجاد آفرینش امام است. دوم آن چه به امام ارتباط دارد، مسؤولیت رهبری و امامت و به انجام رساندن آن است. سوم آن چه به ما مردم ارتباط دارد، تصمیم به یاری و پشتیبانی امام و تسلیم بودن برابر فرمان اوست (طوسی، همان: ص ۴۱).

## ب. چگونگی غیبت

در بحث غیبت، مسأله‌ای که نیاز به تبیین دارد، چگونگی غیبت است؛ یعنی غیبت امام مهدی علیه السلام به چه شکلی است؟ آیا غیبت حضرت، به صورت ناپیدایی و نامرئی است یا به صورت ناشناسی؟ با توجه به دو مفهومی بودن غیبت، می‌توان در مقام تطبیق و ارزیابی آن دو با قاعده لطف، روش‌های متفاوتی را پیش گرفت؛ زیرا در تعریف نخست، حضرت اصلا در منظر و دیدگاه مردم قرار نمی‌گیرد و حتی حضور جزئی نیز در جامعه ندارد. در تعریف دوم خلاف این مورد ثابت است؛ یعنی امکان ملاقات جزئی برای برخی اولیا و علما وجود ندارد.

البته جای خود باید ثابت شود که غیبت امام مهدی علیه السلام از کدام یک از این دو قسم می‌باشد. اکنون؛ با صرف نظر از این که کدام یک از این دیدگاه‌ها به ثواب نزدیک‌تر است (ممکن است که امام مهدی علیه السلام از هر دو قسم غیبت استفاده کند) به ارزیابی و تطبیق غیبت با قاعده لطف می‌پردازیم.

### ۱. ناپیدایی

از برخی احادیث و روایات چنین استنباط می‌شود که غایب بودن حضرت مهدی علیه السلام به صورت ناپیدایی است. امام صادق علیه السلام فرموده است:

تفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم و لا يرونه (صدوق، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۶)؛

مردم، امام خود را گم کنند. او در موسم حج حاضر باشد و آن‌ها را ببینند و مردم او را نبینند.

امام رضا علیه السلام نیز فرموده است: «لایری جسمه و لایسمی باسمه» (صافی، ۱۴۱۹؛ ص ۳۲۵)؛ حضرت مهدی دیده نمی‌شود و به اسم و نام برده نمی‌شود.

از روایات فوق و امثال آن‌ها مخفی بودن جسم و کالبد امام مهدی علیه السلام از دیدگان مردم برداشت می‌شود که در واقع، همان ناپیدائی و نامرئی بودن بدن حضرت است.

در این فرض، دیگر ملاقات و مشاهده حضرت ممکن نیست و تصرف و دخالت حضرت در امور مردم، به صورت تصرف غیر مستقیم، قابل توجیه است. حال سوال می‌شود که اگر غیبت امام مهدی علیه السلام را غیبت ناپیدائی بدانیم، چگونه حضرت در امور مردم دخالت کرده و به نوعی لطف بودن خودش را به اثبات می‌رساند؟

در پاسخ باید گفت لطف بودن گاهی به صورت مستقیم و مباحثی صورت می‌گیرد؛ مانند دخل و تصرف غالب رهبران در امور اجتماعی مردم و امر و نهی کردن و رتق و فتق امور آنها به صورت رو در رو. گاهی نیز دخل و تصرف و هدایت گری یک رهبر، به صورت غیر مستقیم و غیر مباحثی انجام می‌گیرد؛ مانند نظارت و اشرافی که یک رهبر در هنگام سفر بر امور جامعه دارد. در فرض اخیر، نمی‌توان گفت رهبر و سفر کرده، برابر امور جامعه بیگانه و بی‌توجه است؛ بلکه همین که برای جامعه جانشین و نایب تعیین کرده و به طور غیر مستقیم بر امور مردم نظارت دارد، برای جامعه و مردم منفعت دارد؛ پس وقتی با غیبت رهبر، سودمند بودن او برای مردم و جامعه به اثبات برسد، لطف بودن او نیز قابل اثبات است. پس مشاهده و عدم مشاهده دخلی در نفع‌رسانی رهبر به جامعه ندارد؛ لذا امام غایب ناپیدا نیز می‌تواند برای مردم لطف باشد.

## ۲. ناشناسی

اگر غیبت را از نظر مفهومی به ناشناسی برگردانیم، این طور تعبیر می‌شود که امام زمان علیه السلام میان مردم، به صورت فردی ناشناس حضور یافته، مردم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند. در این باره روایات و احادیث فراوانی از معصومان علیهم السلام نقل شده است:

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

و اما سنه من یوسف فالستر یجعل الله بینه و بین الخلق حجابا و لا یعرفونه  
 (صدوق، همان: ج ۲، ص ۲۰)؛

اما سنتی که از یوسف (حضرت مهدی علیه السلام) دارد، مستور بودن است. خداوند بین او و مردم، حجابی قرار می‌دهد، به طوری که او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

مواردی که لطف بودن امام زمان علیه السلام در غیبت به معنای ناپیدایی را ثابت می‌کرد، در غیبت به معنای ناشناسی نیز وجود دارد. علاوه بر آن‌ها مزیت‌های دیگری نیز در فرض اخیر مطرح است؛ از جمله مشاهده همراه با معرفت و ملاقات برخی اولیا با امام زمان علیه السلام است که در این مشاهده و ملاقات از هدایت‌ها و پاسخ‌های آن حضرت بهره مند شده و دیگران را نیز از این فیض بهره مند کرده‌اند.

پس می‌توانیم لطف بودن امام در دوران پنهان زیستی او را چنین گزارش کنیم:

۱. اصل وجود رهبر و امام برای مردم لطف است؛ زیرا با حس وجود رهبر و ناظر بودن او، نوعی مصونیت در عمل برای انسان پیدا می‌شود.
  ۲. هدایت گری امام زمان علیه السلام و نظارت و اشراف آن حضرت بر کارها و امور اجتماعی مردم در قالب تعیین جانشین - اعم از نایبان خاص و عام - به نوعی لطف بودن حضرت را ثابت می‌کند.
  ۳. با مفتوح بودن باب ملاقات و مشاهده معرفتی، به نوعی همه دوستداران رویت حضرت تلاش می‌کنند تا برای ملاقات، به خصال اخلاقی و ایمانی مزین شوند و این خود لطف بودن حضرت را می‌رساند. نفس ملاقات و بهره مندی از وجود پرفیض امام زمان علیه السلام نیز لطف دیگری به حساب می‌آید.
- با توجه به موارد فوق با وجود غیبت، امام زمان علیه السلام منافع کثیری برای مردم همراه دارد و این نتیجه، گویای این مطلب است که غیبت با لطف بودن امام علیه السلام تعارض ندارد.

### ج. فایده امام غایب

آیا امام غایب برای مردم فایده دارد؟ در صورتی که ثابت شود امام غایب برای مردم فایده‌های فراوانی دارد، می‌توان به مفید بودن او حکم کرد و با اثبات مفید

بودن امام غایب، لطف بودن آن حضرت نیز قابل اثبات است. در کتاب‌های مختلف، فواید بسیاری برای امام غایب ذکر شده است که به مهم‌ترین آن‌ها خواهیم پرداخت. در یک نگاه کلی می‌توان فایده‌رسانی امام را در دو بعد مطرح کرد:

۱. بعد تکوین

۲. بعد تشریح

در بعد تکوین، اصل وجود حضرت بدون تصرف تشریحی، برای مردم لطف محسوب می‌شود. در واقع، واسطه فیض بودن امام برای موجودات دیگر، از این راه توجیه می‌شود.

اما بعد تشریح، شقوق گوناگونی دارد که در یک رویکرد کلی، می‌توان آن‌ها را به دو نوع تقسیم کرد:

۱. فایده‌رسانی برای آینده بشریت؛

۲. فایده‌رسانی برای بشریت کنونی.

در فرض نخست باید گفت چون حجت خدا، آخرین حجت الهی است و از طرف دیگر، خداوند حکیم زمین را بدون حجت قرار نخواهد داد، لازم است امام وحجت خدا برای فایده‌رسانی به آیندگان نیز زنده بماند، تا انسان‌های آینده نیز بدون راهنما و رهبر نشوند.

در فرض دوم که فایده‌رسانی برای انسان‌های کنونی است، فواید فراوانی را می‌توان برشمرد؛ از جمله:

۱. امید بخشی

انتظار منجی، از یک طرف فرایند زندگی انسان‌ها را هدفمند کرده و دورنمای خوب و روشنی را پیش روی بشر قرار می‌دهد و از طرف دیگر روزنه امید و امیدواری را در قلوب تک تک انسان‌ها روشن می‌کند. به دلیل اهمیت انتظار، در احادیث و روایات مختلفی بر آن تاکید فراوانی شده است.

ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته (صدوق، همان: ج ۲، ص ۳۷۷)؛ همانا قیام کننده از ما (اهل بیت) همان مهدی است که انتظار او در زمان غیبتش واجب است.

قرآن کریم نیز بر اهمیت امید و انتظار تاکید کرده، یأس و ناامیدی را مورد نکوهش قرار داده است:

﴿لَا تَيْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُؤَسُّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (یوسف، ۷۸)؛ از رحمت و گشایش الهی ناامید نباشید که جز گروه کافران، کسی از رحمت خدا ناامید نیست.

در برخی روایات نیز ناامیدی و مأیوس شدن، بلای بزرگ تلقی شده است. از حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

اعظم البلاء انقطاع الرجاء (آمدی، ۱۳۶۶: ش ۱۳۲۳)؛ بزرگترین گرفتاری، ناامید شدن است.

برخی روایات، انتظار را، بهترین و محبوبترین اعمال نزد خدا دانسته شده است. از حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

افضل عباده المومن انتظار فرج الله (صدوق، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۶۱۶)؛ برترین عبادت مؤمن انتظار فرج از جانب خداوند است.

وقتی یک آموزه، نشاط و پویایی به ارمغان می‌آورد، نیز آینده ایده آل و آرمانی را فراسوی بشر ترسیم می‌کند، بزرگترین فایده و منفعت را به بشر و جوامع بشری هدیه می‌کند، بنابر این انتظار امام غایب، ثمره و نتیجه بس مهمی را همراه دارد. با اثبات مطالب فوق، فایده‌رسانی از ناحیه امام غایب و در نهایت لطف بودن او به منصفه ظهور می‌رسد.

## ۲. حفظ دین و شریع

از آثار و برکات امام - حتی در زمان غیبت - نگهداری دین و شریعت از نابودی و انحراف است.

در این رابطه از امیر مومنان علی علیه السلام خطبه‌ای نقل شده است که می‌فرماید:

واخذوا يمينا و شمالا ظعنا في مسالك الغي و تركا لمذاهب الرشيد، فلا تستعجلو ما هو كائن مرصد... الا و ان من ادركها مناسري فيها بسراج منير و يحذو فيها على مثال الصالحين، ليحل فيها ربقا و يعتق رقا و يصدق شعبا و يشعب صدعا، في ستره عن الناس، لا يبصر القائف اثره و لو تابع نظره ثم يشعذن فيها شحذ القين النصل، تجلى بالتنزيل ابصارهم و يرمى بالتفسير في مسامعهم و يغبضون كاس الحكمه بعد الصبوح (فيض الاسلام، بي تا: خطبه ١٥٠)؛

به راه‌های چپ و راست رفتند، و راه ضلالت و گمراهی پیمودند و راه روشن‌هدایت را گذاشتند ... پس در باره آن چه شدنی است و در انتظارش هستید، عجله نکنید... آگاه باشید کسی که از ما آن فتنه‌ها را درک می‌کند و به رویه نیکان رفتار می‌نماید، تا در آن گرفتاری‌ها بندی را بگشاید و اسیری را از قید جهل و نادانی آزاد کند و جمعیت گمراهی را پراکنده سازد و حق را گرد آورد، در پنهانی از مردم که اثر و نشانه او را جوینده نمی‌بیند، هرچند در پی او نظر افکند هیچ کس او را نخواهد دید؛ اگر چه سعی و کوشش بسیار به کار برد مگر کسی که لیاقت ملاقات داشته باشد، پس گروهی در آن فتنه‌ها صیقلی شوند؛ مانند صیقل دادن شمشیر توسط آهنگر به طوری که دیده‌های آن‌ها به نور قرآن جلا داده شده و تفسیر در گوشه‌ایشان جای می‌گیرد و شب، جام حکمت را به آن‌ها بنوشانند پس از این که در بامداد هم نوشیده باشند.

طبق برداشت برخی شارحان نهج البلاغه مسؤولیت‌هایی که در خطبه برشمرده شده و رسالت امام تلقی شده است، هنگام غیبت امام می‌باشد. با توجه به این رویکرد امام غایب به هدایت مسلمان‌ها و رشد و تعالی آن‌ها دغدغه داشته و در هدایت آن‌ها به طور غیر مستقیم دخالت دارد.

در برخی روایات به این نکته توجه شده که اگر راه هدایت بر همه مردم حتی خوبان نیز بسته شود و مردم در تشخیص حق از باطل ممیز نداشته باشند، غیبت امام زمان علیه السلام بی‌درنگ به ظهور تبدیل خواهد شد، تا هدایت و راه نجات به حیات و تداوم خود ادامه دهد. امام باقر علیه السلام فرموده است:

اقرب من يكون العباد من الله و ارضى ما يكون عنهم اذا افتقدو حجة الله



فلم يظهر لهم، و لم يعلموا بمكانه، و هم في ذلك يعلمون انه لم تبطل حجة الله ولا ميثاقه... و قد علم ان اوليائه لا يرتابون. و لم علم انهم يرتابون ما غيب عنهم حجة طرفه عين (نعماني، همان: ص ۸۳؛ طوسی، همان: ص ۲۷۶؛ کلینی، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۳۳۳)؛

نزدیک‌ترین بندگان به خدا که خدا نیز بیش از همه از آن‌ها خشنود است، بندگان هستند که حجت خدا از چشم آن‌ها ناپدید خواهد شد؛ آن‌ها حجت خدا را نمی‌بینند و جایگاه او را نمی‌شناسند؛ ولی یقین دارند که حجت خدا میان آن‌هاست و حجت‌های خدا باطل شدنی نیستند... خدا می‌داند که اولیانش در وجود حجت خدا به شک و تردید نمی‌افتند. اگر می‌دانست که امر بر آن‌ها مشتبه می‌شود، حتی یک لحظه هم حجت خودش را پنهان نمی‌کرد.

علاوه بر فایده‌های گفته شده فواید دیگری نیز مطرح است که به صورت اجمال مطرح می‌کنیم:

۱. هدایت‌های معنوی امام که درباره برخی تشنگان سیرو سلوک و صالحان صورت گرفته و می‌گیرد.
۲. یاری‌رسانی به برخی کسانی که در حالت و اضطرار خاصی به او متوسل می‌شوند. نمونه‌های این موارد در کتب مربوط به آن نقل شده است.
۳. دعای خیر آن حضرت در حق مؤمنان و این بهره‌ای است بزرگ.
۴. دفع برخی شرور با عنایت امام به خواص یا طرفداران حق؛ به خصوص زمانی که حمله‌های دشمن از هر سو آنان را تهدید می‌کند.
۵. هدایت تسبیبی آن حضرت به وسیله نمایندگان خاص و عام خود که در عصر غیبت داشته و خواهد داشت؛ چه این که هر چه نمایندگان او انجام می‌دهند، به نیابت و وکالت از او است و به شخص امام باز می‌گردد.
۶. تصویب امور سال در شب‌های قدر که طبق روایات با امضای امام صورت می‌گیرد...!

۱. ر.ک: خرازی، سیدمحسن، مجله شمس ولایت، بنیاد فرهنگی و خیریه نیمه شعبان، ویژه سال ۱۳۸۴، ص ۱۲.

در پایان بحث، با طرح مثالی نتیجه را بیشتر روشن می‌کنیم. زمان حضور و ظهور امام معصوم علیه السلام که لطف بودن او بر هیچ کس پوشیده نیست، اگر ستمگران امام را به زندان انداخته یا برای او محدودیت ایجاد کردند، آیا می‌توانیم درباره امام محبوس بگوییم، برای مردم هیچ فایده‌ای ندارد و وجود چنین امامی، لطف نیست؟ در پاسخ باید گفت: هیچ تعارضی میان پنهان بودن امام و لطف وجود ندارد؛ زیرا اولاً اصل وجود امام که به ضرورت عقلی و شرعی لازم است، از طرف خدا تعیین شده و لطف بودن او ثابت می‌شود. ثانیاً این مردم هستند که خود را به نوعی از ارشاد و هدایت و تصدی امام محروم ساخته‌اند؛ بنابراین میان عامل غیبت که کوتاهی و تقصیر مردم است و عامل ضرورت وجود امام که حکمت عالی الهی است، فرق است.

### ترابط لطف و غیبت

همان گونه که در مباحث قبل گذشت، میان برهان لطف و غیبت، علاوه بر این که تعارضی نیست، بلکه به نوعی رابطه برقرار است؛ زیرا امام و رهبر، دارای دو جایگاه و مقام است و در هر دو جایگاه؛ امام برای مردم لطف می‌باشد. اگر در برهه‌ای از زمان، از حیث مقام ظاهری (زعامت و رهبری مستقیم و مباشر) لطف بودن امام مورد خدشه قرار گیرد، در مقام ثبوت و نفس الامری که همان مقام انسان کامل و واسطه فیض

بودن امام است، پیوسته لطف بودن امام در همه زمان‌ها قطعی است؛ زیرا

«اصل وجود امام لطف است و تصرف آن حضرت لطف دیگر، و عدم تحقق

زعامت و حکومت ظاهری امام نیز به سبب کوتاهی‌های مردم است» (علامه

حلی، همان: ص ۵۰۹).

### لطف بودن امام در تمام زمان‌ها

از جمله مباحث مهم مهدویت گستره و قلمرو لطف امام است. آیا لطف امام در همه زمان‌ها برای همه انسان‌ها ساری و جاری است یا در مقاطع خاص زمانی

نظیر ظهور و برای افراد خاص نظیر مؤمنان جریان دارد؟ همان گونه که گذشت، امام دارای دو جایگاه و دو مقام است و به تناسب همین دو جایگاه، لطف امام نیز دارای انواع و اقسامی است.

### ۱. لطف محصل

اصل وجود امام و انتخاب او برای امامت از سوی خدا که از آن به مقام ثبوت تعبیر می‌کنیم، لطف است. امام در جایگاه انسان کامل، و واسط میان خدا و خلق مطرح است و اگر خدا امام را به وجود نمی‌آورد، به نوعی نقض غرض خلقت انسان‌ها پیش آمده بود.

در فرض لطف محصل که خلقت بشر به آن وابسته است، لطف بودن امام به عنوان انسان کامل و واسطه فیض، برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها ثابت است. در واقع قلمرو لطف محصل فراگیر و همه جانبه است و مقطع غیبت و ظهور برای آن تفاوت ندارد؛ پس در این فرض نه تنها لطف از غیبت جدا نمی‌شود، بلکه همراه و همدوش غیبت جریان دارد.

### ۲. لطف مقرب

اما رسالت امام در لطف مقرب، هدیت و راهنمایی انسان‌ها به سوی انجام عبادت و طاعت خدا و نیز بر حذر داشتن آن‌ها از انجام گناه و معصیت است. البته امام در فرض غیبت نمی‌تواند لطفش را به طور کامل اجرائی کند؛ با این حال، لطف امام در مرتبه دیگر باز نصیب مردم و جامعه می‌شود؛ مانند حفظ و صیانت دین از انحراف و کج روی، احیای امید و امیدواری در مردم و جامعه، احساس مردم در وجود و حضور رهبر و نظارت او که سبب مصونیت از معاصی و تحریص به انجام کارهای خیر خواهد شد و نیز اشراف و هدایت کارها در قالب نائبان و جانشینان خود، که همه آن‌ها در هدایت و راهنمایی انسان‌ها به سعادت موثر است. در واقع

معنای لطف نیز غیر از این نیست؛ زیرا در تعریف لطف مقرب می‌گوئیم: چیزی است که زمینه انجام تکالیف و اجتناب افعال قبیح را در انسان‌ها فراهم می‌کند.

### نتیجه

میان غیبت و ظهور امام، تعارض و تهافت نیست؛ بلکه میان آن دو رابطه اقل و اکثر بر قرار است، زیرا امام زمان علیه السلام در دوران غیبت و پنهان زیستی خویش نیز برای مردم لطف است. لطف بودن آن حضرت در این دوره در قالب تعیین نایبان - اعم از نایبان عام و خاص - و همچنین در قالب ملاقات و دادرسی مردم نمایان می‌شود. تنها تفاوت میان دو مقوله فوق، این است که در دوران ظهور به واسطه حضور عادی آن حضرت در جامعه، مردم از وجود ایشان بیشتر بهره مند می‌شوند، اما این لطف بیشتر در دوران غیبت به دلیل غیبت منتفی است.

۱۲۳

انتظار موعود

برهان لطف و غیبت  
حسین الهی نژاد

### منابع

۱. آمدی، عبدالواحد، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، نشر دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.
۲. اصفهانی، محمدتقی، *هدایة المسترشدين*، قم، مؤسسه آل البيت، بی تا.
۳. بحرانی، سیدهاشم، *قواعد المرام*. بی جا، بی نا، بی تا.
۴. جمیل، محمد، *شرح عقائد الامامیه*، دوم، بیروت، اعلمی، ۱۴۲۱ ق.
۵. جوادی آملی، عبد الله، *پیرامون وحی و رهبری*، قم، الزهراء، بی تا.
۶. حسن زاده آملی، حسن، *امامت*، قم، قیام، ۱۳۷۶ ش.
۷. حمصی الرازی محمود، *المتقدم من التقليد*، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۸. خرازی، سید محسن، *فلسفه وجود امام*، شمس ولایت، ۱۳۸۴ ش.

۹. خرازی، سید محسن، *قاعده لطف، فصلنامه انتظار موعود*، ش ۸ و ۹، تابستان و پاییز، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. سبحانی، جعفر، *الهیات*، بیروت، دار الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. سیدمرتضی، *علی الذخیره فی العلم الکتاب*، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۲. سیوری الحلی، *اللوامع الالهیه*، تبریز، مکتبه الاعلام الاسلامی، بی نا، ۱۳۹۶ ق.
۱۳. شیخ مفید، *النکت الاعتقادیه*، دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. صافی، لطف الله، *منتخب الاثر*، قم، مؤسسه سیده المعصومه، ۱۴۱۹ ش.
۱۵. صدوق، محمد، *خصال*، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۰ ق.
۱۶. \_\_\_\_\_، *علل الشرایع*، دوم، بیروت، دارالحجه، ۱۴۲۱ ق.
۱۷. \_\_\_\_\_، *کمال الدین*، انتشارات مسجد جمکران، دوم بی تا.
۱۸. طوسی، محمد، *خورشید در نهان*، ترجمه الغیبه، تهران، مؤسسه تعاون امام خمینی، ۱۳۸۴ ش.
۱۹. \_\_\_\_\_، *غیبت*، دوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. \_\_\_\_\_، *کلمات المحققین*، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۱. طوسی، نصیر الدین، *تجرید الاعتقاد*، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۲. \_\_\_\_\_، *تلخیص المحصل*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۲۳. علامه حلی، *کشف المراد*، ترجمه ابوالحسن شعرانی، تهران، کتاب فروشی اسلامی، هشتم، ۱۳۷۶ ش.
۲۴. کلینی، محمد، *کافی*، دوم، تهران، گلگشت، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. لطیفی، رحیم، *رویکرد عقلی به ضرورت وجود امام (قاعده لطف)*، فصلنامه *انتظار موعود*، ش ۶، زمستان ۱۳۸۱ ش.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، *امام شناسی*، تحقیق سید علی امامیان، سوم، قم، سرور، بی تا.
۲۷. موسوی اصفهانی، محمد تقی، *مکیال المکارم*، ترجمه حائری قزوینی، پنجم، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۲۸. نعمانی، محمد، *غیبت*، قم، کتابخانه صدوق، ۱۳۶۳ ش.
۲۹. نوبختی، ابراهیم، *الباقوت*، قم، مکتبه السید المرعشی، ۱۴۱۳ ق.
۳۰. فیض الاسلام، *نهج البلاغه*، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۱. واله، حسین، *«لطف نزد آکویناس و در کلام شیعه»* مجله *تقد و نظر*، ش ۱، زمستان ۱۳۷۵.

## آسیب شناسی فرهنگ مهدوی در عصر جهانی شدن

زینب متقی زاده \*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۲۰

### چکیده

پدیده جهانی شدن با ایجاد دگرگونی در ابعاد مختلف زندگی - به ویژه بعد فرهنگی جوامع - مسأله‌ای است که خواه نا خواه ذهن تحلیلگران اجتماعی را به خویش مشغول کرده است. بر این اساس، بیشترین دلمشغولی تحلیلگران، متمرکز بر آسیب‌های فرهنگی‌ای است که جهانی شدن در جوامع ایجاد می‌کند.

با این وصف، نگارنده بر آن است که به بررسی آسیب‌هایی بپردازد که جهانی شدن می‌تواند برای فرهنگ مهدوی ایجاد می‌کند، لذا با بررسی پیامدهای جهانی شدن در عرصه فرهنگی، آن را در چالش با فرهنگ مهدوی دانسته و معتقد است از آن جا که در شرایط کنونی، این جریان‌های مدرنیستی و پست مدرنیستی هستند که جهانی شدن را مدیریت و رهبری می‌کنند، لذا گسترش دهنده باورها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهایی هستند که غالباً در تقابل با فرهنگ مهدویت بوده و بنابراین ویژگی‌هایی چون جهان شمولی، دینی بودن و آرمان شهری بودن آن و همچنین کارکردهای این فرهنگ را با چالش جدی روبه رو می‌کنند.

کلید واژه‌ها: فرهنگ مهدوی، جهانی شدن، چالش‌ها، آرمان شهر.

## مقدمه

در عصر جهانی شدن، شیعیان با توجه به آموزه مهدویت، همانند دیگر فرهنگ‌ها معتقدند؛ ظرفیت‌های لازم برای جهانی شدن را به بهترین وجه دارا هستند. چنین مدعایی، ناچار آن‌ها را در تقابل با دیگر فرهنگ‌ها خصوصاً فرهنگ غرب قرار داده و در فرایند جهانی شدن این فرهنگ را با چالش‌های روبه‌رو کرده است.

بر این اساس، در پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که: در فرایند جهانی شدن، چه چالش‌هایی، فرهنگ مهدوی را تهدید می‌کند؟ لذا برای پرداختن به پاسخ این پرسش لازم است به طرح مقدماتی در این زمینه بپردازیم.

## فرهنگ مهدوی

### ۱. چیستی و تعریف:

بن مایه بحث را از تعریف فرهنگ آغاز می‌کنیم. در *دایرةالمعارف بریتانیکا* بیش از یک صد تعریف از واژه فرهنگ ارائه شده است، (ر.ک: نرم افزار بریتانیکا، ۲۰۰۳) "ادوارد بارنت تایلور" فرهنگ را کلیت در هم تافته‌ای تعریف کرده که «شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، و هر گونه توانایی و عادت است که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد» (آشوری، ۱۳۵۷: ص ۷۱) بنابراین آنرا خاص انسان دانسته که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. این عمومی‌ترین تعریفی است که از فرهنگ ارائه شده است. البته تعاریف مختلف دیگری نیز بیان شده که مجال پرداختن بدان‌ها نیست.

اما فرهنگ، به زعم نگارنده این سطور، «به مجموعه باورها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادها گفته می‌شود که افراد انسانی در طول سالیانی طولانی بدان دست یافته و آن را از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند.»

نکته دیگر آنکه وقتی صحبت از فرهنگ می‌شود، به دو گونه فرهنگ نظر داریم؛ یکی فرهنگ آرمانی و مطلوب است که بر ارزشهای معنوی و آموزه‌های اعتقادی هر جامعه منطبق است، و دیگری فرهنگ موجود، که با فرهنگ آرمانی فاصله بسیار دارد. «فرهنگ آرمانی؛ آن است که الگوهای رفتاری آشکار و رسماً تأیید شده را در بر می‌گیرد. در حالی که فرهنگ موجود، آن چیزی است که عملاً بر جامعه حاکم است.» (کوئن: ۱۳۷۶، ص ۶۲) بنابراین، وقتی سخن از فرهنگ به میان می‌آوریم، باید توجه داشته باشیم که مراد ما کدام فرهنگ است.

بر مبنای تعریفی که از فرهنگ ارائه کردیم، می‌توان چنین عنوان داشت که فرهنگ مهدوی مدّ نظر ما در این پژوهش، «مجموعه باورها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهایی است که در ارتباط با ظهور منجی موعودی از نسل پیامبر ﷺ و یازدهمین فرزند امیر المومنین علیه السلام شکل گرفته، و ریشه‌های اعتقادی آن، از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام استخراج می‌شود.» و بنابراین، فرهنگ مهدوی را می‌توان در قالب دو برداشت اصلی بررسی کرد:

نوع اول فرهنگ مهدوی، فرهنگ آرمانی است که در عصر ظهور، توسط امام علیه السلام بر مبنای باورها و ارزش‌های حقیقی اسلام، در جامعه جهانی تحقق خواهد یافت؛ بنابراین یک فرهنگ دینی جهان شمول و آرمانی را شکل می‌دهد. اما نوع دوم آن، ذیل عنوان «فرهنگ انتظار» قابل ترسیم است. فرهنگ انتظار، فرهنگی است که در عصر غیبت امام علیه السلام شکل می‌گیرد. چنین فرهنگی بر محور همان باورهای زیر بنایی و با الگوگیری از چشم انداز آرمانی «فرهنگ مهدوی» تحقق می‌یابد. با این وصف، منظور ما از «فرهنگ مهدوی» در این سطور، نوع دوم بوده که در راستای رسیدن به فرهنگ آرمانی و کمال مطلوب، ترسیم شده است.

## ۲. عناصر فرهنگ مهدوی:

همان گونه که بیان کردیم، هر فرهنگی، از مجموعه عناصر فرهنگی تشکیل شده است که این عناصر، محتوا و خمیر مایه آن فرهنگ را تشکیل می‌دهند. فرهنگ



مهدوی نیز از این قاعده مستثنا نیست، بنابراین به برخی از مهمترین این عناصر اشاره می‌کنیم؛

#### الف. باورهای فرهنگ مهدوی:

باورهای فرهنگ مهدوی، عناصر زیربنایی آن را تشکیل می‌دهند. که عبارتند از؛  
**خدا/ محوری:** ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره، ۲۵۵) هیچ معبودی نیست، جز او که زنده و قائم به ذات خویش است.

اعتقاد به نبوت: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء، ۶۴) هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به اذن خدا، مردم موظف به اطاعت از او هستند. اعتقاد به امامت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء، ۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خدا را اطاعت کنید.

**کرامت انسانی:** این باور بر چند بعدی بودن و مختار بودن انسان، تاکید دارد. **تأکید بر پیوند دین و سیاست:** چرا که منجی، برقراری یک نظم سیاسی عادلانه را در رأس همه امور خویش قرار می‌دهد.

عقیده به منجی موعود و زنده بودن او و پیروزی مستضعفان و صالحان در نهایت امر و تأکید بر این نکته که عصر غیبت، فرصتی برای زمینه سازی ظهور می‌باشد.

#### ب. ارزش‌های فرهنگ مهدوی:

عنصر مهم دیگر هر فرهنگ را ارزش‌های آن فرهنگ شکل می‌دهند؛ ارزش‌هایی که خود بر مبنای باورها تعریف می‌شوند و بر خوبی و بدی امور دلالت دارند. ارزش‌های خاص، مورد توجه این فرهنگ عبارتند از:

۱. نارضایتی از وضع موجود به عنوان یک نگرش سلبی و امید به وضع مطلوب
۲. انتظار فرج که عبادت به شمار می‌رود

(مجلسی: ۱۴۰۳: ج ۵۲، ص ۱۲۵). ۳. معرفت امام عصر؛ همچنان که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «هر کس از امتم بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است» (هلالی، ۱۳۸۶: ص ۳۴۷).

#### ج. هنجارهای فرهنگ مهدوی:

عمل به شریعت، اصلی ترین هنجار در فرهنگ مهدویت است. همراه این هنجارها، هنجارهایی چون: دعا برای فرج؛ «اکثروا الدعاء بتعجیل» فرج، فاین ذلک فرجکم» (مجلسی، همان: ج ۵۳، ح ۱۰)؛ ایجاد آمادگی در خود و محیط، ایمان و اطمینان به وجود حجت؛ «ان الله تعالی نهی الشیعة عن الشک فی حجه الله تعالی» (نعمانی، ۱۳۶۳: ص ۲۴) و... مورد توجه هستند.

#### د. نمادها:

نمادها اعتقادات و باورهای این فرهنگ را در قالب اشکال نمادین به منصفه ظهور می گذارند. مهم ترین آن ها عبارتند از؛ روز جمعه و روز عاشورا، به عنوان روزهایی که در آن ها وعده ظهور داده شده است (شیخ طوسی، بی تا: ص ۴۶۹)، و نیمه شعبان که مصادف با روز تولد آن حضرت است.

از دیگر نمادها، مکان های منسوب به حضرت مهدی علیه السلام هستند که از مهمترین آن ها می توان به مسجد مقدس جمکران، مسجد سهله (اقامت گاه حضرت در زمان ظهور)، مسجد کوفه (مرکز قضاوت و محل منبر و کلاس آن حضرت در زمان ظهور)، مقام وادی السلام در نجف اشرف و شهر کوفه به عنوان پایتخت حکومت ایشان در زمان ظهور، اشاره کرد.

ادعیه و زیارت نامه هایی که به حضرت حجت علیه السلام منسوب است، نیز از دیگر نمادهای فرهنگ مهدوی که از مهم ترین آن ها می توان به دعای عهد، دعای ندبه، دعای فرج و... اشاره نمود.

### ۳. و ویژگی‌های فرهنگ مهدوی:

#### الف. خصلت آرمان شهری:

آرمانشهری که شیعه در فرهنگ مهدوی ترسیم می‌کند، زمینی و واقعی است و در آن، فرجام تاریخ بشری، خجسته و سعادت بخش است. خداوند، به صالحان، وعدهٔ خلافت آن‌ها را در «زمین» داده است؛

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (نور: ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشیده است...

ریشهٔ فسادها و تباهی‌ها، نقص روحی و معنوی انسان است... انسان در راه تکامل فکری و اخلاقی و معنوی پیش می‌رود... آینده‌ای بس روشن و سعادت بخش که در آن شر و فساد از بیخ و بن بر کنده خواهد شد، در انتظار بشریت است. (مطهری، ۱۳۷۸: ص ۵۲)

در چنین جامعه‌ای، هدف حقیقی خلقت که همانا «قرب الی الله» و عبودیت حق تعالی است، محقق شده و انسان به نهایت کمال خود - یعنی عبودیت و بندگی - دست می‌یابد.

#### ب. جهان شمولى فرهنگ مهدوی:

از ویژگی‌های دیگر فرهنگ مهدوی جهانشمول و فرابخشی بودن آن است و فرابخشی بودن به این معنا است که این فرهنگ، تمام اقشار از هر جنس و نژاد و سن و مسلک را مخاطب خویش قرار می‌دهد. زیرا پیامش برای تمام انسان‌های کره زمین، یاد آور رسالت انبیا و اولیای الهی است.

«بشارت‌های مؤکد و مکرر قرآن مبنی بر تحقق حتمی و قطعی اهداف جهان شمول خداوند به هنگام، تکامل و تعالی غایی انسان در زمین، مبنای عقیده به

مهدویت در اسلام را تشکیل می‌دهد» (ساشادینا و جاسم حسین، ۱۳۷۱: ص ۵۶).

#### ج. دینی بودن فرهنگ مهدوی:

تنها درمان درد بی‌هویتی امروز بشر، در برقراری ارتباط مجدد با خدا و دعوت دوباره او به آغوش اجتماع بشری است و این امر، جز با برقراری یک حکومت دینی به رهبری یک منجی الهی میسر نخواهد بود. «در جامعه مهدوی، امام معصوم علیه السلام لطفی الهی است که با هدایت خویش و اجرای احکام الهی در عرصه فردی و اجتماعی، جامعه را به سوی سعادت رهنمون می‌شود» (بهروز لک، ۱۳۸۲).

بدین ترتیب فرهنگ مهدوی، یک فرهنگ دینی است که از قانون الهی الهام گرفته و به فراگیر شدن ارزش‌های معنوی و انسانی و الهی بشارت می‌دهد.

#### ۴. کارکردها و آثار فرهنگ مهدوی:

در تعریف کارکرد اجتماعی گفته می‌شود که کارکرد اجتماعی « عملکرد ساختارها برای رفع نیازهای اجتماعی است» (شایان مهر، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۴۲۸). بنابراین، کارکردهای هر نهاد یا سازمان را به دو دسته آشکار و پنهان تقسیم می‌کنند.

کارکردهای آشکار، « کارکردهای مورد انتظار یک نهاد اجتماعی است» (شایان مهر، همان: ص ۴۲۷). و کارکردهای پنهان، نتایج پنهانی، است که عموماً ناشناخته باقی می‌مانند. در واقع کارکردهای آشکار از ابتدا ترسیم شده‌اند؛ در حالی که کارکردهای پنهان، بدون برنامه ریزی، تحقق یافته و مورد انتظار نیستند. در فرهنگ مهدوی، کارکردی که از ابتدا ترسیم شده، کارکرد «زمینه سازی ظهور» و تحقق «فرهنگ آرمانی مهدوی» است، اما مهم ترین کارکردهای پنهان این فرهنگ عبارتند از: ترسیم اهداف زندگی، خوش بینی و نشاط، پویایی و هویت بخشی انسجام‌آفرین.

## ۵. چشم انداز آینده جهان در فرهنگ مهدوی

گفتیم که فرهنگ مهدوی، آینده جهان را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که در آن، مدینه فاضله اسلامی، تحقق می‌یابد. بنابر این، می‌توان ابعاد مختلف آن را در عناوین زیر بررسی کرد.

### ۵-۱. توسعه اجتماعی<sup>۱</sup>

در یک تعریف عام، « منظور از توسعه اجتماعی، اشکال متفاوت کنش متقابلی است که در یک جامعه خاص همراه با توسعه تمدن رخ می‌دهد » (شایان مهر، همان: ج ۲، ص ۱۹۴). باید تذکر داد، که همواره توسعه اجتماعی و فرهنگی، مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند، به گونه‌ای که حتی برخی توسعه فرهنگی را بخشی از توسعه اجتماعی به شمار می‌آورند.

الف. گسترش عدالت:

قرآن کریم در باره اهمیت عدل و قسط می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید، ۲۵).

بنابراین رویکرد، در چشم اندازی که فرهنگ مهدوی نیز ترسیم می‌کند، گسترش عدالت نمودی چشمگیر دارد؛ به گونه‌ای که یکی از بزرگ‌ترین اهداف منجی در آخرالزمان برقراری عدالت در سراسر جهان مطرح شده است و کمتر روایتی در زمینه مهدویت می‌بینیم که در آن، به این موضوع پرداخته نشده باشد؛ آن گونه که از امام صادق علیه السلام روایت است که می‌فرماید:

هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام می‌کند، به حکم داوود در میان مردم حکم می‌کند؛ در حالی که نیاز به گواه و شاهد ندارد. خداوند به وی الهام می‌فرماید و او از روی علم خود داوری می‌کند... (شیخ مفید، ۱۳۹۹: ص ۳۶۵)

1. social development.

این روایت، نشان‌دهنده اوج عدالت قضایی در عصر ظهور می‌باشد که به دست توانای امام عصر محقق خواهد شد.

ب. امنیت اجتماعی:

«امنیت در بعد عینی، فقدان تهدیدات نسبت به ارزش‌ها، و در جهتی ذهنی فقدان ترس از این که چنین ارزش‌هایی مورد هجوم واقع بشوند را مورد سنجش قرار می‌دهد» (تاجیک، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۴۴).

متأسفانه پیشرفت تکنولوژی بشری در همه عرصه‌های آن، نه تنها این آرمان را محقق نکرد، بلکه خود به عاملی اساسی در گسترش ناامنی به سراسر کره زمین تبدیل شده است. اما وعده الهی در قرآن، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَيَبْذُرْنَهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ و ترس آنها به امنیت و آسایش مبدل خواهد شد. (نور: ۵۵)، برای صالحان، امنیت و آسایش می‌باشد. به گونه‌ای که در سایه آن، حتی حیوانات نیز از امنیت فراگیر آن بهره مند خواهند گردید.

ج. تربیت و اخلاق اجتماعی:

بر طبق روایات، تا قبل از ظهور آن حضرت، بین مردم اختلافات و تشتت فراوانی وجود خواهد داشت؛ اما با ظهور منجی و تشکیل جامعه عدل الهی، همه چیز به کلی دگرگون شده و تربیت و اخلاق اجتماعی متحول می‌گردد؛ بدین معنا که هم از بعد اخلاقی و بر اساس قاعده لطف و هم از بعد حقوقی و بر اساس حق و تکلیف در برابر یکدیگر عمل می‌کنند. «قائم ما با یارانش پیمان می‌بندد که... مسلمانی را دشنام ندهند... حریمی را هتک نکنند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به ناحق نزنند، طلا و نقره گنج نکنند... مال یتیم رانخورند» (صافی گلپایگانی، بی‌تا: ص ۴۶۹).

۲-۵. توسعه فرهنگی:

این نوع توسعه در اصطلاح، به معنای گسترش خلاقیت‌های فکری و علمی و

دینی و هنری... و در یک کلام، گسترش کیفی و کمی هر گونه فعالیت و نگرش فکری و فرهنگی است.

الف. گسترش اسلام:

عظمت اسلام که با مدیریت فرهنگی امام عصر، به یکباره نمایان می‌گردد، چنان جلوه‌ای از دین الهی به نمایش می‌گذارد که در سراسر جهان با استقبال بی‌نظیری مواجه می‌شود. بدین سان هر فرد از مردم جهان یک موحد مؤمن خواهد بود. در حکومت مهدوی علیه السلام مردم به گونه‌ای بی‌سابقه به اسلام روی می‌آورند به گونه‌ای که اسلام در هر خانه، کوخ، و چادری رخنه می‌کند؛ چنان که سرما در آن نفوذ می‌نماید (طیسی، ۱۳۸۰: ص ۱۸۱).

ب. توسعه علمی، فکری:

روایات، عصر ظهور را عصری ترسیم کرده‌اند که، بشر در آن دوران به واسطه حضور و رهبری منجی، به دریای بیکران دانش‌ها و معارف دست می‌یابد: «اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وکملت بها احلامهم؛ هنگامی که قائم ما قیام کند، دستش را بر سر مردم می‌گذارد و عقول آنها را کامل و فکرشان را تکمیل می‌کند» (علامه مجلسی، همان: ج ۵۲، ح ۴۷). البته این معارف، نه تنها معارف مادی، بلکه معارف معنوی و ماورائی را نیز در بر می‌گیرد. در واقع عصر ظهور، عصر حرکت از مادیت به سوی معنویت و از جهان ماده به جهان غیب است.

### جهانی شدن

از این مفهوم تعریف مشخص و معینی ارائه نشده و هر کس از دید خود، به آن نگریسته است، اما تعریفی که در این مقاله مورد توجه ما قرار گرفته است، تعریفی است که، توسط یان آرت شولت ارائه شده است. وی از جهانی شدن با عنوان «فوق قلمروگرایی»، یاد می‌کند، و آن را معادل مفاهیمی چون جهانی، فراج جهانی و

فرامرزی قرار می‌دهد. بر اساس تحلیل شولت:

جهانی شدن نوعی تغییر گسترده در ماهیت فضای اجتماعی است. انتشار و گسترش ارتباطات فوق قلمروی... موجب پایان یافتن قلمروگرایی یعنی وضعیتی که در آن جغرافیای اجتماعی کاملاً مربوط به یک قلمرو یا سرزمین است، خواهد شد. اما دیگر کلّ جغرافیای ما را تشکیل نخواهد داد (شولت، ۱۳۸۲: ص ۵۰).

به این معنا که تا پیش از این، جغرافیا عامل مهمی در تفاوت‌های اجتماعی جوامع مختلف محسوب می‌شد، به ویژه در بعد هویتی و فرهنگی، تفاوت‌های جغرافیایی تأثیر بسزایی در تفاوت‌های فرهنگی بر جای می‌گذارد؛ چراکه ارتباطات در یک وضعیت جغرافیایی و ارضی مشترک شکل می‌گرفت و فراتر نمی‌رفت. از منظر شولت، جهانی شدن فی‌نفسه بد یا خوب نیست، بلکه پیامدها و نتایج سیاست‌هایی که اتخاذ می‌شود، آن را مثبت یا منفی جلوه می‌دهد.

لذا با انتخاب این تعریف در پژوهش حاضر، نگاه ما به جهانی شدن به عنوان یک پدیده است؛ پدیده‌ای که از یک سو خنثی و حاصل گسترش شرایط فوق قلمرویی می‌باشد و از سویی دیگر به دلیل اداره کنونی آن توسط لیبرال دموکراسی، به یک پروژه تبدیل شده است.

نکته دیگر این که جهانی شدن، از ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، تشکیل شده است. این ابعاد به هم پیوسته و در هم تنیده‌اند و به هیچ روی، نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. اما از آن جا که بحث مورد نظر ما بر مسائل فرهنگی متمرکز است به گونه‌ای فرضی، میان آن‌ها یک تفکیک نظری قائل شده و تمرکز خود را معطوف به جهانی شدن فرهنگی و اجتماعی می‌کنیم.

#### ۱. جهانی شدن فرهنگ:

جهانی شدن، مفهوم سازی ما را از فرهنگ مختل می‌کند؛ زیرا فرهنگ، از قدیم به معنای ضمنی به ایده محلیت ثابت، گره خورده [بود]. فرهنگ، به طور ضمنی



معنی سازی را به خصوصیت و محلّیت ربط می‌داد. (حاجی یوسفی بی‌تا: ج ۱، ص ۴۷)

اما اینک، فرد در دیالکتیک با محیط پیرامونش، خود را در مواجهه با دنیایی سیال، مبهم و مسخ کننده می‌یابد که به گونه‌ای گسترده، روند تولید معنا را دگرگون می‌کند. بدین سان بشر، سرنوشت محتوم خویش را با میلیون‌ها انسان کره خاکی و سرزمین‌های دور و ناشناخته، در پیوندی تنگاتنگ می‌بیند؛ چراکه « به سبب جریان آرام و گسترده اطلاعات، جوامع نسبت به هویت، فرهنگ، و هنجارهای یکدیگر بیش از سایر زمان‌ها دسترسی دارند (سجادی، ۱۳۸۱: ص ۴۳). و عملکرد رسانه‌ها، اینترنت، ماهواره و... نیز این دسترسی را به طور روزافزونی تشدید می‌کند؛ لذا رویارویی با دنیای جهانی شده، به بازتعریف هنجارهای قدیمی و پای بندی به نرم‌های نو و جهانی می‌انجامد و بدین سان رفتارها در چارچوب‌های فرهنگی جدید، نظام یافته و هدایت می‌شوند.

## ۲. پیامدهای فرهنگی-اجتماعی جهانی شدن:

پیش از ورود به بحث لازم است بر این نکته تأکید کنیم که بیشتر پیامدهایی که ما در باره آن‌ها به قضاوت نشستیم، حاصل شرایطی است که ما آن را «شرایط گذار» می‌نامیم. همان گونه که شولت نیز بیان داشته، این سیاست‌های اتخاذ شده در قبال وضعیت جدید فوق قلمرویی است که پیامدهای جهانی شدن را مثبت یا منفی جلوه می‌دهد و نه خود جهانی شدن. از آن جا که سیاست‌های اتخاذ شده در جهان، امروزه تحت تأثیر لیبرال دموکراسی امریکا است بسیاری از این پیامدها از شرایط هژمونی فعلی ناشی شده، و با دگرگونی این شرایط، امکان تغییر آن‌ها نیز وجود خواهد داشت.

الف. عدالت اجتماعی:

عده‌ای معتقدند جهانی شدن با ایجاد شرایط و زمینه‌های یکسان در امر اطلاع

رسانی، گسترش آگاهی‌های عمومی، گسترش آموزش‌های همگانی، نظارت بر عملکردهای اقتصادی و سیاسی نهادهای مختلف، و... زمینه‌های تحقق عدالت اجتماعی را در سطح جهانی فراهم می‌کند.

این، در حالی است که از دید برخی دیگر، جهانی شدن نه تنها با عدالت سازگار نیست، بلکه زمینه‌های بسط بی‌عدالتی در جامعه را نیز افزایش می‌دهد. به زعم ایشان در بعد اقتصادی، تنها سرمایه داران، کارفرمایان، و صاحبان مشاغل از راه اندازی بازارهای مالی و تجاری سود فراوان می‌برند و بسیاری از فقیرترین کشورها قربانی نزول چشم‌گیر سطح زندگی خود می‌شوند (فاکس، ۱۳۸۱:ص ۴۶).

با این اوصاف، جهانی شدن به تشدید شکاف طبقاتی، و فاصله‌گیری میان فقیر و غنی می‌انجامد. و این مساله نیز به نوبه خود به نابرابری فرصت‌ها در فرایند جهانی شدن منجر می‌گردد.

واقعیت آن است که به لحاظ تاریخی، همواره فرصت‌های اجتماعی، برای مردان به نسبت زنان، برای شهری‌ها به نسبت روستاییان، برای سفید پوستان به نسبت رنگین پوستان، و برای اغنیا به نسبت فقرا بیشتر بوده است. درست است که جهانی شدن با گسترش ارتباطات جهانی، به افزایش آگاهی‌ها انجامیده است؛ اما در بیشتر موارد، با تمرکز ارتباطات جهانی بر طبقات متخصص، مرقه و شهرنشینان روبه رو هستیم. از سوی دیگر با وجود آنکه جهانی شدن، فرصت‌های شغلی زنان را افزایش داده است، این اشتغال به مشاغل با سطح اجتماعی و حقوق پایین‌تر محدود شده است. به لحاظ اقتصادی نیز بسیاری از سیاست‌های حمایتی که از سوی کشورهای مرکز یا شرکت‌های چند ملیتی اتخاذ می‌شود، در نهایت، به سود طبقات مرقه است.

**ب. امنیت:**

با پیشرفت فن آوری و افزایش آگاهی بشری، انتظار می‌رفت در شرایط جهانی

شدن، شاهد امنیت بیشتر در بعد جهانی باشیم؛ اما شرایط موجود بیانگر آن است که صلح و امنیت به یک کالای نایاب تبدیل شده است.

در دنیا هنوز هم به اندازه‌های کلاهدک هسته‌ای وجود دارد که برای نابودی کامل نژاد بشر کافی است. تسلیحات جهانی مانند جت‌های جنگی، موشک‌ها، و ماهواره‌های جاسوسی، با وجود آنکه ممکن است فعال نباشند، در هر حال احساس عدم امنیت را در مردم کشور مورد نظر دامن می‌زنند (شولت، همان: ص ۲۵۸).

در حوزه امنیت اجتماعی نیز فعالیت گروه‌های تبهکار جهانی، با استفاده از امکاناتی که جهانی شدن در اختیارشان قرار می‌دهد، هر روز افزایش می‌یابد. به همین دلیل، به اعتقاد برخی «گروه‌های تبهکار سودبرندگان اصلی جهانی سازی به شمار می‌روند» (فاکس، همان: ص ۴۱).

#### ج. بیکاری و فقر:

واقعیت آن است که بیکاری، در تحول تکنولوژیکی، جهانی شدن تجارت، محدودیت اقتدار دولت، و... ریشه دارد؛ برای مثال گسترش تکنولوژی‌های جدید - از جمله بیوتکنولوژی، میکروالکترونیک، و تکنولوژی ارتباطات از راه دور - در عرصه تکنولوژی‌های اقتصادی تحولی عمیق ایجاد کرده که خود به تغییرات گسترده در نیروی کار می‌انجامد، بدین معنا که بخش عظیمی از نیروی کار غیرمتخصص را از جریان کار خارج کرده و نرم افزارها، سخت افزارها و نیروهای متخصص تکنولوژی برتر را جایگزین آنان می‌کند. این گونه است که بخش عظیمی از کارگران، در شرایط فوق قلمرو گرایی، به صف بیکاران فقیر افزوده می‌شوند.

تحولات گسترده اقتصادی، بازار آزاد، از میان رفتن تعرفه‌ها، و ورود بازیگران بین‌المللی و... به خودی خود، توان رقابت سالم تولیدکنندگان خرده پا را تحلیل برده و کم‌کم آنان نیز به خیل بیکاران موجود می‌پیوندند.

از سوی دیگر، شرکتهای موفق که با استفاده از فن آوری پیشرفته، توانایی تولید قابل ملاحظه دارند، با محدودیت بازار فروش روبه رو می‌شوند. این محدودیت را کاهش درآمد افراد طبقه متوسط از یک سو و حضور رقبای بسیار در بازار تولید از سوی دیگر، شدت می‌بخشد... (کاظمی، ۱۳۸۰: ص ۱۵۶).

بدین سان، تنها برخی غول‌های اقتصادی در این عرصه باقی مانده و بقیه به مرور از صحنه حذف می‌شوند.

در بسیاری از مواقع، عملکردهای سازمان‌های اقتصاد جهانی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از سوی دیگر، در راستای کاهش فقر در سطح جهانی بوده است، در دراز مدت، بسیاری از سیاست‌های تعدیل اقتصادی نه تنها به نفع کشورهای فقیر نینجامیده، بلکه حتی باعث افزایش فشار بر اقشار آسیب پذیر این کشورها شده است. واقعیت آن است که همواره، اقشار آسیب پذیر جوامع گوناگون، نخستین قربانیان تحولات اقتصادی بوده و تا رسیدن به ثبات اقتصادی، باید بدترین شرایط ممکن را متحمل شوند.

#### د. گسترش دنیای مجازی:

در «دنیای مجازی»، فرد در ارتباط خویش با دنیای اطراف، با تصویرها و نه خود واقعیت مواجه است و گویی همواره واقعیت را از پس آینه می‌بیند. با این وصف، با وجود آن که فرد با انبوهی از اطلاعات کامپیوتری و دیجیتالی رو به رو است، همواره این ابهام وجود دارد که آیا واقعیتی که این دستگاه‌های ارتباطی در اختیار او قرار می‌دهند، واقعی هستند؟ بدین سان، « برای هر کسی از جمله رهبران سیاسی درک آنچه واقعاً رخ می‌دهد، دشوارتر می‌شود» (تافلر، ۱۳۷۴: ص ۴۰۷، به نقل از سجادی، همان: ص ۶۲). چراکه اخبار منتشر شده، هرگز خالی از جهت دهی‌های سیاسی و اقتصادی نبوده و در واقع، در بسیاری از مواقع، واقعیت‌سازی است، نه خود واقعیت. بر این اساس؛ « نیروهای اغو اگر و فریبنده بازار در دنیای

مک، استنتاج بشر را از کار می‌اندازد» (رجایی، ۱۳۸۰: ص ۱۵۵). در واقع، دنیای مجازی، دنیایی است که همه جا هست و هیچ جا نیست. و «به یمن مجازی سازی، اشخاص، اعمال و اطلاعات از جا بر کنده می‌شوند، یا به عبارت دیگر، در فضایی نامعلوم، در دگر جا، جای می‌گیرند» (شایگان، ۱۳۸۰: ص ۳۴۰).

ه. هویت چهل تکه و ورود به عصر پساتجددگرایی:

گسترش روابط فوق قلمروگرایی، هم چنان که مرزهای جغرافیایی را کم رنگ می‌کند، مرزهای فرهنگی و عقیدتی و هویتی را نیز در می‌نوردد، لذا قالب‌های جدیدی، وارد فضای فرهنگی جوامع می‌شود، این قالب‌ها فرد را با هنجارهای گوناگون و گاه متضاد روبه رو می‌گردانند. در چنین شرایطی اجزای مختلف و متضاد هویتی کنار یکدیگر، هویت فرد را شکل می‌دهند.

از سوی دیگر، نقاط مرکزی و محوری فرهنگ‌های گوناگون نیز به یکدیگر نزدیک شده و فاصله‌های فرهنگی پیشین به یکباره محو و نابود می‌گردند. پیامد منطقی چنین رویدادی، اختلاط عقیدتی و درهم ریختگی هویتی است. و لازمه پذیرش چنین اختلاطی، عقب نشینی از ادعاهای گذشته و پذیرش نوعی نسبی‌گرایی است. این شالوده شکنی، به تحقق عصر پساتجددگرایی می‌انجامد. بنابراین تجددگرایی که تا کنون تنها قرائت ممکن و منطقی در صحنه جوامع مطرح می‌شد، مورد تردید و انتقاد گسترده نگرش‌های پساتجددگرا قرار می‌گیرد.

### آسیب شناسی فرهنگ مهدوی در عصر جهانی شدن

در این مقاله، منظور ما از واژه آسیب شناسی، شناخت موانع و چالش‌های بالقوه و بالفعلی است که در فرایند جهانی شدن، فرهنگ مهدوی را مورد مناقشه قرار می‌دهند. و منظور از چالش، همان معنای مصطلحی است که در علوم سیاسی و

۱. نام بزرگترین فروشگاه و رستورانهای زنجیره‌ای مواد غذایی در جهان که هزاران شعبه در سراسر جهان دارد.

روابط بین الملل، به کار گرفته می‌شود و شامل هرگونه مخاطره، مشکل، درگیری، زد و خورد، تهدید و... است که هم تهدیدات نرم و هم تهدیدات فیزیکی را در بر می‌گیرد (ر.ک: علیپور نجفعلی، بی تا: ص ۲۴).

### ۱. چالش‌ها در حوزه عناصر فرهنگ مهدوی

تهدیدات فرهنگی در درجه اول، ناظر به عناصر فرهنگ مهدوی - یعنی مبادی اعتقادی و باورها، ارزش‌ها و هنجارها و... - هستند.

#### الف. در بعد باورها:

در این بعد، مهم ترین بخش، مسائلی است که به هستی شناسی، و معرفت شناسی و انسان شناسی مرتبط است. نوع پاسخ جهانی شدن به این گونه سؤالات، به نگرش جریاناتی بستگی دارد که بر فرایند جهانی شدن سوار شده و افسار آن را به دست می‌گیرند.

در شرایط کنونی دو جریان اصلی مدرنیسم و پسامدرنیسم بیش از سایر جریانات، متولی امر جهانی شدن هستند و به همین سبب در تعارض آشکار با فرهنگ مهدوی قرار می‌گیرند؛ برای مثال یکی از مهم ترین ویژگی‌های هستی شناسی مدرنیسم فردگرایی است. «فردگرایی یعنی نفی هرگونه اصل عالی و برتر از فردیت... یعنی خودداری از پذیرفتن یک اقتدار برتر از فرد و نیز یک معرفت برتر از عقل و استدلال فردی» (گنون، ۱۳۷۲: ص ۸۲ و ۹۸، به نقل از: ابوالقاسمی و سجادی، ۱۳۸۴، ص ۵۵) بنابراین، در اندیشه مدرن، انسان محوری جایگزین خدامحوری می‌شود. از سوی دیگر، پست مدرن‌ها نیز معتقدند هیچ حقیقت عالی و غایت متعالی برای زندگی وجود ندارد. (ر.ک: ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۵۰-۸۷) لذا در هر دو دیدگاه مسائلی همچون بعثت پیامبران و هدایت اولیای الهی و در رأس آن، امامت امام عصر<sup>علیه السلام</sup> مورد تردید قرار می‌گیرد که در تعارض آشکار با هستی شناسی مهدوی است.

در بعد معرفت شناختی، یکی از اصلی ترین اصول مدرنیسم، خردگرایی ابزاری است. خردگرایی ابزاری که در مسیر تکاملی خویش، به پوزیتویسم منطقی و سپس به ابطال گرایی منتهی می شود، جز به معرفت تجربی بها نداده و به نفی هر گونه شناخت متافیزیک و ماورایی دلالت دارد که با نگرش مهدوی در تضاد و تعارض قرار می گیرد.

همچنین از نگاه پست مدرنیستی، گرایش به نوعی تکثرگرایی مشاهده می گردد که هرگونه مطلق گرایی و فراروایت گرایی را نفی می کند. در واقع در این دیدگاه، چه دانش را محدود به ساختار زبان بدانیم و چه تأکید بر فضای گفتمانی داشته باشیم (ر.ک: ابوالقاسمی وسجادی، همان: ص ۸۰) هیچ حقیقت ثابت و بنیادینی وجود ندارد و همه چیز حتی دانش نیز محصول تفسیرهای ما است. با این وصف، پست مدرنیسم، یا قائل به هیچ حقیقتی نیست یا هر چه که فرهنگ های مختلف بیان می کنند را برداشتی از حقیقت می داند. این نگرش، به گونه ای اساس و شالوده فرهنگ مهدوی را نشانه می رود، چرا که در نگرش مهدوی، همه چیز از باورهای یقینی و قطعی سرچشمه می گیرد و وجود خدا، پیامبران، و امامان معصوم - خصوصاً آخرین آنها که زنده و ناظر است - قطعی و بلاشک است. در نتیجه، فرهنگ مهدوی نیز همانند هر فراروایت دیگر، سوژه نقد پسامدرنیسم قرار می گیرد.

بدین سان، جهانی شدن، تحت تأثیر نگرش های پست مدرنیستی، تنوع طلبی و تردید را وارد فضای فرهنگی جوامع شیعی کرده و به ترویج آن می پردازد. این در حالی است که در فرهنگ مهدوی، مؤمن حقیقی کسی است که بیش از دیگران به ایمان قلبی و یقینی نائل شده باشد.

در بعد انسان شناسی نیز در حالی که فرهنگ مهدوی به انسان به عنوان موجودی چند بعدی می نگرد که هر یک از ابعاد وجودی اش نیازمند تغذیه و تکامل و رشد است. جهانی شدن با نگرش مدرنیستی و حتی پست مدرنیستی

اش، به دلیل نگاه مادی گرایانه‌ای که در آن‌ها نهفته است، تنها بعد مادی وجود انسان را در نظر آورده و تکامل بشر را در گرو تکامل همین بعد می‌داند. کوتاه سخن آن که، جهانی شدن با هر دو رویکرد مدرنیستی و پست مدرنیستی اش، هم در هستی‌شناسی، هم در معرفت‌شناسی و هم در انسان‌شناسی، و در یک کلام، در باورهای ریشه‌ای خود با فرهنگ مهدوی در تعارض و تقابل قرار دارد.

ب. در بعد ارزش‌ها:

گسترش روابط فوق قلمروگرایی، به گونه‌ای در جریان است که ارزش‌های مورد نظر مدرنیسم یا پست مدرنیسم را ارزش‌های عامّ و جهانی معرفی می‌کنند، این، در حالی است که بسیاری از این ارزش‌ها در تعارض صریح با ارزش‌های جهان شمول مهدوی است.

برای مثال، مدرنیسمی که در هستی‌شناسی خویش، بر فردگرایی تأکید دارد، در حوزه ارزش‌ها، متمایل به آزادی خواهد بود و بنابراین بدون تردید، سرلوحه ارزش‌های جامعه مدرن، آزادی است... مدرنیته آزادی را عمدتاً به معنی فقدان موانع خارجی و شرایط خالی از اجبار و فشار و عدم دخالت دیگران می‌داند « (ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۵۹).

مسئلاً این تعریف از آزادی، با آزادی در فرهنگ مهدوی متفاوت است؛ چرا که « مفهوم مدرن آزادی با خود بنیادی بشر و اعراض آن از مذهب و وحی، محقق گردیده و بر همان مبنا تداوم یافته است و صبغه سوداگرانه و سودپرستانه و قدرت طلبانه دارد» (ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۶۰).

در حالی که در فرهنگ مهدوی، آزادی در چارچوب قوانین شرع و اسلام معنا می‌یابد. یکی دیگر از ارزش‌های مدرنیسم، حاکمیت قانون و برابری برابر آن است که البته قانون مدّ نظر ایشان قانونی بشری است که توسط اکثریت پذیرفته شده



است. در اندیشه مهدوی نیز همه مردم برابر قانون برابرند؛ اما تنها قانون حقیقی و لازم الاجرا قانون الهی است.

مسأله دیگر آن که مدرنیزم با پررنگ کردن برخی ارزش‌ها همچون آزادی، برخی دیگر از ارزش‌ها را نادیده می‌انگارد. به دیگر سخن، این نگرش، ارزشی را فدای ارزش دیگر می‌کند؛ برای مثال؛ ارزش‌هایی چون برابری، عدالت، فساد ستیزی، و... که از مهم ترین ارزش‌های مد نظر فرهنگ مهدوی هستند، از نظر این دیدگاه، مغفول می‌مانند.

نگرش پست مدرنیستی هیچ اصلی را ذاتاً ارزشمند ندانسته و به نفی خصلت استعلایی ارزش‌ها و هنجارها می‌پردازد؛ لذا در بعد ارزش‌ها نیز، میان فرهنگ مهدوی و قرائت‌های مختلف مدرنیستی و پست مدرنیستی جهانی شدن، تفاوت‌های عمیقی وجود دارد.

#### ج. در بعد هنجارها:

جهانی شدن با ترویج باورها و ارزش‌های گوناگون و حتی متضاد، شیوه خاصی از زندگی را در جوامع به وجود می‌آورد؛ لذا «الگوهای خاصی از زندگی را در عرصه‌های مختلف حیات بشری مطرح می‌کند و به صورت طبیعی با بایدها و نبایدهای چندی نیز همراه خواهد بود» (سجادی، همان: ص ۸۸).

در واقع، شکل‌گیری هویت‌های چهل تگه و تو در تو، با لایه‌های ضدّ و نقیض هویتی که تار و پود شخصیتی افراد را در دنیای فوق قلمروگرایی شکل می‌دهد، در بسیاری از افراد به ناچار به انتخاب شیوه‌ای از زندگی منجر می‌گردد که به رهایی از هر گونه تعهد اخلاقی و پای بندی به هنجارهای سنتی و انسانی می‌انجامد.

این گونه است که ما با چالش دیگری در حوزه تعلیم و تربیت مهدوی مواجه می‌گردیم که عبارت است از:

کاهش قدرت والدین و نظام آموزشی در جهت کنترل و هدایت رفتار و اخلاق

جوانان...[چنین مساله ای] با تأکیدی که در توسعه فرهنگ دینی [مهدوی] بر نقش والدین و نظام‌های آموزشی می‌شود، منافات دارد و این تضاد، خود مانعی بر سر راه بهبود توسعه فرهنگ دینی است (ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۱۷۸).

به طور کلی می‌توان چنین بیان کرد که جهانی شدن با روندی که در پیش گرفته است، با اساسی‌ترین هنجار فرهنگ مهدوی که همان «عمل به شریعت اسلام» است، منافات دارد.

#### د. در بعد نمادها:

یکی از چالش‌های این حوزه، وضعیتی است که در آن، نمادها از حالت تقدس معنوی بیرون آمده و به فرایند «تجاری شدن فرهنگی» آلوده می‌شوند؛ برای مثال، اماکنی همچون مسجد مقدس جمکران، مسجد امام حسن عسکری علیه السلام یا قدمگاه، صرفاً از بعد زیبایی شناختی، معماری بنای ساختمان یا طبیعت زیبای اطراف آن، مورد توجه قرار می‌گیرند و اعیادی هم چون روز جمعه یا نیمه شعبان و مناسکی همچون دعای ندبه و... تنها از زاویه مطالعات جامعه شناختی و روان شناختی مورد قبول واقع می‌شوند. در نتیجه، این گونه نمادها که خود دارای محتوای دینی و زبان گفتاری یا جسمانی یا نوشتاری فرهنگ مهدوی محسوب می‌شوند، مورد مناقشه قرار گرفته و تقدس خویش را از دست می‌دهند. از آن بالاتر، حتی گاهی، همین ارزش زیبایی شناختی را نیز از دست داده، و تنها بعد اقتصادی می‌یابند.

بنابراین هنگامی که نمادها یعنی صور سمبلیک فرهنگ، ارزش واقعی خویش را از دست دهند محتوای درونی آن‌ها نیز نادیده انگاشته می‌شود. به این صورت، کم‌کم «نمادهای غیر دینی جایگزین آداب و هنجارها و تشریفات نمادین مذهبی می‌شوند» (ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۶۷).

البته جف هینس معتقد است رسانه‌ها در عصر جهانی شدن می‌توانند به

فراگیر کردن نمادها بینجامند؛ به این صورت که «رسانه‌های نوین می‌توانند با کم کردن شکاف‌های اجتماعی، موضوعات و نمادها را از چارچوب اولیه و معنادار خود جدا ساخته و در نتیجه آن‌ها را هرچه بیشتر فراگیر نمایند» (هانس، ۱۳۷: ص ۱۱۸). اما آیا خارج کردن نمادها از چارچوب اولیه خویش ماهیت آن‌ها را از بین نخواهد برد؟ این، دقیقاً همان چیزی است که ما را در روند جهانی شدن دچار تردید و نگرانی می‌کند.

## ۲. چالش‌ها در حوزه ویژگی‌های فرهنگ مهدوی

برخی پیامدهایی که گسترش روابط فوق قلمروگرایی را به طور غیر مستقیم به بار می‌آورد، ویژگی‌های جهان شمولی، دینی بودن و آرمانی بودن فرهنگ مهدوی را با چالش جدی روبه رو می‌گرداند. در بعد جهان شمولی، ادعای جهان گرایی فرهنگ مدرن، به عنوان یک فرهنگ هژمون و مسلط، جهان گرایی فرهنگ مهدوی را با چالشی جدی روبه رو کرد و به عنوان یک رقیب موازی به آورد گاه می‌کشاند. در بعد دینی بودن نیز، بی‌تردید بسیاری از پیامدهای جهانی شدن گرایش به گسترش مادی گرایی و ماتریالیزم دارد، چرا که سکولاریزم «مدیریت جامعه و نظارت بر نهادهای اجتماعی را وظیفه عقل و دانش بشری دانسته و برای دین و اهداف و آرمان‌های دینی در این امور سهم و نقشی قائل نیست» (ابوالقاسمی و سجادی، همان: ص ۶۵). چنین نگرشی، وقتی با داعیه جهانشمولی لیبرال دموکراسی همراه شود، تا حد بسیار زیادی می‌تواند به نگرش مهدوی ضربه بزند. زیرا در اندیشه مهدوی، هیچ چیز نمی‌تواند جایگزینی برای حاکمیت دین در جامعه باشد.

در بعد آرمانی بودن فرهنگ مهدوی نیز می‌توان گفت در حالی که، اندیشه مهدوی ترسیم کننده آینده‌ای آرمانی است که در آن، سعادت افراد بشر در گرو تحقق فرهنگ آرمانی و کمال مطلوب مهدوی است، اندیشه مدرنیسم، مدعی است که به مصالح حقیقی و واقعی‌ای دست یافته است که سعادت انسان را تأمین

می‌کنند. بنابراین تحقق مدینه فاضله را در گرو پیروی از ارزش‌های مدرنیسم و تحقق آرمان‌های آن در سطح جهان می‌داند.

از سویی دیگر پست مدرنیسم نیز با داعیه فرهنگ مهدوی در این رابطه به مقابله بر می‌خیزد.

با این وصف، هر دو قرائت، مخالف آرمان‌های فرهنگ مهدوی و اشاعه دهنده دیدگاه‌های متضاد با این نگرش می‌باشند. این، در حالی است که جهانی شدن، مروج و مبلغ چنین دیدگاه‌هایی بوده و در این خصوص نیز اندیشه مهدوی را به چالش فرا می‌خواند.

### ۳. چالش‌ها در حوزه کارکردهای فرهنگ مهدوی

گفتیم که فرهنگ مهدوی در بعد فردی و اجتماعی، دارای کارکردهایی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از هویت بخشی و انسجام آفرینی. جهانی شدن در شرایط کنونی این کارکردها را نیز با چالشی جدی روبه‌رو می‌کند. برای مثال، جهانی شدن با روندی کنونی که به سوی گسترش فقر و بی‌عدالتی و فساد و... در حرکت است، تا حد بسیاری می‌تواند به ایجاد دل‌زدگی و ناامیدی و عدم نشاط و پویایی بینجامد و به همین دلیل، کارکرد نشاط بخشی و پویایی فرهنگ مهدوی را تحت الشعاع خویش قرار دهد. از جمله آثار سوء دیگر آن را می‌توان در موارد زیر عنوان کرد:

#### الف. چالش‌های هویتی:

چنان که متذکر شدیم، یکی از مهم‌ترین پیامدهای فوق قلمروگرایی، کم‌رنگ شدن مرزها و در نتیجه، تکثر فرهنگی است که پیامد منطقی آن در سطح جوامع، شکل‌گیری هویت‌های چهل تکه می‌باشد. در چنین شرایطی، دو حالت امکان پذیر است؛ اول آن که بر این اساس، ناچار به حرکت در فضاها بینا متنی شده و لذا به دلیل نبود یک هویت مرکزی و مرجع، نوعی بی‌نظمی بر هویت تک تک

افراد مستولی می‌شود؛ و بنابراین، مرز میان خودی و غیر خودی از میان رفته و هویت افراد با چالش جدی روبه‌رو می‌شود. چنین فرایندی، برای فرهنگ‌هایی همچون فرهنگ مهدوی که درصدد حفظ موقعیت خویش در عصر جهانی شدن هستند، بسیار خطرآفرین است. دکتر نصر ضمن بیان یک ضرب‌المثل، این خطر را برای فرهنگ اسلامی چنین گوشزد می‌کند:

یک ضرب‌المثل سنتی می‌گوید: «شیطان از نقطه‌ها و لبه‌های تیز منتفر است»... شیطان که در همه جا هست، تأثیر خود را با تیره کردن همه نقطه‌ها و لبه‌های تیزی که به آن‌ها دسترسی داشته باشد بر جای می‌نهد؛ به طوری که در محیط‌های فرهنگی تحت سیطره او، تمایزات دقیق، از میان رخت بر می‌بندد. لبه‌های تعالیم، می‌فرسایند و صورت دقیق آن‌ها به تدریج از میان می‌رود. حقیقت و خطا هر چه بیشتر در هم می‌شوند (نصر، ۱۳۸۱: ص ۲۸۴).

در این شرایط، فرد، میان هویت‌های گوناگون دچار نوعی سرگردانی و تضاد می‌شود و از این رو اندیشه‌ای سیال و بی‌بنیان یافته و هر روز به گونه‌ای می‌اندیشد. با این وصف، هیچ نقطه اتصال و اتکایی نیست که شخصیت فرد آن، ثبات یابد. حاصل چنین روندی، ایجاد التقاط بین حق و باطل است.

این درست است که ما از هویت بخشی فرهنگ مهدوی سخن به میان رانندیم؛ اما چنین کارکردی در شرایطی رخ می‌دهد که فرد معتقد، دچار بی‌هویتی و از خود بیگانگی فرهنگی نشده باشد و باورها و ارزش‌های مهدوی را با عمق وجود خویش دریافته باشد. در غیر این صورت شرایط فوق‌قلمروگرایی، هویت‌های چهل تکه‌ای را می‌آفریند که به هیچ ارزشی پای بند نیستند.

به همین دلیل است که فرهنگ مهدوی از یک سو از آرمیدن و حصاربندی و دوری از رویارویی با فرهنگ‌های دیگر، باز می‌دارد و از سوی دیگر، از التقاط و محو مرزهای میان حق و باطل رویگردان است. در واقع در اندیشه مهدوی، راه درست، صراط مستقیم است، راهی که از افراط و تفریط دوری گزیده و در میانه حرکت می‌کند.

ب. چالش‌ها در زمینه انسجام بخشی:

پیش از این، بیان کردیم که یکی از اصلی‌ترین کارکردهای فرهنگ مهدوی، انسجام بخشی به جامعه اسلامی است. این کارکرد، از آن‌جا ناشی می‌شود که فرهنگ مهدی با مرزبندی میان خودی و غیر خودی که بر اساس مرزهای اعتقادی ترسیم می‌شود، و از یک سو به فرد منتظر، هویت می‌بخشد و از سوی دیگر در جامعه شیعی انسجام می‌آفریند. اما جهانی شدن، با ایجاد هویت‌های دو رگه و چهل تکه، منجر به از هم گسیختگی فرهنگی شده. و چنین کارکردی را دچار خدشه می‌کند. به اعتقاد بسیاری از جامعه‌شناسان و فرهنگ‌شناسان، جهانی شدن، موجب یک نوع تجزیه اجتماعی می‌شود. تجلی تجزیه اجتماعی، ظهور هویت‌های متفاوت اجتماعی است. بر این اساس تلاقی جهانی شدن با فضای عمومی مذهبی جدید و به تعبیری «تودرتو» شدن فرهنگ‌ها و یا ظهور «فضای واحد فرهنگی» در کنار فضاهای متمایز فرهنگی موجب ظهور هویت‌های متفاوت اجتماعی و دینی شده است (عاملی: ۱۳۸۲، ص ۱۳۱).

این حالت در درجه اول، از کارکرد انسجام بخشی فرهنگ مهدوی جلوگیری کرده و در حفظ، تقویت و گسترش این فرهنگ اختلال ایجاد می‌نماید.

#### ۴. چالش‌ها در بعد آرمان‌ها و چشم انداز فرهنگ مهدوی

جو حاکم بر فرایند جهانی شدن، رستگاری را در داشتن بیشترین لذت مادی، قلمداد می‌کند. بدین سان، «جهانی شدن، رستگاری و سعادت بشری را با مفهوم قرارداد اجتماعی به عنوان مبنای اساسی لیبرالیسم پیوند می‌زند» (سجادی، همان: ص ۱۰۳). و آن را تنها، در چارچوب رفاه مادی تفسیر می‌کند، در حالی که فرهنگ مهدوی رستگاری بشر را در گرو عبادت الهی و در چارچوب ارزش‌های دینی در نظر می‌آورد. البته سعادت‌تی که فرهنگ مهدوی مطرح می‌کند؛ «در عرصه اجتماعی، روابط عادلانه و برابر را مد نظر دارد و در حوزه سیاست نیز با ساختار سیاسی مشروع و کارآمد که قبل از هر امری بتواند عدالت اجتماعی را برپا دارد،

پیوند می‌یابد» (سجادی، همان: ص ۱۰۳). یعنی در اندیشه مهدوی، سعادت و رفاه مادی نیز مورد توجه قرار گرفته و در آرمان شهر مهدوی نیز بدان وعده داده شده است؛ اما رفاه و سعادت مادی، هدف نهایی قلمداد نمی‌گردد. در این نگرش سعادت بشر در گرو رسیدن به عبودیت حق است. این در حالی است که جهانی شدن با روندی که در پیش گرفته است، به سوی زوال انسانیت، تباهی، فقر، بی‌عدالتی، بی‌بندوباری، بیماری و... در حرکت است. گویی هرگز به سرانجام نیکویی نخواهد رسید. چنین روندی، حاصل پیشتازی اندیشه‌های لیبرال دموکراسی در سطح جهان است و به اعتقاد ما، با تغییر این رویکردها، تحولات عظیمی را شاهد خواهیم بود، اما در چنین شرایطی، قضاوت درباره آینده‌ای نامعلوم، قدری دور از ذهن خواهد بود و به همین سبب، چشم انداز مدّ نظر فرهنگ مهدوی را دست نیافتنی می‌نمایاند.

### نتیجه

با توجه به مطالب گفته شده، آن چه تا کنون، جهانی شدن برای جوامع شیعی به ارمان آورده، فاجعه آمیز است. جهانی شدن با قلمروزدایی از مرزهای جغرافیایی، بیش از همه باورها و وجوه زیربنایی فرهنگ مهدوی را به چالش می‌خواند، به گونه‌ای که هم در بعد هستی‌شناسی، هم در بعد معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، و هم در حیطه انسان‌شناسی با گسترش باورها و اندیشه‌های متضاد به این جوامع، فرهنگ مهدوی را از بنیاد به چالش فرا می‌خواند. از سویی دیگر جهانی شدن، ویژگی‌ها، کارکردها و آرمان‌های فرهنگ مهدوی را نیز با چالشی جدی روبه‌رو می‌کند.

اما هم چنان که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، این‌ها حاصل سیاست‌ها و تصمیماتی است که از سوی متولیان کنونی جهانی شدن (مدرنیزم و پست مدرنیزم) اتخاذ شده است، و به ذات و ماهیت پدیده جهانی شدن مربوط نیست؛ و

لذا بیشترین چالش‌هایی که پیش روی فرهنگ مهدوی است، نه مربوط به ذات و جوهره پدیده جهانی شدن، بلکه از سیاست‌های اتخاذ شده کنونی و مدیریتی است که همینک بر فرایند جهانی شدن مستولی شده است.

#### منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشوری، داریوش، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷ش.
۳. ابوالقاسمی، محمد جواد و مهدی سجادی، *پژوهشی در چالش‌های توسعه فرهنگ دینی با نگاه به آینده*، تهران، عرش پژوه، ۱۳۸۴ش.
۴. انبار لویی، سعید، *«رادیو و اینترنت» فصلنامه پژوهش و سنجش*، بهار و تابستان ۱۳۷۹ش.
۵. بشیریه، حسین، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیست*، تهران، مؤسسه فرهنگی آینده پویان، ۱۳۷۹ش.
۶. بهروز لک، غلامرضا، *مهدویت و جهانی شدن*، مقاله در سایت باشگاه اندیشه ۱۳۸۲/۵/۲۸ش.
۷. تاجیک، محمد رضا، *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰ش.
۸. تافلر، آلون، *جایه جایی قدرت*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، سیمرغ، چ پنجم، ۱۳۷۴ش.



۹. رجایی، فرهنگ، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۰ش.
۱۰. ساشادینا و جاسم حسین، غیبت و مهدویت در تشیع امامیه، قم، مترجم، ۱۳۷۱ش.
۱۱. سجادی، عبدالقیوم، درآمدی بر اسلام و جهانی شدن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ش.
۱۲. شایان مهر، علیرضا، دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۷ش.
۱۳. شایگان، داریوش، افسون زدگی جدید؛ هویت چهل تنگه، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰ش.
۱۴. شولت، یان.آرت، نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، بی جا، المؤسسة المعارف الاسلامیه، بی تا.
۱۶. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، لبنان، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۹ ق.
۱۷. صاحبی، محمد جواد، جهانی شدن و دین؛ فرصت‌ها و چالش‌ها، قم، احیا گران، ۱۳۸۲ش.
۱۸. طبسی، نجم‌الدین، چشم اندازی به حکومت مهدی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۱۹. علیپور نجفعلی، محمد، چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.
۲۰. فاکس، جرمی، تقابل‌های پسامدرن چامسکی و جهانی سازی، ترجمه مزدک انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۱ش.
۲۱. قوام، عبدالعلی، جهانی شدن و جهان سوم، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲ش.
۲۲. کاظمی، علی اصغر، جهانی شدن یا جهانی سازی، تهران، قومس، ۱۳۸۰ش.
۲۳. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر، سوم، بی جا، مؤسسه معارف اسلامی، بی تا.
۲۴. کوئن، بروس، میانی شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت، ۱۳۷۶ش.
۲۵. گنون، رنه، بحران دنیای مدرن، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲ش.
۲۶. گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸ش.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
۲۸. مرقانی، طه، جهانشمولی اسلام و جهانی سازی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب، ۱۳۸۲ش.
۲۹. مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، بیستم، تهران، صدرا، ۱۳۷۸ش.
۳۰. نعمانی، محمد ابراهیم، الغیبه، دارالکتب الاسلامی تهران، ۱۳۶۳ش.

۳۱. نصر، حسین، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، سهروردی، ۱۳۸۱ش.
۳۲. مالکوم واترز، *جهانی شدن*، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنایع، ۱۳۷۹ش.
۳۳. هانس، پیتر مارتین و هارالد شومن، *دام جهانی شدن*، ترجمه: حمید رضا شه میرزادی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸ش.
۳۴. هلالی، سلیم بن قیس، *اسرار آل محمد(ص)*، ترجمه: ابراهیم نداف زاده و همزه کریم خوانی، قم، عطر یاس، ۱۳۸۶ش.

نرم افزار:

- ۱- دایره المعارف بریتانیکا، سال ۲۰۰۳.
- ۲- نرم افزار موعود.
- ۳- نرم افزار جامع الاحادیث.
- ۴- نرم افزار گنجینه.





## نقش و جایگاه قره العین در فرقه بابیه

نرجس عبدیائی \*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۱۱

### چکیده

مهدویت و حقایق مرتبط به آن، گاهی دست آویز اقشار فرصت طلب قرار می‌گرفت. بابیه از جمله آن‌ها بود؛ فرقه‌ای انحرافی که در دوران قاجار به رهبری علی محمد باب شکل گرفت. باب، برای خود، افرادی را به عنوان یاران اصلی‌اش در انتشار این مسلک برگزید. یکی از آن‌ها زنی به نام قره العین، از خاندان علم و اجتهاد بود. که جایگاه و نقش مؤثری در فرقه بابیه داشته است. قره العین با صدور دستور قتل عمومی خود - یعنی مجتهد معروف محمد تقی برغانی - و مشارکت در قتل او، نیز با شرکت در برخی جنگ‌های بابیه مثل واقعه طبرسی و تبلیغ بی‌رویه مرام علی محمد و از همه مهمتر با اعلام دوران فترت و نسخ دین اسلام و اعلام و اظهار کشف حجاب، نقش‌های مؤثری در ترویج فرقه بابیه و انحرافات آن، ایفا کرد.

کلید واژه‌ها: شیخیه، بابیه، قره العین، برغانی، بدشت، جنگ طبرسی.

### مقدمه

طبق اعتقادات مذهب شیعه امامیه و روایات متعددی که در کتب اهل سنت نیز آمده است، در آخر الزمان، مهدی عجل الله تعالی فرجه از آل محمد صلی الله علیه و آله با ویژگی‌ها و نشانه‌های خاصی ظهور خواهد کرد و این مسأله‌ای است که دستاویزی برای افکار و مقاصد

برخی فرق انحرافی شد. در طول تاریخ اسلام، افراد متعددی خود را امام منتظر معرفی کردند؛ از جمله: محمد بن حنفیه، زید بن علی بن حسین در ۱۲۰ق، محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه در ۱۴۵ق، عبیدالله محمد فاطمی در ۲۹۷ق، محمد بن تومرت در آفریقا متوفای ۵۲۲ق، محمد احمد سودانی در ۱۳۰۰ق، غلام احمد قادیانی در ۱۸۸۹ق، علی بن محمد شیرازی و حسینعلی نوری معروف به بهاء در ۱۲۸۷ هـ ق (جعفرتبار، ۱۳۸۶: ص ۱۹۰-۲۰۵). هریک از این فرقه‌ها، گروهی از مردم را به سوی خود متمایل کردند و آن‌ها را از اصالت مهدویت و امامت حضرت حجت علیه السلام به سوی منافع شخصی و ادعاهای واهی منحرف کردند. در قرون معاصر فرقه بابیه و پس از آن، بهائیت از جمله این فرق منحرف هستند.

بابیه نام فرقه‌ای بود به رهبری شخصی به نام علی محمد شیرازی، از شاگردان سید کاظم رشتی. سید کاظم نیز از شاگردان شیخ احمد بن زین الدین (یکی از علمای شیعه که مکتب شیخیه بنام اوست) می‌باشد. شیخیه اصولی را پایه ریزی کرد که با عقاید شیعه اثنی عشری تفاوت‌هایی داشت؛ از جمله این که از اصول پنجگانه دین، سه رکن توحید، نبوت و امامت را پذیرفت و عدل و معاد (معاد جسمانی) را منکر شد و در عوض به رکن دیگری به نام رکن رابع اعتقاد داشت. (مشکور، ۱۳۷۲: ص ۸۱۶) اعتقاد به رکن رابع، عقیده به یک وکیل یا نایب از میان شیعیان کامل بود که مسائل مربوط به همین رکن، فرصتی را برای پیدایش افرادی چون علی محمد با ادعای بابیت فراهم کرد.

علی محمد در سال ۱۲۶۰ق، ادعاهایی را آغاز کرد که عبارت بودند از: در سال‌های ۱۲۶۴-۱۲۶۰ ادعای بابیت امام عصر علیه السلام. در سال‌های ۱۲۶۴-۱۲۶۶ق ادعاهای عجیب دیگری نظیر قائمیت کرد، بعد از آن، کتابی به نام بیان را نوشت و آن را نسخ کننده قرآن معرفی کرد. (همو، ص ۸۱۷) در آثار او می‌توان ردپایی از ادعای نبوت و الوهیت را هم یافت. بحث درباره آثار علی محمد و

تناقضات، اغلاط و تقلیدهای ناشیانه موجود در آنها، مجال گسترده تری می‌طلبند.

او در نوزده سالگی شاگرد سید کاظم رشتی شد و در ۲۴ سالگی (در سال ۱۲۶۰ ش) ادعای بابیت خود را آغاز کرد. از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ ش در روستای چهریق باکو زندانی شد. در این زمان، برخی یارانش داغ‌تر از او پیش رفتند و شورش‌هایی به راه انداختند. پس از آن، به دستور امیرکبیر پس از چندین جلسه مناظره و اثبات پوچی ادعاها یش از قلعه چهریق به تبریز منتقل شد و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ق به قتل رسید. «بعد از او رقابت بر سر جانشینی علی محمد هم شکل گرفت. میرزا یحیی فرقه ازلیه و میرزا حسینعلی بهاءالله فرقه بهائیه را بنا نهادند (پیرنیا، ۱۳۷۵: ص ۸۲۲).

در میان یاران علی محمد، عده‌ای (هجده نفر) زبده و سرآمد بودند که باب، آنها را «حروف حی» نامید، آنها از این قرارند: ملاحسین بشرویه، محمد حسن اخوت، محمد باقر صغیر، ملا حسین بسطامی، ملا خدابخش قوچانی معروف به ملا علی رازی، ملا حسین بجستانی، سعید هندی، ملا محمد باقر فواقی، ملا جلیل رومی، ملا احمد ابدالی مراغی، ملا محمد باقر تبریزی، ملا یوسف اردبیلی، میرزا هادی قزوینی، میرزا محمد علی قزوینی، طاهره قره‌العین، ملا محمد علی بارفروش، سید یحیی دارابجردی، ملا علی ترشیزی (مشکور، همان: ص ۸۸-۸۹).

قره‌العین طی هفت ماه اول، به باب گرویده و از سوی او، مورد نهایت تکریم و تجلیل واقع شد. طاهره قره‌العین، اقدامات متعددی را در این فرقه رهبری و یا پی‌گیری کرد؛ اقداماتی که معلوم نیست تا چه اندازه به سبب باب و آموزه‌های آن بود و تا چه میزان به حس برتری جویی یا آزادی طلبی خارج از قیود تعالی بخش اسلام مرتبط می‌شد.

این پژوهش، در صدد بررسی جایگاه و نقش قره‌العین در فرقه بابیه است؟

### شخصیت و خانواده قره العین

نام اصلی او فاطمه و مشهور به زرین تاج است. بابتها در ابتدا به سبب حسن و جمالش (تبریزی، ۱۳۷۴: ص ۴۴۰) او را «بدر الدجی» و «شمس الضحی» لقب داده بودند و بعد «قره العین» نامیده شد. علی محمد باب هم او را به طاهره و القاب صدیقه، عالمه، عامله ملقب کرد.

طاهره از خاندان اهل علم بود. عموی بزرگش ملا محمد تقی برغانی مجتهد و امام جمعه قزوین و از علمای طراز اول بود. پدرش ملا محمد صالح نیز در مقام اجتهاد بود و عموی کوچکش ملا علی هم در این درجه علمی قرار داشت. از میان اینها تنها ملا علی بود که شاگرد شیخ احمد احسایی و از طرفداران جدی او به شمار می‌آمد.

یکی از برادران قره العین میرزا عبد الوهاب قزوینی بود که درباره او نقل شده است: در ۱۲۹۲ق که ناصرالدین شاه به سفر اروپا می‌رفت، او مجتهد کلیه ملتزمین رکاب ناصر الدین شاه تا بندر حاجی ترخان بود (خانمشقانی، ۱۳۶۲: ۲۵۲).

برادر دیگری هم به نام شیخ رضا داشت که درباره او آمده است: بعد از قضیه خواهرش [قره العین] از ننگ و عار این قضیه، از قزوین فرار کرده به کربلا رفته و آن جا به تحصیل علم اشتغال پیدا کرد (زعیم‌الدوله، بی‌تا: ص ۱۳۶).

شرح آن قضیه در ادامه می‌آید.

قره العین در چنین محیط خانوادگی در سال ۱۲۳۳ق متولد شد. بنا بر نقل منابع تاریخی، او از استعداد و حافظه‌ای قوی برخوردار بود؛ لذا مقدمات علوم اسلامی را یاد گرفت و در مباحثات علمی عمو، پدر و اقوام دیگرش شرکت می‌کرد.

فاطمه به کمک عموی کوچکش، با اصول و عقاید شیخیه آشنا و به آن علاقه مند شد. در دورانی که سید کاظم رشتی به جانشینی شیخ احمد رسیده بود، قره العین با او مکاتباتی کرد و در آن مکاتبات بود که سید کاظم، نام «قره العین» را بر او نهاد.

او با پسر عموی بزرگش ازدواج کرده بود و با وجود سه فرزند به دلیل اختلافات عقیدتی شیخیه و تشیع و پایبندی شوهر و پدر شوهرش به تشیع، خانواده را ترک کرد و به قول نویسنده *ریحانه الادب*، خود را بر خلاف شریعت اسلام، مطلقه اعلام کرد (مدرسی، بی تا: ص ۴۴۰). سپس به شوق دیدار سید کاظم، به کربلا رفت؛ اما سید کاظم از دنیا رفته بود و قره العین مدتی نزد همسر او برای درس و بحث ماند. یک نویسنده ایتالیایی به نام کارلاسرنا در سفرنامه خود از او به عنوان زنی مبلغ که مذهبی روشن بین داشته است، یاد می‌کند (= کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ص ۳۹۵). البته کارلاسرنا از مناظرات باب و علما که تحیر و ضعف شدید باب در آن هامشهود است نیز، به عنوان «پاسخ‌های بسیار سنجیده و عقلایی باب» یاد می‌کند (همو: ص ۴۰۴).

در این اوقات بود که علی محمد در شیراز ادعای بابت کرد و ملا حسین بشرویه از شاگردان سید کاظم که - به اصطلاح - در پی شمس حقیقت می‌گشت، به سراغ علی محمد رفت و در ضمن نامه‌ای را که قره العین برای شخص مقصود یا شمس حقیقت نوشته بود، به او داد (افراسیابی، ۱۳۷۴: ص ۱۰۴). با هم بی‌درنگ او را از حروف حیّ و یاران اصلی خود خواند؛ در حالی که او تنها فرد از حروف حی بود که باب هرگز او را ندید و او هم موفق به دیدار علی محمد نشد.

قره العین پس از کشته شدن باب، تا دو سال دیگر زنده ماند. در پی ترور ناصرالدین شاه توسط عده‌ای از بابیان، او و برخی سران بابیه دستگیر شدند و در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ ق دو سال پس از اعدام علی محمد، او را به قتل رساندند. پیش از کشتن او، دو تن از علمای معروف آن زمان تهران به نام حاج ملا علی کنی و حاج ملا محمد اندرمانی را چند بار برای نصیحت نزد وی فرستادند ولی ثمری نداشت (واحد، ۱۳۶۱: ص ۳۸).

درباره آخرین ساعات زندگی او چنین نقل شده است:

طاهره شبی که آخرین دقایق حیاتش را نزدیک دید، لباس نو در بر کرد و چون



عروسی خود را بیاراست و هیکل را با عطر و عنبر معطر و معنبر نمود... که ناگاه فراشان و چاوشان عزیز خان در دل شب وارد شدند... به باغ ایلخانی که در خارج شهر واقع است، هدایت کردند (مصطفوی، ۱۳۸۶: ج ۳، ص ۱۴۲).

درباره برخی از اشعاری که به او نسبت داده‌اند، در میان محققان اختلاف نظر است که آیا به واقع، این اشعار از قره العین است یا از دیگری است؛ مثلاً این دو بیت را به او نسبت می‌دهند:

لمعات وجهک أشقرت      به چه رو ألتست بربرکم  
بشعاع طلعتک اعنتلا      نزنسی بزن که بلی بلی

مورخان آورده‌اند که این شعر از ملا باقر صحبت لاری است که در دیوانش هم آمده است (زاهد، ۱۳۸۰: ص ۱۸۶).

با این اوصاف، شعرها و غزل‌های انگشت شماری به این زن نسبت داده شده است که بیانگر طبع ادبی او است.

#### ب) جایگاه قره العین در بابیه

برای بررسی جایگاه قره العین در فرقه بابیه مناسب است از نظر خود علی محمد آغاز کنیم. گویا وی در آغاز ادعاهایش، به شدت نیازمند هوادارانی بود و چنان که در صفحات پیش آمد، با آنکه فاطمه قره العین را ندیده بود، او را از حروف حی یا یاران اصلی خود برگزید. این، در حالی بود که این زن، هنوز اقدام خاصی برای علی محمد و ادعاهایش انجام نداده بود و به واسطه بشرویه (از دیگر یاران اصلی علی محمد) بین این دو، آشنایی ابتدایی صورت گرفت. وقتی قره العین در بغداد بود و به مقام حروف حی نایل آمده بود، در امر حجاب، سهل انگاری‌هایی را آغاز کرد. اینجا بود که عده‌ای از معتقدان به باب، اعتراض کردند و برای علی محمد در این باره پیغامی فرستادند، اما علی محمد که در آن زمان در زندان ماکو بود، با خواندن نامه قره العین و مخالفان، جوابی برای آن‌ها فرستاد و در آن، مخالفان قره

العین، متزلزل خوانده شده و خود قره العین زنی صدیقه، عالمه، عامله و طاهره معرفی شد (همو: ص ۱۰۶).

درباره او آمده است:

در کربلا قره العین مدعی شد: «من مظهر جناب فاطمه علیها السلام هستم و حکم چشم من، چشم مبارک ایشان است و هرچه من نظر می‌کنم طاهر می‌شود، پس فرمود: ای اصحاب! هرچه در بازار گرفته اید، بیاورید من نظر نمایم، تا حلال شود» و اصحاب چنین کردند... و برخی اصحاب، درصدد رد به ایشان و لعن بر آمدند و نامه‌های شکوه آمیز به باب نوشتند و باب، ایشان را طاهره نامید (جانی کاشانی، ۱۲۶۸ق: ص ۲۴۱-۲۴۲).

علی محمد در آثار خود از این زن، با جلالت یاد کرده است که به برخی از این موارد، اشاره می‌کنیم:

در فراز ۲۲: «یا قره العین إن الله قد جعل العینین فی أیدیک...»

در فراز ۷۶: «یا قره العین قد إختارک لنفسی...»

در فراز ۲۵: «یا قره العین إن الله قد جعل حکم السابقین...» و... (باب، ۱۳۴ بدیع: ص ۳۲ - ۳۳ و ۴۸ - ۴۹).

حداقل مطلبی که در این باره شایان بررسی است این است که بر چه استنادی چنین القابی به قره العین داده می‌شود، تا جایی که در حد صدیقه و طاهره او را معصوم از اشتباه در ترویج و تبیین مسلک بابیه معرفی می‌کند؟ آیا علی محمد باب زمانی قره العین را دیده بود یا خودش به او چیزی آموزش داده بود یا سخن قره العین را شنیده و از فضل او در ترویج این مرام باخبر شده بود؟ نه، علی محمد، به واسطه نقل قول‌هایی از این فرد سخن گفته است و این، دلیلی ندارد، جز رجوع به انگیزه احتمالی او که فقط گردآوری افراد - به خصوص اهل علم - به سوی خودش می‌باشد.

در میان طرفداران بابیه نیز قره العین جایگاه ویژه‌ای داشت. علاوه بر دو ویژگی این زن، یعنی آگاهی‌های دینی و نیز جمال او، طاهره سعی می‌کرد بی‌پروا برای

مسلك على محمد تبليغ كند و على محمد جاينگاه ويژه‌اى براى او قايل بود، شأنى كه هيچ زنى لايق او نبود، جز حضرت زهرا عليها السلام. القاب صديقه، طاهره، عالمه و... اگر در يك مسلك هر چند خرافى به كسى داده شود، طبيعتا حس برترى جويى آن شخص بروز مى‌كند، تا جائي كه حتى ممكن است بر خدا يا پيامبر خودش (على محمد) هم در فرمانروايى پيشى گيرد. اين در ماجراى «بدشت» و دستور قره العين مبنى بر آغاز دوران فترت به خوبى آشكار است كه در صفحات بعد به آن، اشاره مى‌كنيم. در آن هنگام كه او نسخ شريعت اسلام را اعلام كرد، اطرافيان باب و پيروان اصلى اش، جز يك نفر، همگى سكوت كردند، البته عده‌اى از بابيان، به همين دليل از اين فرقه جدا شدند، اما جاينگاه طاهره ميان رهبران بابى، قوى‌تر از اين‌ها بود، تا جايى كه در واقعه «بدشت» افرادى به او پيشنهاد كردند كه خودش ادعاى بابيت كند و او هم اعتقادات سست آن‌ها را بي‌پاسخ نگذاشت و اعلام خدايى كرد.

با وجود آن كه ذكر اعتراضى از سوي يكي از «حروف حى» يعنى قدوس (محمد على بابلى) در منابع آمده است و گويا وي گفته است: «اگر من در بدشت بودم، اصحاب آن جا را با شمشير كيفر مى‌نمودم» (...، همان: ص ۶۵). اما وقايع بعدى، و به خصوص ادامه حمايت‌هاى باب و رهبرانش از اين زن، نشان داد كه در اين دين اگر كسى ادعاى خدايى هم بكنند، مهم نيست.

به هر حال برخى همراهان قره العين درطول حماسه سازى‌هاى او براى آشوب به نفع خودش يا فرقه بابيه، آن قدر مجذوب او شده بودند كه اتفاقا به همين دليل اقرار به عدم اعتقاد به على محمد و مسلكش، در كلامشان ظاهر مى‌شد.

صالح شيرازى به نقل از كتاب *تاريخ قديم (نقطه الكاف)* به قره العين مى‌گويد:

اى دختر! هر گاه تو خودت ادعاى بابيت مى‌نمودى، مرا گوارا بود تسليم امر تو را نمودن واى كاش تو پسر بودى، تا مرا فخر بر عالميان مى‌بود. چه كنم كه تو با اين فضيلت تابع اين جوان شيرازى شده‌اى (نجفى، ۱۳۸۳: ص ۵۱۶).

درباره میرزا یحیی صبح ازل (از مدعیان جانشینی باب) آورده‌اند که او مدت‌ها در دامان قره‌ال‌عین پرورش یافته بود:

خدمت جناب طاهره مکرر می‌رسیدند و آن مادر امکان، همچون دایه، آن طفل ازلیه را از «لبن لم یتغیر طعمه» شیر داده و در مهد آداب حسنه و اخلاق پسندیده تربیت نموده و به لباس‌های سلوک اهل فطرت مستقیمه مسلوک داشته... (جانی کاشانی، بی‌تا: ص ۲۴۱).

## نقش قره‌ال‌عین در بایبه

### ۱. حکم نسخ اسلام و اظهار آن

فرمان نسخ دین و دوران فترت (یعنی زمان رهایی از احکام و قوانین شریعت) را در اصل و به طور موردی میتوان به خود رهبر بایبه نسبت داد. زمانی که در تفسیر سوره یوسف خطاب به قره‌ال‌عین عبارتی نوشت که ترجمه آن چنین است:

ای قره‌ال‌عین! به زنان اجازه داده شده که همانند حوریه بهشتی لباس‌های حریر بپوشند و خود را بیاریند و به صورت حوران بهشتی از خانه هایشان بیرون آیند و میان مردان بیرون و بدون حجاب بر صندلی‌ها بنشینند و... (باب، بی‌تا: ص ۳۲-۳۳).

اما در حادثه مشهور و مورد قبول بابیان و بهائیان یعنی واقعه روستای بدشت در حوالی شاهرود، که با رهبری قره‌ال‌عین و همکاری و زمینه‌سازی حسینعلی (بهاء) و محمد علی بارفروش شکل گرفت، او نسخ شریعت اسلام را اعلام و اظهار کرد و این بنای نافرجام دین سوزی و خرافه باوری را برای بابیان و پس از آن بهائیان در حوزه اعتقادات فکری شان به یادگار گذاشت. در حالی که تا قبل از این مطالب در همان بدشت هم که حدود ۸۲ نفر از بابیان به منظور چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (باب) از حبس و بحث در تکالیف دینی و این که آیا فروع اسلامی تغییر خواهد کرد یا نه، جمع شده بودند! (زاهد، همان: ص ۱۸۴) به پیشنهادی میرزا حسینعلی نماز خوانده می‌شد.

قره العین بعد از جلسات شبانه روزی خصوصی میان این سه رهبر، در نهایت، وسیله یا رهبر این تحول فکری عجیب شد. آن روز، او سر برهنه با لباس فاخر و آرایش، ابتدا در پشت پرده‌ای نشست و گفت:

... ای اصحاب! این روزگار، از ایام فترت شمرده می‌شود. امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلاه کاری بیهوده است. آن گاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعة را فرو گیرد و ادیان مختلف را یکی کند، تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیفی که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقاب و عذابی نخواهد بود (نجفی، همان: ص ۵۲۴).

در نقل دیگری از کتاب *مفتاح باب الابواب* یا *تاریخ باب و بهاء*، که پدر و جد مؤلف باب را پیش از کشته شدن در تبریز ملاقات کرده‌اند و در برخی وقایع بابیه حضور داشته و شاهد آن بودند، آمده است که او چنین گفت:

ای احباب، گوش کنید؛ ای اغیارا بدانید! احکام شریعت محمدی اکنون به واسطه ظهور باب منسوخ گشته، احکام شریعت جدید باب هنوز به ما نرسیده و اکنون اشتغال شما به نماز و روزه و زکات و سایر آنچه را که محمد [صلی الله علیه و آله] آورده است، همه اعمالی لغو و افعالی باطل است و بدان‌ها کسی جز غافلان و نادانان عمل نمی‌کنند. به زودی مولای ما باب، بلاد را فتح می‌کند؛ عباد را مسخر می‌سازد؛ به زودی اقالیم هفتگانه مسکون روی زمین در مقابل وی تسلیم می‌شوند و او تمام ادیان موجود در روی زمین را یکی می‌سازد، تا دینی جز یک دین بر روی زمین باقی نماند و آن دین حق جدید باب و شریعت تازه اوست که هنوز جز اندکی از آن به دست ما نرسیده است. پس اکنون من به شما می‌گویم و گفته من حق است. امروز امر و تکلیف و نهی و تضییقی وجود ندارد و اکنون ما در زمان فترت واقعیم. پس، از حالت تنهایی به حال اجماع بیرون بیایید و این حجابی را که میان شما و زنان مانع از

۱. این دو کلمه در اصطلاح بابیان به مؤمنان و کافران به امر باب گفته می‌شود.

استفاده و استمتاع است، پاره کنید؛ آن‌ها را در کارهای خودتان شریک سازید و کارها را میان خودتان و زنان بعد از آن که کام دل از آن‌ها برداشتید، تقسیم کنید. با آن‌ها آمیزش داشته باشید. آن‌ها را از خانه‌ها به انجمن‌ها ببرید. زنان، گل‌های زندگی دنیا می‌باشند. گل را باید از شاخ بچینید و ببوئید؛ زیرا گل برای چیدن و بوئیدن آفریده شده و شایسته نیست که آن را آماده بدارید و بدان نیک نظر ندارید. آن‌ها را با لذت تمام ببوئید. گل و شکوفه را باید چید و برای دوستان به ارمغان فرستاد.

اما تمرکز سرمایه نزد برخی و محروم بودن برخی دیگر از استفاده از آن، اصل و اساس هر فتنه و فساد است؛ زیرا مال برای یک فرد خلق نشده است، تا تنها از آن مال لذت ببرد و دیگران از استفاده از آن محروم باشند؛ بلکه اموال، حق مشاع تمام مردم است و کسی آن را قسمت نکرده. مال برای آن است که تمام مردم در آن، اشتراک داشته باشند و میان آن‌ها در گردش باشد. نباید کسی آن را احتکار کند. نباید کسی آن را به خود اختصاص دهد. باید بعضی مردم بر بعضی دیگر در اموال شرکت کنند، تا فقر و پریشانی از آن‌ها برطرف شود و تنگی و سختی معاش و زندگی از آن‌ها زایل شود، زنان خود را از دوستانان دریغ مدارید؛ زیرا اکنون رادع و مانع و حد و تکلیفی وجود ندارد و کسی نمی‌تواند جلو کسی را بگیرد پس حظ و نصیب خود را از این حیات و زندگی بردارید؛ زیرا بعد از مردن، خبری نیست (زعیم‌الدوله، همان: ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

معلوم نیست اگر به واقع دوران فترت اعلام شده است و حد و تکلیفی نیست، قره‌العین این باید و نبایدهای مالی را - که البته حرف جدیدی نیست - بر چه اساسی به بابیان فرمان می‌دهد. البته پیش از این، او در همان بدشت بدون حجاب به دیدار حسینعلی هم رفته بود و دلیل این کار را هم در مفهوم «غضوا أبصارکم» آورده‌اند که میرزا آقا جان در تلخیص تاریخ نبیل این توجیه را این گونه تبیین می‌کند:

در روز قیامت حضرت طاهره بی‌حجاب و با صورت گشاده جلوی مردم تشریف می‌آورند؛ در آن لحظه هاتفی از غیب ندا می‌کند و می‌گوید «غضوا ابصارکم» در آن روز همه اصحاب دچار دهشت و اضطراب می‌شوند (زرنندی، بی‌تا: ص ۴۷۴ و ۴۷۶).

علامه مصطفوی نتایج این تبیین و منظور آنان را این گونه توضیح می‌دهد:

۱. دشت بدشت محشر و قیامت است. ۲. طاهره قره العین قزوینی همان حضرت زهرا است. ۳. حضرت زهرا که مجسمه عفت و حیا و مظهر تقوا و عصمت بود، در دشت بدشت به صورت طاهره بی‌حجاب و خود آراسته جلوه‌گری می‌کند (مصطفوی، همان: ص ۱۴۲).

با این زمینه سازی‌ها وقتی قره العین در جمع بدشت سخنش تمام شد، پرده را کنار زد و بابیان بدشت برای اولین بار، او را در کمال آرایش دیدند. در کتاب از صبا تا نیما او را نخستین زنی معرفی می‌کند که بر خلاف رسم و عرف زمانه، بی‌حجاب در برابر مردان ظاهر شد (آرین پور، همان: ص ۱۳۱).

نتیجه این بدعت عقیدتی طاهره را نمی‌توان کوچک شمرد. قره العین در این کلمات خود ادعاهایی عجیب کرد. به نظر او علی محمد بالاخره اقالیم سبعة را فتح خواهد کرد و ادیان مختلف را یکی خواهد کرد؛ چگونه بابیان و بهائیان در منابع خود آن را ذکر کرده‌اند، در حالی که علی محمد ظرف فقط شش سال از آغاز ادعایش اعدام شد و در آن زمان، هیچ جایی را فتح نکرده بود و هیچ دین واحدی را برای اهل زمین به ارمغان نیاورده بود؟ و حتی قره العین و علی محمد موفق به دیدار هم نشدند. اگر در این ادعای او اثری از حقیقت یافت می‌شد، به ادعای دیگرش هم شاید بتوان اندیشید زمانی که در مورد فترت و ترک دین اسلام می‌گوید و فتوا می‌دهد.

قره العین از آن جا که به میزانی از علوم دینی آگاهی داشت و گاهی مجلس موعظه و تبلیغ مسلک بابیه را هم برپا می‌کرد نبوت و خاتمیت را نقض کرد، قرآن را منسوخ اعلام نمود، علی محمد را پیامبری بعد از رسول معرفی کرد که پیروانش با پیروان رسول اکرم ﷺ یعنی مسلمانان و شیعیان سنخیت عقیدتی ندارند. این آثار مخرب از اساس، به علی محمد و محرکان او از جمله توطئه‌گران استعمار و کمک‌کنندگان مالی آن‌ها برمی‌گشت؛ اما علی محمد در آن هنگام، چنین ادعایی را علنی نکرده بود و تا آن زمان، وجاهت باب به نیابت او از امام

زمان علیه السلام بود؛ لذا به مجرد جدا شدن این فرقه از دین و اندیشه‌های اسلامی [به رهبری قره العین] عده بسیاری از آن جدا شدند (زاهد، همان: ص ۱۸۷). پس، از تأثیرات دیگر این زن جدایی عده‌ای از بابیان از این فرقه و کم شدن یاران علی محمد بود.

عده‌ای هم بی‌درنگ مطلب را باور کردند یا بی‌دینی به مذاقشان خوش آمد و بنا را بر رهایی از قیود گذاشتند و اعمال خلاف متعددی از آن‌ها سر زد تا این که ساکنان روستای بدشت از این وضع شنیع خسته شدند و شب هنگام بر آنان حمله بردند (اعتضادالدوله، بی تا: ص ۱۴۳).

تثبیت و علنی شدن نسخ دین اسلام در دید عده‌ای که هریک به طمع یا هوایی به دنبال باب و یارانش راه افتاده بودند، این فرقه را برای همیشه از جامعه اسلام و مسلمانی جدا کرد. بعدها بهائیان هم با پیروی از حسینعلی بهاء که ادعای الوهیت و آوردن دین جدیدتر از باب داشت، این مسیر را ادامه دادند، پس از بهاء نیز همین طور فرزندان او، افنانی‌ها و اغصانی‌ها... تا شوقی افندی و دسته جات ریمی و سمائی چنین کردند. امروز این فرقه با محوریت بیت العدل از اموال عامه بهائیان استفاده می‌کنند. اگر چه عموم بهائیان از آغاز این نسخ‌های دینی و احکام جدید و فرقه سازی‌ها و منفعت طلبی‌های برخی رهبران بابی و بهایی و حامیان خارجی آن‌ها بی‌اطلاع باشند.

## ۲. واجب القتل خواندن علمای شیعه

یکی از افکار مؤثر قره العین در این فرقه، ضدیت با علمای شیعه و مجتهدان و واجب القتل خواندن آن‌ها بود. این تفکر و رواج آن، در نوع برخورد عموم بابیان و تفکرشان درباره علما مؤثر بود؛ در حالی که در ابتدا، پیروان باب از چنین تقابلاتی با علما پرهیز می‌کردند. البته مخالفت و تکفیر از سوی علما از زمان شیخ احمد احساسی وجود داشت و خود به خود، برای حیات و رشد فرقه بابیه بود، اما بنای فکری تعارض و قتل علما را می‌توان از آثار فکری قره العین در بابیه نامید.



یکی از این علما، ملا محمد تقی برغانی قزوینی، عموی قره العین و مرجع تقلید آن زمان در قزوین بود؛ کسی که با آینده نگری، از همان ابتدا، بنای مخالفت با بنیاد فکری بابیه - یعنی برخی اعتقادات عجیب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی - را گذاشت. او در برخی عقاید شیخ احمد، صریحاً با او مخالفت کرد و بابیه را نیز به طور کلی تکفیر نمود.

ملا محمد تقی، اقامه کننده نماز جمعه در قزوین بود. در جلسات موعظه او طلاب و علمای بسیاری حضور داشتند و تقریرات او را می‌نوشتند. برنامه عبادی وی نیز چنین بود که همیشه از نیمه شب تا طلوع صبح به مسجد خود می‌رفت و به مناجات و عبادت و تضرع می‌پرداخت. از شخصی به نام میرزا جواد که اصالتاً عرب و قزوین بوده چنین نقل شده است:

چند روزی پیش از شهادتش به خدمت آن بزرگوار رفتم. آن جناب فرمودند: «التماس دعا دارم». عرض کردم: «خداوند عالم، نعمت‌های دنیا و آخرت را به شما کرامت فرمود؛ از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر و شریعت و تألیف در علوم. اکنون برای شما چه آرزو مانده؟» فرمود: «آرزوی من شهادت است». عرض کردم: «شما همیشه در شهادت و برتر از آن مایه دارید، زیرا که نظر به نص خبر، مداد [مرکب = قلم] علما بهتر از دماء [خونهای] شهداء است». آن جناب فرمود: «بلی چنین است، ولیکن من شهادت به معنی در خون آغشته شدن را می‌خواهم...» (تنکابنی، ۱۳۸۰: ص ۶۷ و ۶۸).

قره العین رهبری و مدیریت فکری گروهی از بابیه را به عهده گرفت، تا این آرزوی ملا محمد تقی نیز برآورده شود و به مقام شهادت در راه خدا نائل شود. استدلال آن‌ها در قتل ملا محمد تقی، استناد به این حدیث جعلی بود:

هر کس شیعه خالص ما [از جمله مقصود شیخ احمد احسائی] را ناسزا بگوید، چنان است که پیغمبر خدا را ناسزا گفته باشد و دشنام دهنده پیامبر، کافر و نجس و خونس مباح است (نور محمدی، ۱۳۸۱: ص ۱۰۰).

او علاوه بر فتوای قتل این عالم شیعه، برای اجرای این نقشه شوم هم برنامه ریزی نموده و حتی به پیامدهای بعد از این جنایت هم چاره اندیشی کرده بود. وی

جمعی از افراد عرب را که به همراهی او تا قزوین آمده بودند به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آن‌ها که گفت:

«چرا شیخ صالح و ملا ابراهیم و دیگران نمی‌آیند؟» گفت: «آن‌ها برای کار مهمی مانده‌اند و به زودی در این شهر غوغایی خواهد شد و من نمی‌خواهم شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید» (نجفی، همان: ص ۵۱۷).

از جنایات قره العین و همراهان او در این فاجعه آن بود که نه رو در رو، بلکه در حال سجده و عبادت، آن فرد کهنسال را کشتند و فرصت مبارزه مردانه یا اتمام حجت و صحبتی را به او ندادند، به این ترتیب که:

وقتی نزدیک صبح شد، ملا محمد تقی طبق معمول از نیمه‌های شب به عبادت و تضرع در مسجد پرداخت. در آن هنگام هم سر به سجده و مناجات خمس عشر را در نهایت خضوع و خشوع می‌خواند و می‌گریست.

چند نفر از بابیه داخل مسجد شدند و ابتدا نیزه به گردنش زدند که ملا محمد تقی تعرضی نکرد. وقتی زخم دوم را زدند او سر از سجده برداشت و فرمود: «چرا مرا می‌کشید؟» آن‌ها در پاسخ به این سؤال، [نهایت منطق بابیه را نشان داده و] سرنیزه را به دهانش زدند که دهان شکافته شد. ملا محمد تقی از محراب برخاست، تا خون میان مسجد ریخته نشود. پس تا نزدیکی در مسجد رسید و ضعف بر او غلبه کرد و افتاد و غش کرد، در حالی که در خون خود، غوطه ور بود... تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت (به سبب شکافته شدن دهان) و بسیار تشنه می‌شد و قدرت بر آشامیدن هم نداشت، زیرا زخم زبان سوزش بر می‌داشت و طاقت شرب آب نمی‌آورد. اما مکرر یاد تشنگی سیدالشهداء علیه السلام می‌کرد و قطرات اشک از دیدگان خود فرو می‌ریخت و می‌فرمود: «یا ابا عبدالله! جانم به فدای تو! آیا از تشنگی بر تو چه گذشت؟!» (تنکابنی، همان: ص ۶۸). نقل است که او را شهید ثالث نامیدند، زیرا بعد از چند سال از شهادتش، جسد ایشان را بدون تغییری مشاهده کردند (نورمحمدی، همان: ص ۱۰۲).

او دارای تألیفات و مجالس علم و وعظ بود. از کتاب *منهج الاجتهاد وی*، شیخ حسن نجفی (صاحب جواهر) در تألیف بخش‌هایی از کتاب *جواهر الکلام* بهره برد. کتاب *عین الاصول* را در دو جلد تألیف کرد و رساله‌هایی در قضا و صلوات فائقه، طهارت، نماز و روزه و تألیفی به نام *مجالس متقین* مشتمل بر پنجاه مجلس، از این عالم فرزانه به یادگار مانده است، وی ده پسر داشتند که هفت نفر مجتهد و سه نفر قریب به اجتهاد بودند. این خاندان، از سال ۱۳۰۴ق و با آمدن طرح شناسنامه، نام خانوادگی خود را شهیدی گذاشتند (نور محمدی، همان: ص ۱۰۳).

### نقش و تأثیر عملی قره العین در بابیه

قره العین به کمک علوم دینی که قبلاً به برکت خاندان اهل علمش آموخته بود و نیز به وسیله فصاحت بیانش، به شدت در تبلیغ بابیه می‌کوشید. ماجرای جنگ بابی‌ها با سپاه امیر کبیر که در ناحیه‌ای از مازندران به نام زیارتگاه شیخ طبرسی رخ داد چهار ماه طول کشید و کشته‌های زیادی از دو طرف گرفت. فتنه‌ها و تعصبات بابی‌ها و یاران اصلی علی محمد از جمله نقش برجسته قره العین، خود از دلایل اصلی قتل علی محمد باب بود. آن‌ها در نشر آیین خود، از برنامه ریزی قتل و کشتار مخالفان ابایی نداشتند.

تعصب بابیه در نشر آیین جدید و از خودگذشتگی ایشان زیادتر می‌شد و چون این طایفه امیر کبیر را مانع پیشرفت خود می‌دانستند، به توطئه برای قتل او اقدام کردند؛ اما این توطئه مکشوف و توطئه کنان به سختی عذاب دیدند (اقبال، ۱۳۲۹: ص ۲۰۷).

او [در اوائل بازگشت به ایران از عراق] در کرمانشاه نیز سه خانه یکی برای زنان، یکی برای مردان و دیگری برای مهمانان اجاره کرد و در آغاز شیخ محمد شبل و میرزا صالح، الواحی را که علی محمد در [زندان] چهریق نوشته بود و نیز کتاب شرح کوثر را برای مردم می‌خواندند و ترجمه می‌کردند. پس از چند روز که

کار آن‌ها افشا شد، مجتهد اعلم کرمانشاه مردم را از استماع آن سخنان منع کرد و از حاکم وقت خواست که آن‌ها را روانه قزوین کند (زاهد، همان: ص ۱۳۴). اما قره العین از موضوع آگاه شد و همراه کاروانش به سوی همدان حرکت کرد. آن جا نیز به همین شیوه به تبلیغ بابیه پرداخت. او در همدان به قلعه بهمن میرزا که دارالحکومه بود نیز رفت و آمد می‌کرد. در نتیجه علاوه بر برخی از عموم، جمعی از اصحاب آن جا نیز به او گرایش یافتند.

در همدان، برخی شاهزادگان، برای سرگرمی مجلس مناظره‌ای میان قره العین و دو کلیمی به نام ملا الیاهو و ملا لاله زار به پا کردند. آن دو نیز به سبب کینه‌ای که به اسلام داشتند، مثل پروانه به دور آن شمع چرخیدند و چنان درباره قره العین غلو نموده، نابغه و بی‌مانند بودن او را ترویج کردند که بازار این دین سازان رواج گرفت (زاهد، همان).

در آن شهر، بعد از این که رساله‌ای از اخبار و آثار علی محمد باب که به امضای قره العین رسیده بود، به دست رئیس علما افتاد. ایشان دستور دادند ملا ابراهیم - یعنی آورنده رساله را - به سختی کتک بزنند. در نتیجه قره العین که فضا را مناسب ندید، با تعدادی از همراهانش به طرف قزوین رهسپار شد و آن جا آنچه را انجام داد که در شرح شهادت شهید ثالث گذشت. او بعد از آن، توانست با همکاری افرادی چون حسینعلی از معرکه بگریزد و از فرصت مناسب، به خراسان سفر کرده و با مبلغ دیگر بابیه یعنی حاجی ملا محمد علی بارفروش ملاقات نماید. طی آن ملاقات، هر دو تصمیم به همکاری برای ترویج مرام بابیه گرفتند و در یک فرسخی شهر بسطام شاهرود، یعنی روستای بدشت رفتاری را که شرح آن گذشت، از خود نشان دادند.

بعد از آن رفتارها در بدشت، و حمله مردم آن جا او و پیروانش با محمد علی بارفروش به سوی مازندران راهی شد و در روستای هزارجریب توقف کرد (زعیم‌الدوله، همان: ص ۱۳۵).

در آن جا نیز حوادثی پیش آوردند که مطابق با نسخ شریعت او در بدشت و خلاف عفت اسلامی است. مردم روستای هزارجریب او و همراهش را بیرون کردند، اما او دست از تبلیغ این فرقه برنداشت، تا این که ده به ده مردم را به ظهور مهدی بشارت می داد (زعیم الدوله، همان).

قره العین حتی زمانی که در واقعه ترور ناصرالدین شاه او را در خانه کلانتر تهران حبس کردند به تبلیغ بابیه ادامه می داد. مردم بابیه به او مراجعه کرده، از آموزه های او به طرق مختلف استفاده می کردند.

در تهران، با این که در خانه کلانتر، محل توقف او را در بالاخانه ای قرار داده بودند که جز با نردبان، رفت و آمد میسر نبود، باز او راحت نشست و بایان و زن های بابی به عنوان رخت شویی و بهانه های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می کردند و وسیله ارتباط او را با خارج فراهم می نمودند. نوشته های وی در میان خوراکی هایی که برای او می آوردند گذاشته می شد و یا به عنوان صدقه و نذر رد و بدل می گشت. قره العین جواب را بر روی کاغذهایی که برایش از پنیر و دیگر خوراکی ها به جا می ماند، با آبی که از بقیه تره و سبزی های خوردنی می گرفت و با بعضی کناسه و قلامه ها که در گوشه های حجره افتاده بود، می نوشت و آن قطعات را لوله کرده از بالا به پایین می افکند و نسوان بابیه گرفته و می بردند (افراسیابی، همان: ص ۷۷).

این، اعمال او پیش از مرگش بود؛ اما آثار افکار و اعمالش در این فرقه و انشعابات آن، همچنان باقی است.

## منابع

۱. آرین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران، نشر شرکت سهامی، ۱۳۵۴ ش.
۲. اعتضاد الدوله، *فتنه باب*، توضیحات عبدالحسین نوایی، تهران، علم، ۱۳۷۷ ش.
۳. افراسیابی، بهرام، *تاریخ جامع بهائیت*، چ ۵، تهران، سخن، ۱۳۷۴ ش.
۴. اقبال، عباس، *تاریخ ایران از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه*، تهران، شرکت مطبوعات، ۱۳۲۹ ش.
۵. پیرنیا، حسن و عباس اقبال، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان*، تهران، خیام، ۱۳۷۵ ش.
۶. تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب*، تهران، نشر خیام، ۱۳۷۴ ش.
۷. تنکابنی، محمد، *قصص العلماء*، تحقیق حاج شریف خوانساری، تهران، حضور، ۱۳۸۰ ش.
۸. جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، به اهتمام ادوارد بران، لندن، مطبعه بریل، ۱۲۶۸ق.
۹. خانشقانی، حسینعلی، *خاطرات ممتحن الدوله*، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. دالگورکی، کینیا، *خاطرات سیاسی جاسوس روسی کینیا دالگورکی در ایران*، تحقیق عبدالعلی یاسینی نسب، قم، صبوری، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. زاهد زاهدانی، سعید، *بهائیت در ایران*، چ ۳، تهران، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. زعیم الدوله تبریزی، میرزا مهدی خان، *مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء*، ترجمه فرید گلپایگانی، چ ۳، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۶ ش.
۱۳. سایت بهایی پژوهی: [www.bahairesearch.org](http://www.bahairesearch.org)
۱۴. فاضل مازندرانی، *ظهور حق*، به نقل از افراسیابی، بهرام، *بهائیت به روایت تاریخ*، بی جا، پرستش، ۱۳۶۶ ش.
۱۵. فضایی، یوسف، *تحقیقی در تاریخ و فلسفه بابی گری، بهائی گری و کسروی گری*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی، فرخی، بی تا.
۱۶. کارلاسرنا، مردم و دیدنیهای ایران، *سفر نامه کارلاسرنا*، ت، غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ ش.
۱۷. مشکور، محمد جواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، توضیح کاظم مدیر شانه چی، چ ۲، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۱۸. مصطفوی، حسن، *محاكمه و بررسی در عقاید و احکام و آداب و تاریخ باب و بهاء*، ۱۳۸۶ ش.
۱۹. موسسه ملی مطبوعاتی امری، *منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی*، ۱۳۴۰ بدیع.
۲۰. نبیل زرنندی، *تلخیص تاریخ*، تهران، مجموعه ملی نشر آثار امری، سنه ۱۰۳۰ بدیع.
۲۱. نجفی، سید محمد باقر، *بهائیان*، تهران، مشعر، ۱۳۸۳ ش.
۲۲. نور محمدی، مهدی، *مشاهیر قزوین*، قزوین، نشر سایه گستر، ۱۳۸۱ ش.
۲۳. واحد، سینا، *قره العین در آمدی به تاریخ بی حجابی در ایران*، تهران، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، ۱۳۶۱ ش.



## الدور الغائي للإمام في نظام الخلقة

على رباني الكلبايكاني

بالتأكيد فان الإمام هو ذلك الإنسان الكامل الذي تتجلى فيه وتتجسد أعلى وأكمل الصفات والخصال الالهية، وهو خليفة الله وحيته على خلقه في الأرض.

ولاشك فان الغائية - في الأفعال الاختيارية - هي مرتبة من مراتب الكمال الوجودي و بسببها يصدر الفعل من الفاعل و يقال لها أيضاً الغرض أو الهدف.

وأما من الناحية العقلانية فان الغائية والهدف من وراء الكون هذا والذي هو فعل من أفعال الباري عزوجلّ الحكمة ستنتهي وتؤول في النهاية إلى الله سبحانه وتعالى ولكن هناك موجود يأتي من بعدها بمرتبة يحظى ويتمتع بكمال وجودي أعلى وأسمى مرتبة بالنسبة إلى بقية الموجودات والمخلوقات الأخرى وهذا الموجود هو الإنسان الكامل فهو له أفضلية من جانب القوس الصعودي على بقية العقول المفارقة.

ويمكن من خلال الآيات القرآنية ان نتوصل إلى نتيجة مفادها: ان الهدف والغاية من خلق هذا العالم هو هذا الإنسان الكامل ولهذا يضحى ذلك القائد الذي يمكن أن يسير بالإنسانية نحو الكمال المنشود ان المقصود النهائي من ايجاد الكون هذا هو الانسان الذي يكون له في جميع الأزمنة أعلى المراتب المعنوية والكمال الوجودي الممكنة توفرها في أحد غير الباري عزوجلّ وهكذا إنسان يستحق أن يكون خليفة الله في الأرض.

وقد جاءت في الروايات التأكيد على موضوع ان الإمام هو حجة الله في أرضه وان الأرض لا يمكن قطعاً أن تخلو من وجوده المبارك ولو أنها خلت لحظة ما فإنها لساخت بأهلها.

وهذا يدلّ بشكل واضح على أن وجود الإمام هو من المصاديق العالية للإنسان الكامل والفلسفة والغائية والهدف من خلق الأرض.

ولا شك فان وجود المعلول من دون العلة الغائية له هو من المحالات.

الكلمات المحورية: الإمام، الإنسان الكامل، حجة الله، العلة الغائية، فلسفة الخلقة، خليفة الله في

الأرض.

١٧٥

استطاع عود

يكيده مقالات



## ﴿ الغور في الروايات التي تتحدث عن السيد الحسنى ﴾

نجم الدين الطبسى

لاشك ولا ريب فقد يوجد بين الأحاديث والروايات الواردة عن القضية المهدوية العديد منها يختص بجانب بيان وتوضيح علامات الظهور حيث أشار قسم من تلك الروايات الى موضوع وبحث السيد «الحسنى». ان المستخلص من الأبحاث والدراسات يشير بشكل واضح إلى ضعف هذه الروايات وعدم الأخذ بها وان هناك مجموعة منها فيها اشكالات فى نفس النص الوارد، وعلى هذا الأساس فانه ما يمكن ان نستنتجه من مجموع الروايات التي تتطرق إلى السيد الحسنى هو صحة خروج رجل يدعى «الحسنى» وهو بالتأكيد علامة من علامات الظهور الصحيحة وأما بالنسبة إلى بقية القضايا التي تتحدث عنه فانه لا يمكن الاعتماد عليها والقبول بها.

وهذه الدراسة التي نشرت فى هذا العدد من المجلة فهى جزء من سلسلة أبحاث درس الخارج للمهدوية التي ألقاها سماحة آية الله الاستاذ نجم الدين الطبسى فى مركز المهدوية التخصصى وبعد تنقيحها فقد نشرت فى المجلة وذلك من أجل تعميم الفائدة للجميع.

الكلمات المحورية: المهدوية، علامات الظهور، الروايات، الحسنى، خروج الحسنى.



## الوجه في معرفة الآيات المهدوية عن طريق الروايات التفسيرية

محمد على رضائي الاصفهاني

يكفى أن نلقى نظرة وإن كانت بسيطة على الأحاديث والروايات الواردة عن الرسول الأعظم @ وأهل بيته الأطهار # لتبين ان هناك ٣٢٤ آية في القرآن الكريم تشير بشكل أو بآخر إلى القضية المهدوية وقد كتب وألف في هذا الخصوص العديد من الكتب والمقالات المستقلة وغير المستقلة وبالطبع فان دلالات هذه الآيات واعتبار الروايات المذكورة متفاوتة حيث ان الاحاديث التي وردت ونقلت في أسفل الآيات تشير أحياناً إلى تفسير الآيات وأحياناً إلى تأويل وباطن الآية واحياناً آخر إلى التطبيق (الجرى) وكما تشير هذه الآيات والروايات كذلك إلى المواضيع السياسية والاقتصادية والعسكرية والتأريخية التي لها ارتباط وصلة بالمسألة المهدوية.

الكلمات المحورية: القرآن الكريم، الحديث، المهدوية.

## ﴿الأدلة على حياة الامام صاحب العصر و الزمان (ع)﴾

على نصيري

لاشك فان واحد من الابحاث الضرورية و المهمه فى مجال المعرفه المهدويه، هو حياه الامام المهدى عليه السلام و ما يكتنفها من ارهاصات، و معنى هذا هو كيف يمكن لنا ان نثبت حضور هذا الانسان و الموجود الالهى على هذه البسيطة لهؤلاء الذين ينكرون وجوده بشكل قطعى او لاولئك الذين يساورهم الشك فى ذلك.

و من الواضح و المعلوم فان اثبات هكذا موضوع و الذى يعد عادتا من المواضيع الميتافيزيقية يمكن ان يساهم مسامحة فعالة و يساعد كثيرا على اثبات سائر المواضيع الميتافيزيقية الاخرى.

و لقد سعينا فى هذه مقاله الى اثبات هذا الموضوع الهام و الحيوى اعتمادا على الايات القرآنيه و الاحاديث و الروايات الصحيحه الوارده فى هذا الخصوص و بذلك نكون قد حسمنا ذلك بالادله و الشواهد الالهيه و اثبتنا ايضا و من خلال الدليل العقلى على وجوب الضروره و الحاجه الماسه لوجود الحجه الحاضر للبارى عزوجل بين الناس.

و كذلك فقد اكدنا على وجوب الحياه والحضور لمولانا صاحب العصر و الزمان عليه السلام لمقدمه الفداء بواسطه الاستناد على اصل التجارب الدينيه و التى اوضحت اليوم تستهوى و تستقطب الانسانيه فى جميع اصقاع العالم.

الكلمات المحوريه: الامام صاحب العصر و الزمان عليه السلام حديث الاثنا عشر خليفه، التجريه الدينيه، الحكمه الالهيه.

## ﴿برهان اللطف والغيبة﴾

حسين الهى نجاد

نظراً لأهمية ومكانة برهان اللطف فقد عرف وأشتهر باسم قاعدة اللطف وقد تطرق لهذه القاعدة ومنذ القدم العديد من العلماء المتكلمين والمفكرين الإسلاميين.

ومن الواضح فإنه يمكن من خلال قاعدة اللطف ترسيخ وتثبيت الكثير من العقائد والأصول المهمة منها البعث، النصب، الوعد، والوعيد، الجنة، النار وكذلك التكاليف - سواء التكاليف الشرعية أو العقلية - وينقسم اللطف إلى قسمين: اللطف المقرب واللطف المحصل.

ومن جملة القضايا والمسائل التي يمكن اثباتها بواسطة هذه القاعدة المهمة هي مسألة الإمامة وفيها يتم اثبات عملية التعيين والنصب والآليات التي يمكن اعتمادها في ذلك.

ولكن هذه القاعدة عندما تطرح في عصر الغيبة فإنها تواجه عدة أسئلة رئيسية تبرز وجود نوع من التعارض فمثلاً: فمن جهة يقال ان وجود الإمام في كل زمان هو نوع من أنواع اللطف الإلهي ومن جهة أخرى يقال ان نفس عملية الغيبة هي لطف أيضاً باعتبار ان الناس في هذه الفترة يواجهون امتحاناً إلهياً وان هذا الامتحان يهبأ الأرضية والمناخ المناسب لرقى وتكامل الإنسان، إذن فهذا الأمر هو نوع من أنواع التعارض ولكن يمكن الاجابة على هذا السؤال بالنحو التالي: اننا إذا دققنا وأمعنا النظر في هذا البحث سوف نصل إلى نتيجة هي: عدم وجودى تعارض بين هذين الأمرين أى بين الظهور والغيبة بل ان ما نجده هو علاقة بين الأقل والأكثر وذلك لاعتبارات منها:

أولاً: انه وعلى اساس قاعدة اللطف الالهى فان النتيجة والمحصل النهائى من أصل وجود الإمام للإنسانية هو بحد ذاته لطف حيث ان البشرية في خلقها مدينة لوجود نفس الإمام وهذا الموضوع لا يتعارض بأى شكل من الأشكال مع أصل الغيبة.

ثانياً: عدم وجودى تعارض بين عملية الغيبة والظهور في اللطف المقرب باعتبار ان الإمام غير مقيد في زمن الغيبة حيث ان تصرفات الإمام وارشاداته تتبلور وتتجسد فى قالب واطار تعيين النائب الخاص العام له وبهذا الشكل يدير امور الأمة ومن هذا المنطلق فان الناس تستفيد من الإمام سواء فى زمن الظهور أو الغيبة وعدم وجودى فرق بين الاثنان ولكن الاختلاف والفارق يكمن فى الأكثر والأقل حيث يكون انتفاعهم أكثر بحضوره وذلك بسبب وجوده بين ظهرانيهم.

الكلمات المحورية: قاعدة اللطف، اللطف المحصل، اللطف المقرب، نواب الإمام، فائدة الإمام.

١٧٩

استطاع عود

يكيده مقالات

## العوامل السلبية المؤثرة على الثقافة المهدوية في عصر العولمة

زينب متقى زاده

لقد شغلت ظاهرة العولمة شئنا أم أبينا و من خلال ايجادها الكثير من المتغيرات والتطورات في الأبعاد المختلفة للحياة الانسانية خاصة - في البعد الثقافى - اذهان الكثير من المحللين و المتابعين والباحثين الاجتماعيين و قد صباوا جل اهتمامهم وتمركزهم على العوامل السلبية التى تضرب ثقافة الشعوب بالصميم.

وقد سعى كاتب المقالة هذه إلى دراسة الآثار والنتائج التى تتركها ظاهرة العولمة على الثقافة المهدوية ويرى الكاتب أن افرازات العولمة وانعكاساتها جاءت لتحول دون انتشار وتوسعة الثقافة المهدوية ولتكون فى صراع دائم معها و يعتقد كذلك أنه بما أن العولمة يقودها ويسيرها فى الوقت الحاضر تيارات ومذاهب مثل الحداثة وما بعد الحداثة الأمر الذى أدى إلى انتشار وترويج بعض المبادئ والرموز والمباني التى تهدف من ورائها الوقوف أمام الثقافة المهدوية لذا فقد واجهت الكثير من خصائصها من أمثال شمولية العولمة، والمجتمعات الدينية والمدنية المثالية وكذلك استعمال هذه الثقافة وانزالها على أرض الواقع صعوبات ومشاكل جمة.

الكلمات المحورية: الثقافة المهدوية، العولمة، الصراعات، العوامل السلبية، المدينة المثالية.

## ﴿ دور ومكانة «قرة العين» فى الفرقة البابية الضالة ﴾

نرجس عبد ياتى

تُستغل أحياناً القضية المهدوية والحقائق المرتبطة بها لتكون العوبة بيد الكثير من الاشخاص والمجاميع ويسوقونها باتجاه مصالحهم الضيقة واهدافهم الدنيئة ويتحينون الفرص للوصول إلى مراتب ودرجات عالية ومن جملة هذه المجاميع هى الفرقة البابية والتي تعتبر من الفرق الضالة والمنحرفة.

تأسست فى زمن الحكومة القاجارية على يد على محمد الباب الذى أخذ يستعين بأفراد مقربين من أجل نشر وتبليغ أهدافه وأفكاره وعقائده وواحدة من الشخصيات المقربة التى وظفها هى امرأة عرفت باسم «قرة العين» وقد كانت من عائلة معروفة بالعلم والاجتهاد وقد لعبت هذه المرأة دوراً هاماً فى الترويج لهذه الفرقة الضالة فهى أصدرت أوامرها بقتل عمها - يعنى المجتهد المعروف السيد محمد تقى البرغانى - ومشاركتها المباشرة فى قتله وشاركت فى بعض الحروب التى قادتها الفرقة البابية من قبيل واقعة الطبرسى والتبليغ المستمر لمذهب على محمد. وأما الدور الأهم والحساس الذى قامت به هو دورها الفعال فى تضعيف ونسخ الدين الإسلامى الحنيف والاعلان عن تأييدها لعملية كشف الحجاب.

الكلمات المحورية: الشيخة، البابية، قرة العين، البرغانى، بدشت، حرب الطبرسى.

## The Imam's Ultimate Role in the System of Creation

*Ali Rabbani Golpaygani*

The Imam, is a Perfect Human Being, that God's Attributes Perfection, at the highest possible stage, have been manifested in him.

He is God's Vicegerent and Proof on the Earth and among all human beings. The Ultimate – in voluntary actions – is a stage of ontological status of perfection that the action due to its motive is issued and it is also called the 'Purpose' and 'Aim'.

From the standpoint of the intellect, the Ultimate and Aim of the universe that is the Act of the Wise, finally ends up in God; but at a stage after it, there is a being that in comparison with the other beings, enjoys a higher stage of the anthological status of perfection. This being is the 'Perfect Human Being' that in the 'arc of ascent', even goes beyond the 'non-material intellects'. It can be concluded from the Holy Qur'an that the goal of creating the universe, has been the perfect human being. The Perfect Human Being, is the Imam and leader of humanity in the movement toward the 'Ultimate Perfection'. The Ultimate purpose for the creation of the universe, is a human being who enjoys the highest spiritual and possible ontological status of perfection but God in every time. Such a human being is God's Vicegerent on the Earth. In the Islamic traditions also is emphasized on the subject that the Imam is the God's Proof on the Earth and if he is not in existence on the Earth even for a moment, the Earth will swallow its inhabitants. This means that, the very existence of the Imam who is the Great Example of Perfect Human Being, is the philosophy and ultimate of the creation of the Earth; and the existence of 'Caused' is impossible without the 'Ultimate Cause'.

**Keywords:** The Imam, Perfect Human Being. God's Proof, Ultimate Cause. the Philosophy of Creation, God's Vicegerent on the Earth.



## **An outlook on Traditions on Sayyid Hasani**

*Najm a-ddin Tabasi*

Among the traditions on Mahdeism, some of them are particular to the Sings of Appearance that a portion of them deals with the subject on 'Hasani'. Most traditions that have reached us on 'Hasani' subject, are weak, and some of them, from the text side, face with difficulties; so what can be gained from the hole traditions on the subject, is this that, the existence and rising of a person called 'Hasani', is one of the Sings of Appearance; and but his other features and qualities in accordance with the weakness of the traditions are not relied on.

**Keywords:** Mahdeism, Sings of Appearance, Traditions, Hasani's Rising



## The Typology of Mahdiism Verses Based on Exegetical Traditions

*Muhammad Ali Rezai Esfhani*

There are three hundred and twenty four verses in the Holly Qur'an which are based on the Prophet's (p.b.u.h.) and his household's (p.b.u.t.) Sayings that are related to Mahdiism. A lot of dependent and independent books and articles have been written about this. Not to mention, the indication of the verses and the authenticity of the traditions following them are not the same; rather, the traditions following the verses, sometimes point to the exegeses of the verses and sometimes to interpretation and non-manifest and sometimes to parallelism; in the same way that these verses and traditions point to political, economical, military and historical subjects of Mahdiism.

**Keywords:** The Quran, Traditions, Mahdiism

## The Reasons for the Life of the Imam of the Time

Ali Nasere

One of the necessary discussions in the field of Mahdaviology, is the phenomenon of the Life of the Imam of the Time (m.a.h.h.a.); in this meaning that, how can we, for the disbeliever and uncertain addressees prove the presence of that divine human being on this Earth? It is obvious that the proof for such a thing that is known as a kind of metaphysics subjects, can also help the proof of other teachings of metaphysics. In this article, with the help of some of the verses and narrations that we have mentioned them as the '*revealed reasons*'; and the '*intellect reason*' that is based on the necessity of the existence of God's Present Proof among the people, and also with reference to the function of the '*religious experience principle*' that now a days is observed by people of the world, we have emphasized the Life and Presence of the Imam of the Time.

**Keywords:** The Life, The Imam of the Time, The Tradition of twelve vicegerents, Religious Experience, Divine Wisdom.

## The Reasoning for the Grace and Occultation

*Hussein Elahi Nezhad*

The reasoning for the Grace, due to its important position, is famous as the 'Rule of Grace'. This position has been propounded by Islamic theologians and intellectuals from a long time ago. It has been the source for a lot of articles of faith, in a way that, with it the Delegation as a Prophet, Installation, Divine retribution, Heaven, Hell and the Obligations-whether religious or reasonable- are justified and fixed. The Grace, is divided into the 'Favorite of God' and 'Gained'. Among the believes that can be followed-up through this rule is the 'Imamat discussion', that its Appointment, Installation and Proving is done based on the 'Rule of Grace'. But when we put forward the discussion during the Occultation period and during the Occult life of the Imam, we would face with some basic questions that in a way, shows a kind of contradiction of arguments. As an example, on the one hand, it is said that the Imam's existence and Appearance at any period is a grace, and on the other hand, it is said that the Occultation is a grace too; because the people during the Occultation period are tested by God through the period and the testing paves the way for the perfection and spiritual progress of humanity. So, with this view, both the 'Occultation' and 'Appearance' would be Grace, and this, in a way, shows a kind of discrepancy of proofs and incoherence between the two.

In order to answer to the abovementioned question we should say that, if we pay attention to the discussion more deeply and carefully, not only there isn't any kind of discrepancy of proofs between the 'Occultation' and 'Appearance', but also we would see a kind of minimum and maximum relationship between the two. First because, on the basis of 'Gained Grace', the very existence of the Imam for humanity is a grace and human being in his/her creation, is in debt of the Imam's existence and this matter does not have any discrepancy with the Occultation. Second in the 'Favorite of God Grace', also, there is not any discrepancy between the 'Occultation' and 'Appearance'; because not only the Imam during the Occultation period is not the kind of person who has no freedom of action, but also his guidance and influences become manifest in the form of appointing the 'Particular Deputy' and the 'General Deputy'; and in this way he administers the people's affairs. So, there is no difference, whether for the Imam to be in the 'Occultation' or in the 'Appearance', the people can benefit from his grace. The only difference is between the minimum and maximum benefit. That is because during the 'Appearance' due to the Imam's usual presence among the people, the benefit that the society takes from him is more.

**Keywords:** The Rule of Grace, Gained Grace, the Favorite of God Grace, the Occultation, the Deputies of the Imam, the Benefit of the Imam.

## Mahdavi Culture Pathology in the Globalization Era

*Zaynab Mottagizadieh*

The Globalization Phenomenon with making changes in different dimensions of life – in particular, the cultural dimensions of societies – is a problem that whether or not has attracted the mind of social analysts. Base on this, the most preoccupation of the analysts is focused on the cultural harms that the Globalization make for the societies. Yet, the writer is determined to examine the harms that the Globalization can make for the Mahdavi Culture. Therefore, with examining the results of Globalization in the cultural field, the writer sees it in challenge to the Mahdavi culture and believes that , due to the present condition, this is the Modernism and Post- Modernism actions that manage and lead the Globalizing; thus, they expand the beliefs, values, norms and symbols that are usually in opposition with Mahdiism and therefore, change the qualifications, and features like Mahdavi Universality, being religious, being Utopia, and also face this culture with serious challenges.

**Keywords:** Mahdavi Culture, Globalization, Challenges, Pathology, the Utopia.

## The Roll and Position of Ghorratolayin in Babeyeh Sect

*Narges Abdiaiy*

Mahdeism and the truths connected with it was occasionally a pretext for opportunist groups and Babeyeh was one of them. A deviant sect that was formed by Ali Muhammad Bab during Ghajar (a dynasty in Iran) period. Bab chose some of the followers, as his main companions for propagating the Way. One of them was a woman named Ghorratolayin, who was born in a lineage of science and intellectual effect. She has had an effective position and roll in Babeyeh sect. Ghorratolayin by issuing the order for murdering her uncle – the famous Muslim jurist Muhammad Taghi Borghani– and taking part in it, and participating in some of Babeyeh’s wars like the Tabarsi event and unmethodical propagation of Ali Muhammad’s Way and must of all with announcing the interval and repeal of the religion of Islam and announcing the unveiling, she played effective rolls in propagating Babeyeh sect and its deviation.

**Keywords:** Shaykheyyeh, Babeyeh, Ghorratolayin ,Borghani ,Bedasht,Tabarsi war (Jang)



### هزینه اشتراک در سال ۱۳۸۹

نوع درخواستی	پست عادی (ریال)	سفارشی (ریال)	پیشتاز (ریال)
تک شماره	۲۰۰۰۰ + ۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰ + ۱۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰ + ۱۵۰۰۰۰
دوره یک ساله	۸۰۰۰۰ + ۴۰۰۰۰	۸۰۰۰۰ + ۴۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰ + ۶۰۰۰۰۰

#### نحوه پرداخت:

وجه اشتراک را به حساب سیبا (۰۱۰۵۶۴۱۹۳۴۰۰۹) بانک ملی شعبه حجتیه قم کد ۲۷۱۱ به نام بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام واریز نموده و اصل فیش بانکی را همراه با این فرم به نشانی ذیل ارسال یا فاکس نمایید.

قم / فیابان شهدا (صفائیه)، کوچه شماره (۲۲۵) (آمار)، بن بست شهید علیان،  
مرکز تفصیصی مهدویت (مندوق پستی ۱۱۹/۳۷۱۳۵) - فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰ - تلفن: ۷۸۳۳۷۷۰



#### یادآوری:

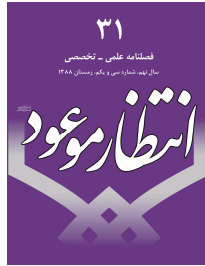
از ارسال وجه نقد به نشانی مرکز خودداری فرمایید.  
در صورت تغییر نشانی خود، مراتب را به این مرکز اطلاع دهید.  
تعداد و نوع سفارش خود را دقیقاً مشخص نمایید.

### فرم اشتراک فصلنامه علمی - تفصیصی انتظار موعود علیه السلام

نام خانوادگی ..... نام .....  
میزان تحصیلات .....  
شغل ..... نشانی .....  
کد پستی .....  
تعداد درخواستی .....  
شروع اشتراک از شماره ..... مبلغ .....  
پرداختی ..... تک

## Content

- **The Imam's Ultimate Role In The System Of Creation**  
Ali Rabbani Golpaygani
- **An Outlook On Traditions On Sayyid Hasani**  
Najm a-ddin Tabasi
- **The Typology Of Mahdiism Verses Based On Exegetical Traditions**  
Dr. Muhammad Ali Rezai Esfhani
- **The Reasons For The Life Of The Imam Of The Time**  
Ali Nasere
- **The Reasoning For The Grace And Occultation**  
Hussein Elahi Nezhad
- **Mahdavi Culture Pathology In The Globalization Era**  
Zaynab Mottagizadih
- **The Roll And Position Of Ghorratolayin In Babeyeh Sect**  
Narges Abdiaiy



# *Entizar-e-Moud (aj)* [Awaiting the Promised]

Scholarly – Specialized Quarterly  
Vol. 9, No.31, winter1388  
*Specialized Center for Mahdaviat Studies*  
*Islamic Seminary of Qom*

Managing Director: *Mohsen Gharaati*  
Chief Editor: *Rohollah shakeri zavardehi (Ph.D)*

*Entizar- Moud* [Awaiting the Promised] **Quarterly**, issued by the Cultural Institute of the Promised Mahdy (may God hasten his reappearance), is the first academic journal in the field of the **Mahdiism**, with the following aims:

- Dissemination of the culture of the Mahdiism
- Elucidation of the status of the Mahdiism in Islamic studies.
- Introducing the most important researches and researchers in the Mahdiism field.

Opinions expressed in this journal are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Institute.

A paper which is submitted for publication must be double spaced and on one side of the paper. Length should be 15 to 25 pages for articles.